

نامه ایران و اسلام

فصلنامه مطالعات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی

دوره جدید، سال سوم، شماره اول، بهار ۱۳۹۸ (پیاپی ۹)

صاحب امتیاز: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
مدیر مسئول: غلامرضا امیرخانی
سردبیر: سید صادق سجادی

« هیات تحریریه »

سید علی آل داوود (دایرة المعارف بزرگ اسلامی)، محمود امیدسالار (دانشگاه کالیفرنیا، ارواین)، غلامرضا امیرخانی (سازمان اسناد و کتابخانه ملی)، سید عبدالله انوار (سازمان اسناد و کتابخانه ملی)، علی اوجبی (سازمان اسناد و کتابخانه ملی)، مصطفی بروجردی (دانشکده روابط بین الملل)، علی بهرامیان (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)، سید محمدحسین حکیم (سازمان اسناد و کتابخانه ملی)، سید صادق سجادی (سازمان اسناد و کتابخانه ملی)، کامران فانی (سازمان اسناد و کتابخانه ملی)، حسین معصومی همدانی (پژوهشکده تاریخ علم)، جان ای. وودز (دانشگاه شیکاگو).

مدیر داخلی: سید محمدحسین حکیم

ویراستار: فرهاد طاهری

مترجم انگلیسی: مجدالدین کیوانی

دفتر نشریه: ۸۸۶۴۴۱۴۱

پست الکترونیک: iranislam@nlai.ir

صندوق پستی: ۱۵۸۷۵-۳۶۹۳

شماره شاپا: ۲۸۹۱-۲۳۲۲

قیمت: ۳۵۰/۰۰۰ ریال

فهرست مطالب

مدتی این مثنوی تأخیر شد ۳

سخن سردبیر ۵

اشاره‌هایی به روس و روسیه در مآخذ سده‌های نخست هجری قمری ۷
علی بهرامیان

درباره‌ی مناظره‌ی عرب و عجم و اسدی طوسی ۲۳
محمود امیدسالار

کتابهای کتابت شده در ربیع رشیدی ۶۳
سید محمدحسین حکیم

نسخه‌ای نویافته از شاهنامه در کتابخانه ملی ۱۲۵
ابوالفضل خطیبی

حرفه‌ها و مشاغل در دوره قاجار ۱۴۳
سید علی آل داود

چند نامه از عارف قزوینی ۱۷۵
جعفر شجاع کیهانی

از ایرانی ایرانی تر ۱۸۹
مجدالدین کیوانی

قریانعلی خالدي، دانشمند تاتار و کتاب تواریخ خمسۀ شرقی او / امام در حکمت اسماعیلیه
/ مکتوبات امام ربانی / مجموعه کتب در خصوص جاده ابریشم از زم تا تهران / خراسان
بزرگ؛ تاریخ جغرافیا، باستان‌شناسی و اشیای تاریخی ۱۹۹

Abstract 3

Book Reviews 7

مقدمه

تألیفات

معرفی کتاب

بخش لاتین

مدتی این مثنوی تأخیر شد

از جمله وظایف مصرح در اساسنامه سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، پرداختن به حوزه مطالعات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی است. بر همین مبنا، از اواسط دهه هفتاد شمسی، گروهی از همکاران به فکر راه‌اندازی نشریه‌ای در این خصوص افتادند. این تلاش‌ها با انتشار چند شماره خبرنامه کانون ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی آغاز شد که از جمله دست‌اندرکاران آن، دکتر عبدالله ناصری طاهری، سرکار خانم فرزانه شادان‌پور و شادروان دکتر محسن جعفری مذهب بودند. از آنجا که این نشریه جنبه درون سازمانی داشت، در اواخر همین دهه، مجوز فصلنامه‌ای با عنوان نامه ایران و اسلام اخذ شد که به دلایل عدیده، انتشار آن بیش از یک دهه به تعویق افتاد. نهایتاً شماره نخست فصلنامه، به همت زنده‌یاد دکتر کیومرث امیری در تابستان ۱۳۹۱ به چاپ رسید. مرحوم دکتر امیری، با تلاشی ستودنی، توانست هفت شماره دیگر را منتشر کند که متأسفانه اجل امان نداد و با مرگ زودهنگام ایشان در مهر ۱۳۹۴ مجدداً نشریه به محاق رفت.

توفیق رفیق اینجانب بود که به عنوان مدیرمسئول در دو شماره پایانی (هفت و هشت) همکاری داشته باشم. به همین سبب پس از مدتی، با عزم جدی سایر دست‌اندرکاران و مصوبه شورای پژوهشی سازمان، مقرر شد که نشریه با سردبیر و

هیأت تحریریه جدید شروع به کار کند. به دنبال بررسی‌های فراوان و به منظور انتشار نشریه‌ای در خور نام آن و همچنین متناسب با شأن والای سازمان اسناد و کتابخانه ملی، گروهی جدید به عنوان هیأت تحریریه انتخاب شدند که با رای این گروه، جناب آقای دکتر سید صادق سجادی، که از مفاخر عرصه ایران‌شناسی و تاریخ اسلام بوده و در کارنامه خود، سرویراستاری تاریخ جامع ایران در بیست مجلد و همچنین نقش کلیدی در اکثر مجلدات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی داشته‌اند، به عنوان سردبیر برگزیده شدند.

امیدواریم با همت دست‌اندرکاران نشریه و کمک اصحاب قلم و اندیشه، روزهای پربارتی در انتظارنامه ایران و اسلام باشد.

غلامرضا امیرخانی

سخن سردبیر

دوره جدید نشریه نامه ایران و اسلام، از انتشارات سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، با مجلدی که اکنون در دست دارید آغاز می‌شود. دوره نخست به صورت فصلنامه و به سردبیری شادروان دکتر کیومرث امیری، و تا اواخر حیات او (مهرماه ۱۳۹۴ ش)، طی هشت شماره تا بهار ۱۳۹۴ ش منتشر شد. پس از فترتی نسبتاً طولانی، معاونت وقت سازمان اسناد و کتابخانه ملی، آقای دکتر غلامرضا امیرخانی، شورایی مرکب از تنی چند از محققان برجسته در زمینه‌های تاریخ و فرهنگ و ادب ایران و اسلام تشکیل داد و به احیای آن نشریه همت گماشت. پس از مدتها بررسی و مذاکره در باره احوال نشریات داخلی و علائق و نیازهای محققان ایران‌شناس و اسلام‌پژوه، با عنایت به مقالات دوره قدیم این نشریه و اهداف علمی و فرهنگی کتابخانه ملی، به تدبیر خطوط اصلی دوره جدید شکل گرفت. براین اساس نامه ایران و اسلام مقالاتی تحقیقی در پهنه‌ای وسیع از تاریخ و فرهنگ ایران و اسلام - مشتمل بر تاریخ و جغرافیای تاریخی، زبان و ادبیات و عرفان، تاریخ علم، فلسفه، کلام و فرقه‌شناسی، تاریخ هنر و اندیشه، تراجم احوال دانشمندان و رجال سیاسی، و معرفی و نقد کتاب - را در بر می‌گیرد.

از آنجا که وجهی از شروط تربیت و تکوین جامعه‌ای فرهنگی و فرهیخته، اطلاع از احوال و آرا و نوشته‌های دانشمندان و بلندپایگان علم و ادب و سیاست است، می‌کوشیم هرچند شماره یک بار، قسمتی از این نشریه را، یا بر حسب موقع، ضمیمه‌ای را، به این موضوع اختصاص دهیم.

مهمترین راه برای ارتباط علمی میان محققان و جلوگیری از اتلاف منابع مادی و معنوی اهل تحقیق و مراکز پژوهشی، اطلاع از آخرین تحقیقات در زمینه‌های مختلف است. اطلاع ما از حاصل تحقیقاتی که درباره تاریخ و فرهنگ و ادب و دانش در قلمرو ایران و اسلام، بیرون از ایران منتشر می‌شود، به سبب وجود نشریاتی که به این موضوع می‌پردازند، و نیز اطلاعات موجود در دنیای مجازی، تا اندازه‌ای قابل توجه است؛ اما اطلاع محققان غیرایرانی از تحقیقاتی که در ایران منتشر می‌شود، به سبب فقدان و یا قلت اطلاعات دقیق به زبانی بین‌المللی درباره آنها، بسیار اندک است. از این رو نامه ایران و اسلام می‌کوشد در هر شماره تعدادی از مهمترین کتابها و رساله‌هایی را که در ایران منتشر می‌شود، به زبان انگلیسی معرفی کند، تا آن محققان با کتاب‌های جدید ایرانی در زمینه‌های مورد علاقه خود، و نیز با سطح این تحقیقات در ایران آشنا شوند. طبیعتاً آثار مهمی که خارج از ایران هم به چاپ می‌رسد، مورد توجه دست‌اندرکاران نشریه خواهد بود.

پیدا است که در هر شماره نمی‌توان به همه موضوع‌هایی که نامه ایران و اسلام خود را در چارچوب آن تعریف کرده، پردازیم. کمیت هر دسته از این موضوع‌ها در هر شماره، به مقالات وارده و تصویب آن در هیأت تحریریه، صرفاً با توجه به وجه پژوهشی آن، برای درج در نشریه بستگی دارد.

هم اینجاست فرصت را مغتنم می‌شماریم و از کلیه نویسندگان، محققان و صاحب‌نظران عرصه‌های گوناگون مطالعات ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی را به همکاری با نشریه نامه ایران و اسلام دعوت می‌کنیم.

سید صادق سجادی

اشاره‌هایی به روس و روسیه در مآخذ سده‌های نخست هجری قمری

علی بهرامیان*

اگناتیوس کراچکوفسکی، خاورشناس بزرگ روسیه، سده‌های ۳-۴ ق / ۹-۱۰ م را عصر شکوفایی «ادبیات جغرافیایی» در میان مسلمانان خوانده است.^۱ در این دوره آثار جغرافیایی مهمی پدید آمد که گرچه بخشی از آن، تحت تأثیر نگرش یونانی، به ویژه نوشته‌های جغرافیایی بطلمیوس، قرار داشت، همچنان بخش‌های قابل توجهی از آن مبتنی بر تحقیقات و گاه مشاهدات مؤلفان دانشمند این عهد بود. از سال‌ها پیش، اهمیت آگاهی‌هایی که مؤلفانی چون ابن خردادبه و ابن رُسته و اصطخری و مسعودی درباره‌ی اوضاع جغرافیایی روزگار خود به دست می‌دهند، بر دانشمندان و خاورشناسان آشکار شده است و هریک کوشیده‌اند آن اطلاعات و آگاهی‌ها را بسط و شرح و توضیح دهند.

بخش مهمی از عصر شکوفایی ادبیات جغرافیایی، یعنی از سال‌های پایانی سده سوم هجری / اوائل سده ده میلادی تا کمابیش نیم قرن بعد، به شناخت «روس‌ها» اختصاص دارد. آثار جغرافیایی برجای مانده از این دوره نشان می‌دهد که همزمان با افزایش تحرکات و آشوب‌ها و نبردها میان اقوام ساکن سواحل دریای کاسپی، بر شدت اشتیاق برای شناخت سرزمین‌های ماوراء آن دریا از شرق تا غرب و از شمال تا جنوب آن سخت افزوده شده است و به ویژه اطلاعاتی که بازرگانان از آن مناطق به

* پژوهشگر تاریخ ایران و اسلام و عضو شورای عالی علمی مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

۱. کراچکوفسکی، ص ۱۹۰.

دست می‌دادند قابل توجه بود. از همین دوره است که می‌توان موضوع روس، اقوام و سرزمین و آداب و رسوم و شیوه زندگی آنان را در نوشته‌های جغرافیایی و تاریخی چند سده نخست پی گرفت.

چنین به نظر می‌رسد که دست‌کم از نیمه دوم سده ۳ ق / نهم میلادی، به ویژه به سبب فعالیت‌های تجاری، روس‌ها کمابیش شناخته شده بوده‌اند، زیرا یکی از نخستین مؤلفان آثار جغرافیایی، ابن خردادبه (متوفی اواخر سده ۳ ق / ۹ م)، در کتاب خود، المسالك والممالك، از جاده‌هایی سخن به میان آورده است که بازرگانان روس کالاهای خود را از آنجا به دست علاقه‌مندان می‌رساندند.^۱ ابن خردادبه، که بی‌گمان ایرانی بود و در موسیقی هم دستی برآتش داشت و یکی از آثار باقی مانده از او در باب موسیقی است^۲، در دربار خلافت عباسی مدتی عهده‌دار شغل «برید»، یعنی امور مربوط به پُست و نقل و انتقال بود و اطلاع و آگاهی او از جاده‌ها - چنانکه نام کتابش نیز نشان می‌دهد - بدین سبب بود. افزون بر این، پدر ابن خردادبه مدتی بر طبرستان یا مازندران ایران حکومت داشت و از نقش او در سرکوب سرکشان دیلمی در آن نواحی یاد شده است.^۳ بنابراین، اشاره ابن خردادبه به بازرگانان روس و جاده‌های اصلی رفت و آمد آنان

۱. ابن خردادبه، المسالك والممالك، ص ۱۵۴.

۲. همو، مختار من کتاب اللهو والملاهی، ۱۹۶۹ م.

۳. برای شرحی در خصوص زندگی ابن خردادبه، نک: یاقوت حموی، ج ۴، ص ۱۵۷۳، که بنابر آن، نیای وی خردادبه، بردیانت زرتشتی بود و سپس بردست برمکیان اسلام آورد. درباره پدر ابن خردادبه و فعالیت‌های او در طبرستان و نواحی شمال ایران در آغاز سده ۳ ق، نک: طبری، تاریخ الرسل و الملوك، ج ۸، ص ۵۵۶، ذیل سال ۲۰۱ ق: «وفی هذه السنة افتتح عبدالله بن خردادبه و هو والی طبرستان اللارز و الشیزر من بلاد الدیلم و زادهما فی بلاد الاسلام و افتتح جبال طبرستان...». خود ابن خردادبه در نواحی جبل شغل برید و خبر داشت و مدتی نیز از ندیمان و همشینیان المعتمد بالله عباسی بود و فهرستی از آثار او در دست است و این اطلاعات را کمابیش در پاره‌ای مآخذ دیگر هم می‌توان یافت؛ مثلاً: ابن ندیم، ص ۱۶۵. ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ ق) که به آثار ابن خردادبه دسترسی داشته و بارها از آن نقل کرده، ذیل نقل روایتی از او نوشته است: «ولیس قوله مما یحصل لانه یعتمد فیه علی روایه ولا درایه» (نک: الاغانی، ج ۶، ص ۱۲۴). از این قبیل اظهارات در عبارات او هنگام نقل از ابن خردادبه باز هم دیده می‌شود. یاقوت (همانجا) با همین استنباط از نظر ابوالفرج نوشته است: «وكان ابوالفرج الاصفهانی اذا اورد عنه شیئاً فی کتابه اذفقه بالوقیعة فیه و التنقص له

برای تجارت و تبادل کالا به احتمال بسیار حاصل اطلاعات شخصی اوست و چه بسا که اثر او، متکی بر اسناد و مدارک دیوان خلافت باشد که خود او از اجزای اداری آن به شمار می‌رفت. به نوشته او، بازرگانان روس، اجناس خود را مانند پوست خز و پوست روباه و شمشیر تا ساحل جرجان و بسا بر بار شتر تا بغداد می‌رسانند و مترجمانی هم همراه خود می‌آورند و مدعی‌اند که بردین مسیحیت هستند.^۱

اندکی پس از ابن خردادبه، آن چنانکه از مدارک کتبی موجود می‌توان دریافت، از اوائل سده ۴ق / ۱۰م اطلاعات درباره روس‌ها به نحو معناداری بسیار افزایش یافت: در حدود سال ۲۹۰ق / ۹۰۳م مرد دانشمندی از اهالی اصفهان، به نام ابن رسته، که او هم به دربار عباسیان نزدیک بود^۲، تصمیم گرفت کتابی مختصر از شنیده‌ها و خوانده‌های خود در باب سرزمین‌های شناخته و ناشناخته آن روزگار فراهم آورد. او در این اثر، فصل کمابیش بلندی را به معرفی روسیه و مردم روس اختصاص داد.^۳ نوشته ابن رسته با توجه به قدمت آن، برای شناخت سوابق تاریخ و فرهنگ روسیه، آن هم از دید کسی که از آن سرزمین و مردم آن فرسنگ‌ها دور بود، اهمیت خاص دارد و گرچه ابن رسته در کتاب خود، الأعلاق النفیسة، در برخی موارد به مآخذ خود اشاره کرده، اما در این باره خاموش مانده است و به احتمال بسیار، مطالب او در این باب متکی بر گزارش‌های بازرگانان است، که در آن نواحی به کار تجارت انواع کالاها اشتغال داشتند.

→ بقوله انه قليل التصحيح لما يرويه ويضمنه كتبه»، با این همه، محتمل است که منظور ابوالفرج لزوماً نه انتساب کذب به ابن خردادبه، بلکه اشاره و توجه به این نکته باشد که ابن خردادبه، روایات خود را بدون ذکر سلسله سند نقل می‌کرد (برای احتمال دسترسی ابن خردادبه به اسناد حکومتی، نک: کراچکوفسکی، ۱۶۹).

۱. ابن خردادبه، همانجا: «فاما مسلک تجار الروس وهم جنس من الصقالبة فانهم يحملون جلود الخبز و جلود الثعالب السود و السيوف من اقصى صقلبة الى بحر الرومي ... وربما حملوا تجارتهم من جرجان على الابل الى بغداد و يترجم عنهم الخدم الصقالبة و يدعون انهم نصارى فيؤدى الجزية».

۲. درباره او، نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۵۵۳-۵۵۶. ابن رسته ذیل فصل مربوط به اصفهان نوشته است: «سألت أن أصف لك اصبهان ... اذ كنت من اهلها...» (الأعلاق النفیسة، ص ۱۵۱). در اصفهان، چند عالم و محدث، با نسبت «رستی» شناخته می‌شده‌اند (نک: سماعی، ج ۶، ص ۱۲۲).

۳. ابن رسته، همان، ۱۴۵-۱۴۷.

حدود یک دهه بعد از آنکه ابن رسته تألیف کتاب خود را به پایان رساند، حادثه بزرگ و مهمی در سرتاسر نواحی جنوب دریای خزر تا شرق آن در آذربایجان و سرزمین اژان و باب‌الابواب، یا قفقاز کنونی، نشان داد که توجه به روس‌ها از سوی ارکان اداری خلافت، که احیاناً خود در آن نواحی منافعی داشتند، بی‌وجه نبوده است و این حادثه، ناچار شناخت روس‌ها را در کانون توجه قرار داد. به ویژه که سپاهیان خلافت در دو دوره اموی و عباسی و ادوار فتوحات و کشورگشایی در سرزمین‌های همجوار دریای مازندران، غالباً با خزرها رویارویی داشتند و به شناخت تنوع قومی در آن ناحیه کمتر اهمیت می‌دادند یا چنین امکانی برای آنها فراهم نبود. مورخ و جغرافی‌دان برجسته این دوران، علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ ق/۹۵۷ م)، که آثار موجود او، تلفیقی از آثار کتبی آن روزگار و مشاهدات و تجربه‌های شخصی است، تفصیلی از این رویداد و نیز راه‌های دسترسی به دریای مازندران از همه جهات به دست داده^۱ و مطالب همواره روشنی‌نشان می‌دهد که کشتی‌رانی به طور کلی در دست و اختیار خزرها بود و آنها از راه‌های آبی از طریق نظامیان خود به خوبی محافظت می‌کردند و انواع دسترسی به سواحل این دریا، به هر منظوری، بدون کسب اجازه آنان تقریباً ممکن نبود.^۲ مسعودی در کتاب مهم تاریخی - جغرافیایی خود، *مروج الذهب*، تصریح کرده است که از جزیره آپسکون تا بلاد طبرستان را با کشتی پیموده و از همه بازرگانان آگاه و حتی دارندگان کشتی‌ها در این دریا درباره دسترسی به آن به ویژه در قسمت‌های شمالی تحقیق کرده است.^۳ آنچه مسعودی در باب روس‌ها در این قسمت به دست داده، بسیار جالب است و آگاهی‌ها را در این باره تکمیل می‌کند، به ویژه به این سبب که مسعودی خود را محصور در نوشته‌های پیشینیان نکرده و اتفاقاً در همین قسمت، بر مؤلفانی که بدون تحقیق درباره سرزمین‌های همجوار این دریا سخن گفته‌اند تاخته و کوشیده است تا حد ممکن آن اطلاعات را تصحیح

۱. مسعودی، ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۳: «وهناک رجال ملک الخزر مرتبین بالعدد القوبة یصدون من یرد من ذلک البحر».

۳. همان، ج ۱، ص ۱۲۵.

کند.^۱ به نوشته او، روس‌ها ملت متنوعی هستند و اقوام گوناگون دارند و کثرت ایشان از یک قوم خاص، بیش از دیگر اقوام روس است و بازرگانان روس تا بلاد اندلس، یعنی اسپانیای کنونی، و قسطنطنیه سفر می‌کنند.^۲

به گزارش مسعودی، که بی‌گمان متکی بر شنیده‌های اوست و او این مطالب را حداکثر یک دهه بعد در مروج الذهب نوشته است، در حدود سال ۳۰۰-۳۰۱ ق / ۹۱۳-۹۱۴ م روس‌ها در پیمانی شکننده با فرمانروای خزرها، اجازه یافتند از طریق دریا به سواحل جنوبی دریای مازندران درآیند و به قول مسعودی، بدین ترتیب به «بلاد اعاجم» دسترسی یابند.^۳ فرمانروای خزرها این پیشنهاد را پذیرفت، به ویژه که از بیش از یک سده پیش با سپاهیان مسلمان جنگ و نبرد داشت و از سویی، روابط میان خزرها و روس‌ها هم دوستانه نبود؛ در واقع او بی‌تحمل هرگونه هزینه‌ای، از منافع این نزاع بهره‌مند می‌شد. به نوشته مسعودی، ۵۰۰ کشتی به راه افتاد و در هر کشتی ۱۰۰ مرد جنگی روس سوار شدند. اگر این شمارش دقیق باشد، تا حدی تصویری از سوابق و میزان کشتیرانی در این دریا به دست می‌دهد. روس‌ها تا شهر آمل در طبرستان رسیدند و دامنه نبردها تا گیلان و دیلمستان و شرق دریای مازندران در آذربایجان و آران رسید. به نوشته مسعودی، تا پیش از آن، جز کشتی‌های حامل بازرگانان و صیادان، کشتی دیگری، به ویژه با مقاصد نظامی بدین ساحل درنیامده بود.^۴ باید توجه داشت که طبرستان و گیلان از سال‌ها پیش دستخوش ناآرامی‌ها و سرکشی‌های بسیار بود و طبرستان به ویژه در کانون فعالیت‌های پیشوایان علوی تبار زیدی مذهب قرار داشت و آنان در اتحاد با خاندان‌های حاکم محلی، با تأسیس سلسله‌ای نو، در واقع این ولایت را از سرزمین‌های تابع خلافت عباسی جدا کرده بودند، اما هنوز تحت فشار نیروهای وفادار به خلافت در سرزمین‌های همجوار و انواع مدعیان دیگر قرار داشتند. اقوام اطراف دریای خزر و از همه بیشتر خود خزرها و نیز روس‌ها، بی‌گمان از

۱. همانجا.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

همه بیشتر، از طریق بازرگانان از اوضاع ناآرام و سخت پیچیده سواحل جنوبی دریا به خوبی مطلع بودند و پیشروی آنها تا قلب طبرستان در آمل و نزدیک ساری و فعالیت، آن هم به مدت چندین ماه و در گستره‌ای که به قول مسعودی از این سوتا آن سوی آن در قسمت شرق دریا، دست کم سه روز راه بود^۱، این موضوع را به خوبی نشان می‌دهد. به نوشته ابن اسفندیار، رویداد مشابهی هم در دوره فعالیت نخستین پیشوای علوی طبرستان، یعنی حسن بن زید (متوفی ۲۷۰ ق / ژانویه ۸۸۴ م) در جزیره و بندرگاه بسیار مهم آبسکون، که به قول مؤلف گمنام کتاب *حدود العالم* «جای بازرگانان همه جهان بود»^۲، روی داد، اما به قول ابن اسفندیار: «سالی دیگر روسان با عدد انبوه بیامدند»^۳ و به احتمال بسیار مقصود او باید همین واقعه‌ای باشد که مسعودی نیز به آن اشاره کرده است. به نظر نمی‌رسد که در منابع موجود زیدی، به این واقعه اشاره‌ای شده باشد. به هر حال، فرمانروای خزرها پس از دریافت سهم هنگفت خود از اموال، روس‌ها و مسلمانان را در طبرستان و گیلان و آذربایجان و از آن‌ها گذارد تا با یکدیگر بجنگند، که تفصیل آن را در کتاب مسعودی می‌توان ملاحظه کرد.^۴

واقعه دیگری که گذشته از مسعودی، برخی مورخان بزرگ دیگر به آن اشاره کرده‌اند، به حدود سی سال بعد از واقعه طبرستان و گیلان باز می‌گردد، یعنی سال ۳۳۲ ق / ۹۴۳-۹۴۴ م، که این بار «عسکر الروسیه» به نوشته محمد بن عبدالملک همدانی (متوفی ۵۲۱ ق / ۱۱۲۷ م)، مؤلف ذیل بر تاریخ طبری، شهر برذعه را در از آن تسخیر کردند و دامنه فعالیت آنان تا نواحی شمالی آذربایجان نیز رسید.^۵ در این واقعه، روایت مفصل ابوعلی مسکویه رازی (متوفی ۴۲۱ ق / ۱۰۳۰ م) در کتاب *تجارب الامم* ارزش خاص دارد.^۶

۱. همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. *حدود العالم*، ص ۱۴۴.

۳. ابن اسفندیار، ص ۲۶۶.

۴. مسعودی، همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

۵. همدانی، *تکملة تاریخ الطبری*، ص ۳۴۵.

۶. ابوعلی مسکویه، تهران، ج ۶، ص ۹۵ به بعد.

و متکی بر گزارش ابوالعباس بُندار، یکی از کارگزاران اداری آل بویه، است.^۱

آنچه در لابه‌لای این گزارش‌ها جلب توجه می‌کند، اشتیاقی است که برخی مورخان برای شناختن و شناساندن روس‌ها به خوانندگان آن روز و روزگار بعدی نشان می‌دهند. مثلاً محمد بن عبدالملک همدانی ذیل همان واقعه در یکی دو سطر، کوشش کرده است اطلاعی درباره‌ی روس‌ها به خواننده بدهد؛ مثلاً این نکته که به نظر بسیاری از مؤلفان در همان قرون، مانند ابن رسته، سخت محل توجه بوده و در نقل مسائل مربوط به روس‌ها آن را برجسته کرده‌اند و همدانی هم به احتمال بسیار به همان مآخذ نظر داشته است.^۲ از آداب و رسوم روس‌ها این است که پس از مرگ آنها را با مال و سلاح دفن می‌کنند و اگر همسرش، از شدت عشق و علاقه به شوهر قصد داشت با او دفن شود، کسی جلوگیری نخواهد کرد و چنین رسمی درباره‌ی خدمتکار شخص متوفی نیز جاری بود و البته باز هم جنبه‌ی اختیاری داشت، اما به نوشته‌ی اصطخری (متوفی ۳۴۶ ق / ۹۵۷ م)، مؤلف مسالک الممالک و یکی از مهم‌ترین جغرافیایانویسان کهن^۳، از آداب و رسوم روس‌ها این است که جسد مُردگان را می‌سوزانند و کنیزکان ثروتمندان روس هم، غالباً با خشنودی، پیکر خویش را پس از مرگ ارباب تسلیم شعله‌های آتش می‌کنند، یا اینکه روس‌ها ریش می‌تراشند و برخی از آنها ریش خود را می‌بافند.^۴ به نوشته‌ی مسعودی، روس‌ها ملتی بزرگ هستند که سرب‌به‌اطاعت هیچ پادشاهی جز پادشاه و آیین خویش فرود نمی‌آورند؛ روسیه معدن سنگ‌ها و فلزهای قیمتی چون سیم و زر است و بازرگانان آنها، تا دربار پادشاه بلغارها راه دارند.^۵ تفصیلی که به ویژه

۱. مسکویه، همانجا. در متن: «ابوالعباس بن ندار»، که بی‌گمان تصحیف است. از این شخص در حوادث بعدی هم نام برده شده و از جمله گفته‌اند که از نزدیکان دیرین رکن الدولة بویه بوده است (نک: همان، ج ۶، ص ۳۹۵: «و کان الامیر رکن الدولة یأنس به قدیماً»). نیز نک: همدانی، همان، ص ۴۴۲.

۲. همدانی، ۳۴۵.

۳. درباره‌ی او، نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۹، ص ۱۴۹-۱۵۱.

۴. اصطخری، ص ۲۲۶: «والروس قوم یحرقون انفسهم اذا ماتوا و تحرق مع میاسرهم الجواری بطیبة من انفسهن و بعضهم یحلق اللحی و بعضهم یفتله مثل الذوائب و لباسهم القراطق القصار».

۵. مسعودی، همان، ج ۱، ص ۱۸۳.

ابن رسته از آداب و رسوم روس‌ها به دست می‌دهد بسیار جالب است و بی‌گمان متکی بر اطلاعات بازرگانانی است که به آن نواحی رفت و آمد داشتند و بسیاری از جغرافیایان و پیمان‌های قرون بعدی در باب روس و روسیه تحت تأثیر این گزارش‌ها بوده‌اند. ابن رسته گذشته از نکته‌هایی که در باب تجارت روس‌ها در زمینه پوست روباه و سنجاب آورده، به دقت و مواظبت روس‌ها در تمیزی و آراستگی و آرایش لباس خود و حتی خدمتکارانشان اشاره کرده است و اینکه روس‌ها دست و دل بازند و میهمان‌نواز و غریب‌دوست و در کار یاوری با مظلومان دست در دست یکدیگر دارند.^۱

اطلاعات مسلمانان با فرهنگ و دانش دوست از روس‌ها در برخی موارد بسیار پیش می‌رود و به موضوعات فرهنگی نیز می‌رسد، مثلاً ابن ندیم، کتاب‌شناس بزرگ همه اعصار، که در ۳۷۷ ق / ۹۸۷ م مشغول نگارش کتاب ارزشمند الفهرست بود، فراموش نکرد که هنگام سخن از کار کتابت و نگارش در میان ملت‌های گوناگون، از روس‌ها هم یاد کند. او به نقل از کسی که به قول وی اطمینان داشت، نمونه‌ای از خط قدیم روس‌ها به دست داده است و می‌نویسد که روس‌ها خطی مخصوص به خود دارند که بر چوب می‌کنند و گوینده، قطعه چوبی سپید با خود داشت که بر آن حرف‌هایی نقش بسته بود و ابن ندیم می‌گوید: نمی‌دانم آن حرکات، کلمات بود یا حرف‌هایی مفرد، ولی کوشش کرده است تا رونوشتی از آن به دست دهد.^۲

در اوائل سده ۴ ق / ۱۰ م و در دوره خلافت المقتدر بالله عباسی که مرکز خلافت دستخوش آشوب‌ها و ناآرامی‌های بسیار بود و دستگاه خلافت در دست دیوانسالاران در واقع به بازیچه‌ای تبدیل شده بود^۳، موضوعی پیش آمد که از کهن‌ترین نمونه‌های روابط خارجی مسلمانان است و با روس‌ها هم ارتباط می‌یابد و آن اینکه شاه بلغارها، در نامه‌ای به خلیفه، از او خواست تا کسانی را برای آشنایی ایشان با اسلام به سرزمین‌های اسلاوها در کنار رود ولگا گسیل کند. این موضوعی خطیر بود و شاید

۱. ابن رسته، همانجا.

۲. ابن ندیم، همان، ص ۲۲.

۳. برای بررسی روزگار خلافت المقتدر، نک: حمدان عبدالمجید الکبیری، عصر الخلیفة المقتدر بالله، نجف، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م.

در ورای تبلیغ اسلام، کسانی در مرکز خلافت در این اندیشه بودند تا با تسلط نسبی بر آن نواحی، بتوانند بر سرنوشت سیاسی سرزمین‌های اطراف خزر، به ویژه طبرستان و گیلان و آران و آذربایجان، تأثیر گذارند؛ زیرا آن نواحی کمابیش در دست نیروهای قرار داشت که به طور کلی سراز اطاعت خلافت پیچیده بودند یا وفاداری آنها به پایین‌ترین حدّ ممکن رسیده بود. در این دوره، وزارت خلیفه را حامد بن عباس در دست داشت، که خود از طبقه دیوانسالاران شمرده می‌شد و بعید نیست که گمان می‌برد با پیوند با سرزمین‌های ماوراء خزر و در نهایت، با افزایش درآمدها از این طریق، خلافت را از تلاطم امواج بنیان برافکن بگذرانند. سرانجام هیئتی مأموریت یافتند به آن سرزمین سفر کنند و ضمن آشنا کردن مردم با اسلام، پیغام خلیفه و وزیر را به فرمانروای آنجا برسانند. معلوم بود که هر کسی را نمی‌شد در پی این کار روان کرد، زیرا بیم انواع مخاطرات در بین بود. در آثار تاریخی بجای مانده از آن ادوار، اشاره‌ای به این هیئت و مأموریت آنها نیست و می‌توان احتمال داد که شاید این مأموریت دست‌کم در آغاز تا حدی پنهان بود. مسعودی که به اثری تاریخی از جهشیاری، مؤلف الوزراء والکتاب، در باب خلافت المقتدر دسترسی داشته و می‌گوید حجم آن بالغ بر هزار برگ بوده است و اینک در دست نیست^۱، به این مأموریت و اشخاص آن اشاره‌ای نکرده است، حال آنکه این موضوع بی‌گمان در دایره دل‌بستگی‌های تاریخی و جغرافیایی او جای می‌گیرد. باری، در میان آن هیئت، شخصی به نام احمد بن فضلان بود که گرچه به هیچ روی شناخته نیست، اما خوشبختانه شرحی گزارش‌گونه از سفر خود نگاشت، از آن هنگام که در ۱۱ صفر ۳۰۹ ق / ۲۲ ژوئن ۹۲۱ م او و سه چهارتن دیگر، از مرکز خلافت در بغداد به راه افتادند و با گذر از شهرهای مهم همچون حلوان و کرمانشاهان و همدان و ساوه و ری، به سمنان و دامغان و نیشابور و مرو و بیکنند و بخارا در خراسان بزرگ و خوارزم رفتند تا به محل مأموریت رسیدند. اهمیت سفرنامه‌ای که ابن فضلان نوشت بر کمتر پژوهشگر علاقه‌مند به این ادوار تاریخی و سرزمین‌های میان راه، پوشیده مانده است. تا پیش از آنکه تنها نسخه شناخته شده از گزارش ابن فضلان در کتابخانه

۱. برای تفصیل، نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۹، «جهشیاری».

آستان قدس رضوی در آخرنسخه‌ای از البلدان ابن فقیه همدانی، در اوائل قرن بیستم به دست آید^۱، تنها منقولاتی از آن در معجم البلدان یاقوت حموی (متوفی ۶۲۶ ق / ۱۲۲۹ م) به صورت پراکنده در ذیل نام شهرها و سرزمین‌ها در دست بود، مانند آنچه که یاقوت در قسمت مربوط به روس و روسیه به تصریح از آن یاد کرده است.^۲ گذشته از یاقوت حموی، قزوینی، مؤلف آثار البلاد هم دست‌کم در ظاهر، بدون مأخذی واسطه از آن نقل می‌کند.^۳ این سفرنامه برای سنجش میزان علم و اطلاع نویسنده کافی نیست و عبارات آن، که البته به زبان عربی است، غالباً ساده و کاملاً گزارشی است و بسیار بعید است که احمد بن فضلان را بتوان در شمار علمای عهد خویش یا حتی دیوانیان برجسته قرار داد. ذکر سلسله نسب او تا نیای وی که حماد نام داشت پیشتر نمی‌رود^۴ و بنابر چند سطر آغاز نسخه آستان قدس، او از موالی محمد بن سلیمان هاشمی، والی پرقدرت بصره و ولایات جنوبی ایران در عصر عباسی پیش از هارون، بود.^۵

۱. کراچکوسکی، ص ۲۰۳.

۲. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۹ به بعد: «و قرأت فی رسالة احمد بن فضلان بن العباس بن راشد بن حماد مولى محمد بن سليمان رسول المقتدر الى ملك الصقالبة حكى فيها ما عاينه منذ انفصل عن بغداد الى أن عاد اليها فحكيت ما ذكره على وجهه استعجابا به».

۳. قزوینی، ص ۵۲۶.

۴. نک: ابن فقیه همدانی، ص ۵۵: «واضفنا اليه كتابا جمعه احمد بن فضلان بن راشد بن حماد مولى محمد بن سليمان الهاشمي».

ضمناً در سلسله اسنادی در یکی از آثار ابن بابویه (معانی الاخبار، ص ۱۱۴، ذیل «باب معنی النبوة»)، نامی از «احمد بن فضلان» به عنوان یکی از وسائط دیده می‌شود: «حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار، قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن احمد بن فضلان، قال حدثنا سليمان بن جعفر المروزي، عن ثابت بن ابي صفيه، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال اعرابي لرسول الله صلى الله عليه وآله: السلام عليك يا نبيي الله، قال: لست بنبيي الله لكني نبي الله...» (نیز نک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۲۹، که این روایت را با همین اسناد تکرار کرده است). با توجه به جمیع جهات وادله، در اتکاء به این روایت باید بسیار محتاط بود، زیرا بعید به نظر می‌رسد که احمد بن فضلان مذکور در این سلسله اسناد، مؤلف سفرنامه مشهور باشد و البته باید برای احتمال تصحیف و تحریف هم جایی در نظر گرفت.

۵. او از بزرگان خاندان عباسی بود و در اوایل دوره اموی، در حَمَیْه شام در ۱۲۲ ق به دنیا آمد (خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، بیروت، ص ۲۷۹)، در دوره منصور عباسی والی بصره

این نکته‌ها نشان می‌دهد که او بی‌تردید عرب نبود^۱ و البته شماری از کلمات فارسی را در گزارش او، باید در نظر گرفت^۲.

در خوارزم، فرمانروای وقت آنجا، خوارزمشاه در دیدار با این هیئت، بلافاصله متوجه آثار سیاسی آن شد و ضمن هشدار نسبت به خطرهای این مأموریت، به صراحت، ارتباط میان فرمانروای صقالبه با خلیفه بغداد را به عوامل ترک نژاد، که از مدت‌ها پیش زمام برخی امور را در مرکز خلافت در دست داشتند نسبت داد و به ویژه گفت که تکین نامی در «بلاد کفار» در کار خرید و فروش آهن است - کنایه از اینکه در پی سود خویش است - و گلايه کرد که «امیر خراسان» برای اقامه این مأموریت حق بیشتری دارد

→ شد (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۹) و در دوره خلفای بعدی تا زمان مرگ در رجب یا جمادی الآخر ۱۷۳ق امارت بر بصره و شهرهای نواحی جنوب ایران را در دست داشت (نک: بلاذری، همان، ج ۴، ص ۹۴ به بعد؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۱۵ به بعد). فاصله زمانی دور میان محمد بن سلیمان با ابن فضال، برخی محققان را به این نتیجه رسانده است که مقصود از محمد بن سلیمان در ربط با ابن فضال، احتمالاً شخص دیگری است، اما فاصله زمانی در موضوع ولاء اهمیتی ندارد و در واقع، یکی از نیاکان و پدران ابن فضال در ولاء محمد بن سلیمان هاشمی بوده است و در نتیجه، ولاء به خود او هم می‌رسید و وانگهی، چند تن به ولاء محمد بن سلیمان شهره بوده‌اند، فاصله زمانی دست‌کم یکی از مشهورترین آنها با محمد بن سلیمان کامیابش مانند ابن فضال دور بود: ابوالفضل ریاشی (م ۲۵۷ق) ادیب و دانشمند مشهور اهل بصره، که گفته‌اند او نیز از موالی محمد بن سلیمان بوده است (نک: خطیب بغدادی، ج ۱۴، ص ۲۲؛ یاقوت، معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۴۸۳-۱۴۸۵). از آنجا که محمد بن سلیمان سال‌ها والی بصره و کور دجله و فارس و اهواز و یمامه و عمان و بحرین بود و اغلب کسانی که در ولاء او بوده‌اند، در بصره زندگی می‌کرده‌اند یا وطن آنها بصره بوده است، می‌توان احتمال داد که سابقه خانوادگی ابن فضال هم به بصره یا یکی از نواحی مذکور می‌رسید.

شاکر لعیبی که چاپ جدیدی از رحلة ابن فضال به دست داده (عمان، ۲۰۰۳م)، در مقدمه خود، ابن فضال را از موالی ابوعلی محمد بن سلیمان بن المنفق (مقتول در ۳۰۴ق: ابن اثیر، الکامل، بیروت، دارصادر، ج ۸، ص ۱۰۳-۱۰۴) دانسته است (ص ۳۲) و این به راستی وهم شنیدی است، زیرا به نسبت «هاشمی» محمد بن سلیمان اعتناء نکرده است!

۱. نک: سامی الدهان، مقدمه بر رسالة ابن فضال، ص ۳۸، که او را «من العجم الموالی» دانسته است؛ یعنی اصل عربی نداشت (نیز نک: شاکر لعیبی، همانجا).

۲. نک: فهرس مختلف رحلة ابن فضال، چاپ شاکر لعیبی.

و در پایان افزود: بدانید که من شما را نصیحت کردم و اکنون بمانید تا من نامه ای نزد «امیر اجل» روان کنم تا خود این موضوع را با خلیفه در میان نهد. البته اعضای هیئت نپذیرفتند و نامه خلیفه را بر خود حجت دانستند و به راه ادامه دادند.^۱

ابن فضلان و هیئت همراه همچنان راه می سپردند و وصفی که او از آنچه در میانه راه دیده و شنیده در میان اقوامی که ارتباط بسیار اندکی با مردمان این سوی جهان آن روز داشتند با وجود اختصار، بسیار روشن و بی اندازه ارزشمند است. او در فصول پایانی سفرنامه می نویسد: «آنگاه روسیه را دیدم که تاجرانیش بر ساحل رود اتل (= ولگا) سرگرم تجارت بودند». مردان روس چنان تنومند بودند که به نظر نویسنده همچون درخت نخل آمدند. به نوشته او، مردان روس جامه هایی بلند برتن داشتند و یکی از دودست خود از پهلوهایی آن در آورده بودند و با هریک از ایشان، تبری بود و شمشیری و دشنه ای. جامه زنان روس هم توجه ابن فضلان را جلب کرد و وصف کاملی از آن به دست داده است.^۲ در میان وصفی که ابن فضلان از روس و روسیه به دست می دهد، آداب و رسوم مربوط به تدفین یا سوزاندن اجساد سخت جلب توجه کرده و صحنه ای را که خود شاهد آن بوده است، به دقت توصیف می کند. روشن است که پاره ای از توصیفات ابن فضلان از آداب و رسوم روس ها، با آنچه جغرافی دانان همان ادوار نوشته اند، توافق دارد و این موضوع برخی دانشمندان را به این نتیجه رسانده است که آن مؤلفان، احتمالاً گزارش ابن فضلان را در دست داشته اند^۳، اما این حدس درست نیست، زیرا وقتی ابن فضلان به این مأموریت رفت و گزارش آن را نوشت، ابن خردادبه و ابن رسته تألیف آثار خود را بی گمان به پایان رسانده بودند و درباره مسعودی هم پیشتر گفتیم که اگر از این مأموریت مطلع بود یا به این گزارش دسترسی داشت، از کنار آن عبور نمی کرد. واقع این است که گزارش ابن فضلان با روایت جغرافی نویسان پیشین در خطوط کلی توافق دارد، اما این بدان معنی نیست که آنها این گزارش را در دست داشته اند.

۱. ابن فضلان، رساله، ص ۸۰-۸۱.

۲. همو، ص ۱۴۹-۱۵۰.

۳. دهان، ص ۴۱، نیز نک: کراچکوسکی، ص ۱۷۸-۱۷۹، که این نظر را نقد کرده است.

گزارش ابن فضلان با وجود کوتاهی و تفاوت‌های بسیاری که میان مسلمانان و مردم مشرق زمین به طور کلی در آداب و رسوم هست و داوری‌های وی از این باب، گاهی خالی از طعن نیست، به ویژه در آنچه به زنان مربوط می‌شود^۱، اما به هر حال کمابیش تصویری از آن روزگار روسیه به دست می‌دهد. از جمله نوشته است که پادشاه روس‌ها قصری دارد و چهارصد مرد، از بزرگان و بخردان قوم در خدمت او هستند که تا پای جان نسبت به او وفادارند و هریک از ایشان خدمتکاری دارد که سر خداوندگار خویش را می‌شوید و برای او خوراک و شراب تهیه می‌کند. تخت پادشاه روسیه سخت عظیم است و آراسته به انواع جواهرات نفیس و گرانسنگ و چون پادشاه عزم خروج می‌کند، مرکوب او را تا پای تخت می‌برند و از همانجا سوار می‌شود و او را گماشته‌ای است که از جانب او بر کار سپاه و دیگر مردم نظارت دارد^۲. کراچکوفسکی به درستی اشاره کرده است که نوشته ابن فضلان در این قسمت، گرچه خالی از شوخ طبعی نیست که شاید چندان عمدی نباشد، اما تصویری روشن و زنده از روسیه آن عهد به دست داده است و هیچ مأخذ دیگری را نمی‌توان با آن برابر کرد^۳.

چنانکه گفتیم، وصف مراسم سوزاندن اجساد مردگان و سوختن دختر خدمتکار همراه وی، بیشترین صفحات وصف روس‌ها را در سفرنامه ابن فضلان در بر گرفته و نویسنده با شگفتی بسیار، همه جزئیات آن را نقل کرده است. در پایان این بخش ابن فضلان نوشته است: همچنان که شعله‌های آتش زبانه می‌کشید، مردی روس با «ترجمان» من چیزی گفت و چون از او پرسیدم چه می‌گوید، گفت: شما عرب‌ها سخت نادانید، از آنکه عزیزترین کسان خود را در خاک می‌کنید تا در خاک بپوسد و جسد او خوراک کرم و حشرات شود، حال آنکه ما اجساد را می‌سوزانیم تا شخص در همان لحظه به بهشت برسد! آنگاه بادی سخت وزیدن گرفت و ابن فضلان لهیب شعله‌های آتش را بر صورت خود احساس کرد^۴.

۱. ابن فضلان، ص ۱۵۱.

۲. همو، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۳. کراچکوفسکی، ص ۲۰۲.

۴. ابن فضلان، ص ۱۶۳-۱۶۴.

باید گفت که با وجود تألیفات بسیار دیگر در زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی، در قرون بعدی، ابتکار و نوآوری در این زمینه چندان رشد نکرد و تا حد چشمگیری همچنان مبتنی بر آثار پیشینیان ماند؛ به ویژه درباره‌ی روس‌ها، حدود سه قرن بعد و در آستانه‌ی یورش مغولان، آگاهی‌ها کمابیش در همان حدودی بود که پیشینیان نوشته بودند و از همه مهم‌تر، یاقوت حموی است که قسمت‌های مربوط به روس و روسیه را به نقل از ابن فضلان در فرهنگ جغرافیایی خویش تکرار کرد.^۱

بیجا نیست اگر بگوییم بخشی از سده‌ی سوم و چهارم قمری / نهم و دهم میلادی، دوره‌ی آشنایی با روس و روسیه بود و بدین گونه، آشنایی ایرانیان و دیگر مسلمانان، با روس و روسیه سابقه‌ای بیش از ۱۲ قرن دارد.

منابع

- ابن اثیر، الکامل، بیروت، دارصادر.
- ابن اسفندیار (۱۳۲۰ش)، تاریخ طبرستان، به کوشش عباس اقبال، تهران.
- ابن بابویه (۱۳۳۸ش)، معانی الاخبار، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران.
- ابن خردادبه، عبیدالله (۱۸۸۹م)، المسالك والممالك، به کوشش دخویه، لیدن.
- _____ (۱۹۶۹م)، مختار من کتاب اللهو والملاهی، به کوشش اغناطيوس عبده خليفة اليسوعی، بیروت، المكتبة الكاثولوكية.
- ابن رسته (۱۸۹۳م)، الاعلاق النفیسة، به کوشش دخویه، لیدن.
- ابن فضلان (۱۳۷۹ق / ۱۹۵۹م)، رسالة، به کوشش سامی الدهان، دمشق.
- _____ (۲۰۰۳م)، رحلة ابن فضلان، تحقیق شاکر لعیبي، عمان.
- ابن فقیه همدانی (۱۴۱۶ق / ۱۹۹۶م)، البلدان، به کوشش یوسف الهادی، بیروت، عالم الكتب.
- ابن ندیم (۱۳۵۰ش)، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران.
- ابوالفرج اصفهانی (۱۴۲۳ق / ۲۰۰۳م)، الاغانی، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارصادر.
- ابوعلی مسکویه، تجارب الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی، تهران.
- اصطخری (۱۸۷۰م)، مسالك الممالك، به کوشش دخویه، لیدن.
- بلاذری، انساب الاشراف، به کوشش سهیل زکار و ریاض زرکلی، بیروت.
- حدود العالم (۱۳۶۲ش)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران.
- خطیب بغدادی (۱۴۲۲ق / ۲۰۰۲م)، تاریخ بغداد، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت.
- سمعانی (۱۳۸۲ق / ۱۹۶۲م)، الانساب، حیدرآباد دکن.
- طبری، تاریخ الرسل والملوک، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالمعارف،
- قزوینی (۱۳۸۰ق / ۱۹۶۰م)، آثار البلاد، بیروت، دارصادر.
- کراچکویسکی، ا.یو (۱۴۰۸ق / ۱۹۸۷م)، تاریخ الادب الجغرافی العربی، تعریب صلاح الدین عثمان هاشم، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
- مسعودی (۱۹۷۳م)، مروج الذهب، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید.
- همدانی (۱۹۶۱م)، تکملة تاریخ الطبری، به کوشش آلبرت یوسف کنعان، بیروت.
- یاقوت حموی (۱۳۷۶ق / ۱۹۵۷م)، معجم البلدان، بیروت.
- _____ (۱۹۹۳م)، معجم الادباء، به کوشش احسان عباس، بیروت، دارالغرب الاسلامی.

دربارهٔ مناظرهٔ عرب و عجم و اسدی طوسی

محمود امیدسالار*

ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی صاحب کتاب گرشاسپنامه که در سال ۴۵۸ ق سروده شده، علاوه بر شاعری و داستانسرایی، در علم لغت و هنر خطاطی نیز دست داشته است. اقدم لغت‌نامه‌های فارسی، یعنی لغت فرس که توسط یکی از شاگردان او جمع‌آوری گشت، بر اساس یادداشت‌هایی که او فراهم آورده بوده تنظیم شده است.^۱ چنانکه اقدم نسخ خطی تاریخ دار فارسی، یعنی نسخهٔ الابنیه عن حقائق الادویه مورخ ۴۴۷ ق نیز به خط زیبای اوست. این نسخه به صورت عکسی چاپ شده است.^۲ درین که نام اسدی علی، نام پدرش احمد، نسبتش اسدی، و موطن اصلیش طوس بوده حرفی نیست؛ زیرا در ترقیمهٔ الابنیه عن حقایق الادویه خود را "علی بن احمد الاسدی الطوسی الشاعر" خوانده است.^۳

بنا بر تحقیقات استاد خالقی مطلق، اسدی در حدود سال ۳۹۰ ق در طوس متولد شده و ایام جوانی را در همان شهر گذرانده است. از محل اقامت او در دهه‌های دوم و سوم قرن پنجم اطلاعی در دست نیست، اما ممکن است در دههٔ سوم این قرن ساکن گنجه بوده باشد. ظاهراً دههٔ چهارم و پنجم را در طارم در دربار ابونصر جستان به شاعری

* دانشگاه کالیفرنیا، ارواین.

۱. مجتبیائی و صادقی ۱۳۶۵، صص ۴-۵ مقدمه.

۲. نگاه کنید به ابومنصور موفق بن علی الهروی ۱۳۸۸.

۳. همان، ص ۴۳۸.

گذراننده و در همانجا، در سال ۴۴۷ ق^۱ الابنیه عن حقائق الادویه را کتابت کرده است. بعد از آن به نخجوان رفته و دهه ششم قرن چهارم را در آن سامان گذرانده و کتاب گرشاسپنامه را نیز در سال ۴۵۸ ق^۲ در همانجا به نام ابودلف، فرمانفرمای نخجوان، نظم داده است. سپس در دهه هفتم قرن چهارم به خدمت منوچهر، از حکمرانان شدادی شهرآنی رفته و در سال ۴۶۵ ق^۳ یا چند سالی پس از آن در محل نامعلومی درگذشته است.^۱ برخی از صاحب نظران مستشرقین و جزآنان، به وجود دو اسدی معتقدند.^۲ اخیراً نیز استاد فتح الله مجتبائی در مقاله ممتعی خلاصه آرای این فضلا را به دست داده است. خود ایشان نیز برین عقیده اند که یک اسدی پدر داریم و یک اسدی پسر. اسدی پدر شاعری بوده است موسوم به احمد بن منصور که در قرن چهارم هجری به دربار شهریار بن شروین دوم منتسب بوده و این امیر و برادرش، امیر رستم بن شروین، را مدح کرده است. اسدی پدر در اواخر قرن چهارم هجری از طبرستان به نیشابور می رود و به دستگاه آل میکال می پیوندد. مناظره "عرب و عجم" که در آن ابوجعفر محمد بن عبدالله میکالی مدح شده است، ساخته اسدی پدر است که در آخرین دهه قرن چهارم به دربار ایلک خان شمس الدوله نصر بن علی می پیوندد و دو مناظره دیگر، یعنی مناظرات "شب و روز" و "مسلم و مغ" را در همان جا می سازد و در آنها برادر پادشاه، یعنی ابونصر احمد بن علی را که به قراخان ملقب بوده مدح می کند. بنابراین به نظر استاد مجتبائی، چهار مناظره "آسمان و زمین، عرب و عجم، شب و روز، و مسلم و مغ" ساخته احمد بن منصور اسدی، پدر صاحب گرشاسپنامه، یعنی علی بن احمد اسدی طوسی است.^۳ استاد مجتبائی افزوده اند که چون کنیه علی بن احمد اسدی، یعنی مؤلف

۱. خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶، اسدی ۱، ص ۶۷۱.

۲. نگاه کنید به محمدی خراسانی ۱۳۸۹.

۳. مجتبائی زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۳. مرحوم علامه همایی هم از دو اسدی یاد کرده می نویسند: "میان محققین ادب دو نفر بنام اسدی معروف است که یکی را اسدی بزرگ یا پدر و دیگری را اسدی کوچک یا پسر می نامند. ... اسدی بزرگ یا پدر، ابونصر احمد بن منصور صاحب قصاید مناظره (مناظره شب و روز، مناظره مغ و مسلم، مناظره کمان و نیزه، مناظره زمین و آسمان) [است] ... و مرتبه شاعری او را میان مرتبه عنصری و فرخی تشخیص داده اند و در زمان سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ ق) یعنی در خلال سنوات میان ۴۲۱ و ۴۳۲ ق وفات یافته است و این که می گویند اسدی استاد فردوسی بوده

گرشاسپنامه به خط خودش در ترقیمهٔ الابنیه "ابومنصور" ذکر شده، و چون در نسخهٔ گرشاسپنامهٔ کتابخانهٔ گوتا، و نیز در کشف الظنون کنیهٔ او را "ابوالحسن" ذکر کرده‌اند، ممکن است که "ابوالحسن" کنیهٔ اسدی پدر باشد.^۱

در این مورد لازم به توضیح است که دستنویسی که در کتابخانهٔ گوتا موجود است و در آن کنیهٔ اسدی "ابوالحسن" ذکر شده، فی الواقع نسخهٔ گرشاسپنامه نیست بلکه بخشی از مجموعه‌ای است با عنوان بحر الدرر. من کپی دیجیتالی اوراقی که گزیدهٔ گرشاسپنامه پنداشته شده‌اند پیش رو دارم، و دوستان دانشمند آقایان پژمان فیروزبخش و ارحام مرادی هم نسخه را در محل کتابخانه بررسی کرده‌اند، و ما به اتفاق آراء معتقدیم که ۴۶ بیت سه صفحهٔ اول این بخش از کتاب در بحر متقارب است و از این ۴۶ بیت هفت بیت که بعد از عنوانی که در وسط صفحه نوشته شده و نص آن "کتاب گرشاسب نامه [با مرکب سرخ] از گفتار سید الشعرا ابوالحسن علی بن احمد الاسدی الطوسی [با مرکب سیاه]" است، فی الواقع از گرشاسپنامه گرفته شده‌اند (تصویر ۱). در دو صفحهٔ بعدی هم ۳۹ بیت در بحر متقارب سروده شده‌اند اما به گرشاسپنامه ربطی ندارند و ممکن است که بعضی از آنها سرودهٔ مؤلف این مجموعه باشند (نک: تصاویر ۲ و ۳).^۲

→ است، در صورتی که مقرون به حقیقت باشد، شاید با همین اسدی تطبیق شود اگرچه در این عقیده هم جای تأمل است. "سپس اضافه می‌کنند که اسدی کوچک یا اسدی پسر علی بن احمد طوسی به سبک فردوسی شعر ساخته و گرشاسپنامه ساخته اوست (همایی ۱۳۷۵، صص ۱۴۸ - ۱۴۹). درین مورد علامه فروزانفر هم احتمال وجود دو اسدی را ذکر کرده‌اند (فروزانفر ۱۳۵۸، ص ۴۵۵). منابع مربوط به محققینی که به وجود دو اسدی معتقد بوده‌اند را استاد مجتبائی به دست داده‌اند (مجتبائی زمستان ۱۳۸۹).

۱. مجتبائی زمستان ۱۳۸۹، ص ۲۳.

۲. چون به کل نسخه دسترسی ندارم بیش از این درین مورد نمی‌توانم اظهار عقیده کنم. آنچه خوانندگان محترم باید به خاطر داشته باشند این است که کتابخانهٔ گوتا نسخه‌ای از گرشاسپنامه ندارد، بلکه آنچه دارد منتخباتی است که در بحر الدرر نقل شده، آن هم نه چنان که پرفسور دوبلو در فهرست نسخ فارسی ذکر کرده است. یعنی، اگر فقیر درست فهمیده باشد، طرز بیان ایشان به طوری است که انگار ۴۰ ورق از اوراق بحر الدرر به منتخبات گرشاسپنامه اختصاص دارد:

"Extracts: Gotha 40 fol. 11b sqq. (Bahr al-durar)" (De Blois 1992, p. 87).

اما واقعیت این است که فقط هفت بیت از ابیاتی که بعد از ذکر نام گرشاسپنامه اسدی نقل شده‌اند

اما بقیهٔ اییات این بخش کتاب که منتخبی از گرشاسپنامه پنداشته شده است، اصلاً در بحر هزج مسدّس مقصور (یا محذوف) یعنی همان بحری که ویس و رامین در آن سروده شده (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) هستند و مطلقاً به گرشاسپنامه ربطی ندارند (نک: تصاویر ۴، ۵). در هر حال هفت بیتی که از گرشاسپنامه درین نسخه نقل شده‌اند، با ذکر محل بیت در چاپ مرحوم یغمائی نقل می‌کنم:

سپاس از خداوند هر دو سرای	که از کاف و نون کرد گیتی پبای
یکی کش نه آ ز و نه انباز بود	نش انجام باشد نش آغاز بود
تن زنده را در جهان جای ازوست	سر چرخ گردنده بر پای ازوست
از آن پیش کاورد گیتی پدید	همه هرچ بدخواست دانست و دید
ز گردون شتاب وز هامون درنگ	ز دریا بخار و ز خورشید رنگ
وی آورد نیک و بد و خوب و زشت	روان داد و تن کرد و روزی سرشت
چه تاری و روشن چه بالا و پست	نشانت برهستیش هرچ هست ^۱

بعد از سه صفحهٔ اول این بخش که ایاتشان در بحر متقارب است، به صفحاتی می‌رسیم که شامل ایاتی در بحر هزج مسدّس مقصور (یا محذوف) هستند و مضمون آنها اندرز و حکم است. این بخش با بیت:

به داد آن قوم، فخر روزگارند که از مردم خطاها در گذارند
و به بیت:

ندارد فرق پیش مرد بیدار ز فرمان پدر فرمان دادار
ختم می‌شود.

رسم الخط و جدول بندی نسخهٔ بحر الدردر کتابخانهٔ گوتا چنین می‌نماید که این دستنویس پرداخته از حدود قرن هشتم باشد. بنابراین ذکر کنیهٔ "ابوالحسن" در مورد اسدی درین نسخه قابل توجه است و چون می‌دانیم که کنیهٔ صاحب گرشاسپنامه قطعاً

از آن کتابند و بقیهٔ این اوراق شامل ایاتی هستند که اصلاً در بحر متقارب هم نیستند تا چه رسد به این که از گرشاسپنامه باشند.

۱. اسدی ۱۳۱۷، ص ۱، ابیات ۱-۶، ۸.

"ابومنصور" بوده، زیرا به خط خودش این کنیه را در ترقیمة الابنیه عن حقائق الادویه ذکر کرده است، حدس استاد مجتبائی در مورد این که ابوالحسن کنیهٔ پدر اسدی معروف - یا شاید اسدی دیگری - بوده باشد، نامعقول نیست. اما این که این دو اسدی حتماً پسر و پدر بوده باشند، با این که بعید نیست، مسلم هم نیست زیرا نسبت "اسدی" و اسامی "علی، احمد، منصور" و کنیه‌های "ابومنصور و ابوالحسن" کمیاب نیستند و چنانکه مرحوم فروزانفر نوشته‌اند، ممکن است ریشه در ولاء داشته باشند.^۱ فی الواقع صاحب الانساب نیز از چندین نفر که به "اسدی" شهرت داشته‌اند یاد کرده است.^۲ از این گذشته در ادب فارسی هم نام و نشان برخی از شعرائی را که نسبت اسدی دارند، می‌دانیم. مثلاً مطلعیم که یک داستان حماسی متأخری در ذکر لشکرکشی حضرت سلیمان (ع) به ایران و جنگ با رستم و تکرار قضایای مربوط به جنگهای رستم با فرزنداناش به ناشناس، موجود است که شاعری اسدی نام آن را در حدود سال ۸۰۹ ق نظم کرده است.^۳ نام یک اسدی اصفهانی هم که به هندوستان مهاجرت می‌کند و از همدان نصیرای همدانی بوده است، در برخی از منابع ادبی آمده است.^۴ بنابراین، پدر و پسر بودن این دو اسدی، اگرچه غیر ممکن نیست، قطعی هم نیست. اما این که استاد مجتبائی، به پیروی از تولد که و برخی دیگر از علمای بزرگ شرقی و غربی که اسدی را خواهرزادهٔ فردوسی دانسته‌اند، نوشته‌اند که "به هیچ دلیل خویشاوندی این دو [یعنی اسدی و فردوسی] را نمی‌توان مردود دانست"^۵ به نظر فقیر محل تأمل است؛ زیرا اگر اسدی با فردوسی خویشاوندی داشت، با توجه به معروفیت و محبوبیت فردوسی در قرون پنجم و ششم که در اشعار ازرقی و امیرمعزی و دیگران منعکس شده است، حتماً در گرشاسپنامه فصل مبسوطی در باب خویشاوندی خودش با فردوسی ذکر می‌کرد. بنابراین، اسدی یکی باشد یا دو تا، خویشاوندی صاحب گرشاسپنامه با فردوسی بسیار

۱. فروزانفر ۱۳۵۸، ص ۴۳۹.

۲. السمعانی ۱۴۰۸، ج ۱، صص ۱۳۸-۱۴۱.

۳. رک: قائمی ۱۳۹۱.

۴. خیامپور ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۵۸.

۵. مجتبائی زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۰، زیرنویس ۶.

بسیار بعید است، و امیدوارم که استاد مجتبائی اختلاف نظر فقیر را برجسارت حمل نفرمایند؛ زیرا این طلبه همیشه خوشه چین خرمن فضل آن استاد بوده و هست.

موضوع اصلی سخن ما در این مختصر بررسی متن مناظره "عرب و عجم" منسوب به اسدی است در رابطه با مذهب او و نیز افزودن برخی اضافات بر توضیحاتی که استاد دکتر خالقی مطلق در شرحی که در مقاله نفیس خودشان در مورد مناظرات اسدی منتشر فرموده‌اند.

در منابعی که مناظرات اسدی را ذکر کرده‌اند، چهار مناظره از او دانسته شده، به جز در یک منبع که تعداد این مناظرات را پنج نوشته و متن هر پنج مناظره را نیز آورده است.^۱ این منبع واحد جنگی است که دقائق الاشعار نامیده می‌شود و نسخه خطی منحصر به فرد آن با شماره Ms. Elliott 37 در کتابخانه بادلیان آکسفورد نگهداری می‌شود. عناوین مناظرات اسدی در دقائق الاشعار از این قرار است:

۱. رمح و قوس اسدی راست (۲۲۲ رو - ۲۲۲ پشت)
۲. آسمان و زمین همو گوید (۲۳۰ رو - ۲۳۱ پشت)
۳. مناظره مسلمان و گبر اندر قبله هموراست (۲۳۱ پشت - ۲۳۳ رو)
۴. مناظره با عرب کند بفضل عجم (۲۳۳ رو - ۲۳۴ پشت)
۵. هموراست مناظره شب و روز (۲۳۶ رو - ۲۳۶ پشت)

چون این نسخه، تنها منبعی است که "مناظره عرب و عجم" در آن نقل شده، وصف آن را از فهرست نسخ خطی کتابخانه بادلیان آکسفورد به خلاصه ذکر می‌کنم.^۲ البته لازم است یادآور شوم که اول بار هرمان اته این نسخه را معرفی^۳ و متن فارسی و ترجمه آلمانی سه تا از مناظرات اسدی را، یعنی مناظرات "شب و روز"، "رمح و قوس"، و "آسمان و زمین" را منتشر کرد.^۴

۱. خالقی زمستان ۱۳۵۶، ص ۶۴۶؛ Abdullaeva 2009, pp. 74-75 و Abdullaeva 2012, p.249

2. Ethé and Sachau 1889, pp. 819- 824 1333 ذیل فقرة

3. Ethé 1882, pp.48-135.

۴. Ethé 1882, pp. 48-135 متن و ترجمه مناظرات درصص ۷۶-۱۱۸.

و اما دقائق الاشعار جنگی است از شعرهای فارسی که ظاهراً توسط شخصی به نام "عبدالوهاب" گرد آورده شده و این شخص را به حدس میر عبدالوهاب دولت آبادی، از ادبای قرن یازدهم دانسته اند.^۱ عنوان دقائق الاشعار در هیچ کجای متن اثر نیامده بلکه به خط شرقشناس انگلیسی گور اوزلی^۲ در داخل جلد کتاب با حروف فارسی نوشته شده است. بنابراین معلوم نیست که آیا می توان دقائق الاشعار را عنوان اصلی این مجموعه دانست، یا باید فرض کرد که این عنوان را خود اوزلی بر آن نهاده است، یا مثلاً از شخصی که نسخه را از او ابتیاع کرده بوده شنیده و در داخل جلد کتاب ضبط کرده است.

متن این دستنویس بدون هیچ مقدمه‌یی، با فهرست کتاب آغاز می شود که ابواب آن را سی باب معین کرده است. اما تنها هجده باب از سی بابی که در فهرست ذکر شده اند در اصل نسخه موجود است و دیگر ابواب آن از دست رفته اند. در صورت فعلی، این نسخه ۲۷۵ ورق دارد و فهرست ابواب آن (ورق ۱ رو) به قرار زیر است:

باب اول در توحید باری عز و علا (ورق ۱ پشت).^۳

باب دوم اندر نعت خاتم الانبیاء علیه السلام (ورق ۱۱ رو)

باب سیوم اندر حکمت و موعظت (ورق ۱۷ پشت)

باب چهارم اندر قسمیات (ورق ۳۸ پشت)

باب پنجم اندر تسمیطات (ورق ۵۹ رو)

باب ششم اندر توشیحات و مصنوعات (ورق ۷۵ رو)

باب هفتم اندر ترجیعات و بهاریات (ورق ۸۷ پشت)

باب هشتم اندر اشعار جزل و قوافی مغلق^۴ (ورق ۹۸ رو)

→ یکی دیگر از مناظراتی که از این جنگ در مقاله اته نقل و ترجمه شده است، مناظره "نی و آهن" است که از اسدی نیست و به کار ما مربوط نمی شود (Ethé 1882, pp. 118 - 122).

1. Ethé and Sachau 1889, p. 819.

2. Sir Gore Ouseley 1770 - 1844.

۳. در کاتالوگ بادلیان عبارت "عز و علا" را اشتبهاً "عز و جل" خوانده اند (ص ۸۱۹).

۴. در کاتالوگ بادلیان این کلمه را "معلق" چاپ کرده اند.

- باب نهم اندر تشبیه اوصاف ملون (ورق ۹۲)^۱
- باب دهم اندر جمع و مقیم و مسلسل و غیر مسلسل (این باب از نسخه افتاده است)
- باب یازدهم اندر اشعار مردّف از هرنوع (ورق ۱۱۳ رو)
- باب دوازدهم اندر سوال و جواب از چند نوع (ورق ۱۸۰ رو)
- باب سیزدهم در مکررات و تجنیسات (ورق ۱۸۹ پشت)
- باب چهاردهم اندر قوافی مکرر و ذوقافیتین (ورق ۱۹۴ رو)
- باب پانزدهم اندر صنعت مرّصع و مصرّع (ورق ۲۰۶ رو)
- باب شانزدهم اندر ملتّمعات و مترجمات (ورق ۲۱۱ رو)
- باب هفدهم اندر صنعت مربع و ملّون (ورق ۲۱۷ رو)
- باب هجدهم اندر اشعار مناظره (ورق ۲۲۱ رو)
- باب نوزدهم اندر اشعار لزومات (از این باب الی باب سی ام از نسخه افتاده است)
- باب بیستم اندر صفت حذف الف
- باب بیست و یکم اندر اشعار منقط و بی نقط و رّقطاء^۲
- باب بیست و دویم اندر صفت حروف مفرده
- باب بیست و سیوم اندر اشعار مشجرو مصوّر و مقلوبات و رد العجز علی الصدر
- باب بیست و چهارم اندر اشعار تهانی عیدین^۳
- باب بیست و پنجم اندر اشعار مراثی از هرنوع
- باب بیست و ششم اندر معما و لغزو ملتّمسات و مطایبات
- باب بیست و هفتم اندر هزلیات و اهاجی

۱. عنوان این باب در ورق ۹۲ نسخه "باب نهم اندر تشبیهات و اوصاف المتلون" نوشته شده و فهرست نویسان این نکته را در کاتالوگ بادلیان متذکر شده اند.

۲. نام صنعتی است در شعر که توالی حروف تمام کلمات ابیات به طوری باشد که یک حرف منقوط و یک حرف بی نقطه متوالیاً بیایند مانند این بیت: "شدّ قدّ تو چون صنوبر باغ + برخدّ تو زلف چون پیرزاغ" (به نقل از لغت نامهٔ دهخدا، ذیل رقطاء).

۳. دنبالهٔ فهرست، یعنی از باب بیست و پنجم به صورت مورّب در حاشیهٔ دست چپ صفحه نوشته شده.

باب بیست و هشتم اندر مقطعات از هر نوع

باب بیست و نهم اندر غزلیات

باب سی ام اندر لغت فرس و مدخل نجوم و تعبیر منظوم

در خاتمهٔ فهرست حاشیهٔ ورق ۱ رو آمده است که "بیست و چهار باب دیگر فهرست رباعیات به جای خود نموده شود انشاالله و تعالی." اما این بخش رباعیات هم از نسخه افتاده و در آن موجود نیست.

این مجموعه با قصیدهٔ نونیهٔ اثیرالدین اخسیکتی (قرن ششم) به مطلع:

جهان را هم جهان‌بانیست پیدا بین و پنهان دان

که زیر حقهٔ نیلی پدید آورد چار ارکان^۱

آغاز می‌شود و در ورق ۲۷۵ با غزلی به مطلع:

شبی خیال رخت را بخواب می‌جستم ز جام لعل تو خود [؟] را خراب می‌جستم

و با مقطع:

اگرچه از می‌عشق تو مست بودم خود بیاد لعل تو جام شراب می‌جستم

تمام می‌شود.

به غیر از ابواب ۱۹ تا ۳۰ و بخش مربوط به رباعیات که گفتیم از نسخه سقط شده، افتادگی‌های دیگری هم در آن مشاهده می‌شود که برخی از آنها را اته و زائو به دست داده‌اند (مثلاً بخش‌هایی از ابواب ششم، هفتم، هشتم، نهم و تمام باب دهم). جای برخی از عناوین نسخه سفید مانده است (مثلاً در اوراق ۲ رو، ۱۸۳ پشت، ۱۸۵ پشت) و در برخی صفحات هم بخشی از کل صفحه را سفید گذاشته‌اند (ورق ۲ پشت). از این گذشته، ترتیب اوراق نسخه در مواضع متعددی به هم ریخته اما چون کیفیت نسخهٔ دیجیتالی، که به لطف آقایان دکتر افشین وفائی، ارحام مرادی، و پژمان فیروزبخش به دستم رسیده است، بسیار بد است، در بسیاری از مواضع ورق‌شمارها را نمی‌توان خواند و بدین علت

۱. متن این قصیده در دیوان اثیر در صفحات ۲۳۶-۲۴۰ و شرح آن در مقدمه همان دیوان در صفحات نود و هشت - صد و هشت آمده است (نگاه کنید به اثیرالدین اخسیکتی (۱۳۳۷).

قادر نیستیم که با قطعیت مواضعی را که اوراق نسخه جا به جا شده است مشخص کنیم. برخی از شعرائی که ابیاتشان در این نسخه ذکر شده است عبارتند از: اثیرالدین اخسیکتی (قرن ۶)، انوری (قرن ۶)، استاد الشعرا علی فتحی که قطعاً منظور علی بن محمد الفتاحی الغزنوی است که ذکرش در باب یازدهم شعراء آل سلجوق بعد از عهد معزی و سنجری آمده و از سرایندگان قرن ششم هجری است،^۱ ناصر خسرو (قرن ۵)، عبدالرافع (شاید عبدالرافع هروی قرن ۶)، سنائی (قرن ۵ و ۶)، سعدی (قرن ۷)، عبدالقادر نائینی (از معاصرین سعدی قرن ۷)، کمال الدین اسماعیل اصفهانی (قرن ۷)، سید حسن غزنوی (قرن ۶)، ظهیرالدین فاریابی (قرن ۶)، و تعدادی دیگر از معارف شعرای قرن هفتم و قبل از آن.^۲ چون از هیچ یک از شعرای بعد از قرن هفتم درین جنگ چیزی نقل نشده، تاریخ تألیف آن را مؤخر بر قرن هشتم هجری نمی‌دانند (خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶، ص ۶۴۶). لازم به ذکر است که نسخهٔ دقائق الاشعار بادلیان تاریخ کتابت ندارد اما از نستعلیق پخته‌یی که در کتابت آن به کار رفته و از دیگر خصوصیاتش می‌توان گفت که این دستنویس استنساخی است که شاید در حدود قرن دهم یا بعد از آن از نسخه‌یی از دقائق الاشعار صورت گرفته و معلوم نیست که به چند واسطه به متن اصلی، که به حدس صائب استاد خالقی احتمالاً از قرن هشتم بوده است، می‌رسد.^۳

۱. عوفی ۱۹۰۳، صص ۴۱۳-۴۱۴. از این شاعر قصیده‌ای به مطلع "ای ذات تواز آفت و از [عیب میرا] ... در لباب الالباب آمده که مصراع ثانی ابیات یکم الی چهارم آن در نسخی که برای تصحیح لباب الالباب مورد مقابله بوده‌اند، موجود نبوده و مرحوم براون جای این مصاریع را خالی گذاشته است. چون عوفی متذکر شده است که از فتحی غزنوی "یک قصیده که در توحید صانع گفته است بیش مطالعه نیفتاده است" و از آن هم فقط ابیات برگزیده را نقل کرده، صورت کامل ابیات ۱ تا ۵ شعر فتحی را که در لباب الالباب نیست، چنان که درین جنگ آمده نقل می‌کنم:

ای ذات تواز آفت وز عیب میرا	احسان توزیب که کند عود مطرا
از قدرت تو لاله بزد درقهٔ یاقوت	وز حکمت تو بید کشد خنجر مینا
از خاک نماند [ظ: نماید] اکرم تو گل سوری	وز آب دهد رحمت تو عنبر سارا
تابنده بفرمان تو شد چشمهٔ خورشید	گردنده بتقدیر تو شد گنبد خضرا
از صخرهٔ هامون تو کنی لالهٔ احمر	وز قطرهٔ باران تو کنی لؤلؤ بیضا

در لباب الالباب دو بیت آخر پس و پیش شده‌اند.

2. Ethé and Sachau 1889, pp. 820 - 824.

۳. جناب استاد خالقی در زیرنویسی متذکر شده‌اند که "قرار است این مجموعه با تصحیح انتقادی

مطلب ما در این مختصر بررسی متن مناظره "عرب و عجم" در دقائق الاشعار است در رابطه با آنچه از اسدی صاحب گرشاسپنامه می دانیم، اما پیش از ورود در اصل مطلب باید یادآور شوم که چون کیفیت عکسی که من از دقائق الاشعار در اختیار دارم بسیار بد است، متن مناظره را از روی عکس تمیزی که در مقاله خانم دکتر عبدالله ایوا منتشر شده است به این مقاله ضمیمه می کنم تا در اختیار علاقه مندان باشد^۱.

بنده تا این مناظره را به دقت نخوانده بودم، اسدی طوسی را به پیروی از آرای استاد خالقی مطلق و به این علت که از اهل شهر شیعه نشین طوس بوده است، شیعی اثنی عشری می پنداشتم و این مطلب را مکرراً در آنچه در باب اسدی نوشته ام متذکر شده ام. استاد خالقی مطلق نیز در مقاله "گردشی در گرشاسپنامه" خودشان که از اهم منابع تحقیق در باب اسدی و گرشاسپنامه است، به استناد ذکر حضرت صاحب الزمان (ع) در گرشاسپنامه^۲ و نیز تاختن اسدی بر اعراب در مناظره "عرب و عجم" و سرزنش آنان

→ چاپ و منتشر شود "خالقی زمستان ۱۳۵۶، ص ۶۴۶ زیر نویس (*). اما بنده از انتشار آن خبری ندارم. 1. Abdullaheva 2009, pp. 81 - 85.

۲. باید توجه داشت که اعتقاد به امام منتظر در میان شیعه و سنی مشترک است. به عبارت دیگر، اهل سنت نیز معتقدند که در آخر الزمان حضرت امام مهدی (ع) که از نژاد پیامبر است ظهور خواهد کرد و بسیاری از علائم ظهور آن حضرت نیز میان شیعه و سنی مشترک است. آنچه که شیعه را درین مورد از اهل سنت متمایز می کند این است که ما شیعیان معتقدیم که حضرت صاحب الزمان (ع) فرزند امام یازدهم است که به دنیا آمده و در غیبت کبری به سر می برد و حیات دنیوی و وجود جسمانی دارد. در باب رؤیت خداوند نیز که به استناد ابیاتی چون:

نه جایی تهی گفتن از وی رواست نه دیدار کردن توان کو کجاست (ص ۱ بیت ۹)

خداوند دانای پروردگار ز دیده نهان، و ز خرد آشکار (ص ۳۶۵ بیت ۱۱)

صاحب گرشاسپنامه بدان معتقد نیست، و برخی از فضلا این ابیات را دلیل تشیع او دانسته اند (محمودی و براتی پائیز و زمستان ۱۳۸۹، ص ۱۷۴)، این دلیل کافی نیست زیرا بسیاری از متکلمان مذاهب دیگر اسلامی هم به رؤیت حق تعالی اعتقادی ندارند و برخلاف پیروان مذهب اشعری مانند نظامی گنجوی که به رؤیت خدا تصریح دارد و می گوید (نظامی گنجوی ۱۳۸۹، ص ۴۸ ابیات ۵۰ - ۵۳، ص ۴۹، ب ۵۹):

آیت نوری که زوالش نبود دید به چشمی که خیالش نبود

مطلق از آنجا که پسندیدنی ست دید خدا را و خدا دیدنی ست

دیدن اوبی عرض و جوهرست کز عرض و جوهر از آن سوترست

به خاطر قتل حضرت امیرالمؤمنین و حسنین (ع)، استدلال کرده‌اند که "اسدی زاده شهر شیعی طوس، از خانواده دارای مذهب تشیع بوده است" اما در مذهب خود چندان تعصبی نداشته و معتقدات اسلامی او "در چارچوب رسالت [حضرت] محمد (ص)" و قرآن بوده است. به عبارت دیگر، ایشان اسدی را یک شیعه غیر متعصب اما معتقد می‌دانند.^۱ اما بررسی متن مناظره "عرب و عجم" نشان می‌دهد که شاعر این مناظره، چه اسدی صاحب گرشاسپ‌نامه باشد و چه اسدی دیگری، شیعی نبوده است زیرا مطالبی درین مناظره مطرح شده که ممکن نیست از قلم یک شیعه اثناعشری تراوش کند. شماره ابیات را مطابق تصحیح استاد خالقی مطلق که متن و یادداشت‌های مربوط به آن را در دو مقاله عالمانه، قریب ۴۰ سال پیش منتشر فرمودند عرضه می‌کنم و چون متن مناظره مورد نظر در بخش دوم مقاله که در بهار ۱۳۵۷ منتشر شد نقل شده، شماره صفحات و ابیات به آن مقاله مربوط است.^۲

مناظره‌کننده ایرانی هنگام ذم اعراب بعد از ذکر این که فخر به نژاد و قومیت نیست بلکه به دین و ایمان است، می‌گوید (ص ۷۷ ابیات ۹۶-۱۰۰):

پس فخر به دین است و شما گر همه چون ما	گروید به یزدان و نبی، و آیت فرقان
بر ما و شما زایزد فرمان شریعت	یگسست که مؤمن همه هستند چواخوان
در حشر نه اموال و نه اسباب و نه املاک	آید به بر، الا عمل نیکو و ایمان
بوطالب کایمان بُدش احمد مرسل	وی را ^۳ نتوانست رهانید ز نیران
زی ایزد، بهتر کسی آنست به هر حال	کوهست تقی تر، همه دشوار شد آسان

سخن بر سر عبارت "بوطالب کایمان بُدش" است؛ زیرا در مورد مسلمان بودن یا



- دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که به دیدن نگفت ...
- دید محمد نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر، آن [ظ: این] چشم سر
- امکان رؤیت خداوند را به چشم سر، رد می‌کنند. حاصل کلام این که نفی رؤیت منحصر به شیعه نیست.
۱. خالقی مطلق بهار ۱۳۶۲، صص ۳۹۱-۳۹۲؛ قس محمودی و براتی، ص ۱۷۳.
 ۲. خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶ و بهار ۱۳۵۷.
 ۳. در نسخه: وایرا.

نبودن حضرت ابوطالب، یعنی پدر امیرالمؤمنین، علیهما السلام، در میان اهل سنت اختلاف هست، اما همه فرق شیعه آن حضرت را مسلمان می‌دانند چنانکه صاحب کتاب نقض این معنی را به تفصیل مورد بحث قرار داده و اعتقاد شیعیان را در مورد ایمان والد ماجد حضرت علی (ع) متذکر شده است.^۱ استاد فقیه جلال الدین محدث ارموی در شرح کتاب نقض آورده است که "ایمان ابوطالب مورد اتفاق فرقه حقه شیعه امامیه است؛ به طوری که در میان ایشان چنان واضح و عیان است که محتاج به شرح و بیان و اقامه دلیل و برهان نیست لیکن چون جمهور اهل سنت و جماعت برخلاف این قول هستند و آن جناب را، العیاذ بالله، کافر تصوّر کرده‌اند، از این روی علمای فرقه حقه امامیه، کثرتاً عدددهم، در این باره به تفصیل تمام در کتب خود بحث کرده و ایمان او را با ادله ساطعه و براهین قاطعه ثابت نموده‌اند".^۲ مرحوم محدث ارموی آرای علمای شیعه را در این مورد در تعلیقه ۳۸ کتاب نقض نقل کرده‌اند.^۳ در این تعلیقه متن نامه مرحوم علامه قزوینی خطاب به مرحوم علی اصغر حکمت در باره عبدالرحمان جامی (۸۱۷-۸۹۸ق) که به مطلب ما مربوط می‌شود هم آمده است که بخشی از آن را از همان کتاب در این جا می‌آورم:

وی [یعنی جامی] در سرتاسر کتب خود از نظم و نثر هر جا موقعی می‌دیده و بهانه‌یی به دست می‌آورده از طعن و ذم و قدح در حق شیعه و تعبیر از آنها به عبارات مستهجن رافضی و روافض و رفضه کوتاهی نمی‌کرده و بعد می‌بیند [یعنی خواننده آثار جامی می‌بیند] که جامی از یک طرف ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت را می‌نماید و همه جا از آن حضرت ظاهراً با کمال احترام نام می‌برد و فضایل او را می‌شمرد... ولی از طرف دیگر (و این از اعجب عجایب است) می‌بیند که جامی در حق پدر همین حضرت امیر ابوطالب بن عبدالمطلب بن عبدمناف به بهانه

۱. عبدالجلیل قزوینی رازی ۱۳۵۸، صص ۵۰۸ - ۵۱۴.

۲. محدث ارموی ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳. همان، صص ۱۹۰ - ۲۰۲.

۴. حکمت ۱۳۸۶، صص ۴۰۱ - ۴۰۲.

آنکه وی (به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت) به حضرت رسول ایمان نیاورده بوده ابیات شنیع ذیل را ساخته است (سلسلة الذهب):

نسبت جان و دل چو باشد سست	نسبت آب و گل چه سود درست
بود بوطالب آن تهی ز طلب	مر نبی را عم و علی را آب
خویش نزدیک بود با ایشان	نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش	شد مقرر در سقر چو بولهش

به هیچ وجه از تعجب خودداری نمی‌تواند بنماید و بی‌اختیار در صداقت جامی در ادعای خلوص نسبت به حضرت امیر تا درجه‌یی او را شک و ارتیاب حاصل می‌شود، و من عرض می‌کنم که شبهه را قوی بگیریم و اجماع شیعه و عقیده اکثریت زیدیه و جمع کثیری از معتزله را در خصوص اسلام ابوطالب، چنانکه خواهیم گفت، کنار بگذاریم و برای یک دقیقه برای مماشاة با خصم فرض کنیم که فی الواقع ابوطالب به حضرت رسول ایمان نیاورده بود و به دین اهل جاهلیت از دنیا رفته بوده است، ولی این سؤال متوجه می‌شود که آخر ادب و حیا و شرم و عفت لسان پس کجاست؟ ... و آیا انسان عادی معمولی هیچ خجالت نمی‌کشد که به شخص بزرگ معروفی که او را می‌شناسد و محترم می‌شمارد در روی او بگوید من ترا دوست می‌دارم و محترم می‌دارم ولی حیف که پدرت مقررش در سقر است و در عذاب جهنم مخلد است!!

چنانکه ملاحظه می‌فرمائید، مضمون سخن جامی همان است که در مناظره "عرب و عجم" آمده. اما چون می‌دانیم که به تصریح علامه قزوینی و دیگر فضلا، جمع کثیری از مشایخ معتزله هم اسلام حضرت ابوطالب (ع) را قبول دارند، ممکن نیست که در عین حال صاحب این مناظره "عرب و عجم" را شیعه بدانیم. شاعر این مناظره به هر مذهبی که باشد، قطعاً شیعه نیست، بلکه به یکی از مذاهب تسنن که اتهام کفر را بر حضرت ابوطالب (ع) روا می‌دارند تعلق دارد.

نکته دیگری که در مناظره "عرب و عجم" توجه خواننده را جلب می‌کند این است که در چند بیت قبل از ابیات مربوط به پدر حضرت علی (ع)، شاعر اعراب را به خاطر

بدرفتاری با حضرت رسول (ص) مورد نکوهش قرار داده و می‌گوید^۱:

خواندید ورا شاعرو دیوانه و جادو بردینش گرفتید بدّل، خدمتِ اوّثان
سبّطین ورا زار بکشتید و عمش را مر جفتِ ورا باز نهادید به صفوان
بر جایگهٔ مصحف و محراب براندید خون دو ولی چون علی سرور و عثمان

مصراع "خون دو ولی چون علی سرور و عثمان" از قلم یک شیعهٔ اثنی عشری بسیار بسیار بعید است؛ زیرا پیروان اهل بیت امیرالمؤمنین علی (ع) را با خلیفهٔ سوم در یک مقام قرار نمی‌دهند و در حالی که در ادعیه و نماز حضرت علی (ع) را ولی الله می‌خوانند، کسی را با او در این لقب شریک نمی‌کنند و عثمان را یکی از دو ولی به شمار نمی‌آورند. بنابراین چنین مضمونی هم از یک شاعر شیعه نمی‌تواند بود. این که یک نفر شیعی اثنی عشری حضرت امیرالمؤمنین را با خلیفهٔ سوم مساوی بداند و از هر دو در عرض هم با لقب ولی سخن براند، به نظر فقیر بسیار بسیار بعید است.^۲

بنابر آنچه گفتیم، صرف نظر از این که اسدی یکی بوده است یا دو تا، سه احتمال را باید در نظر گرفت: (۱) اسدی شیعه بوده است و چون برخی از ابیات مناظرهٔ "عرب و عجم" با اعتقادات شیعیان نمی‌سازد، این مناظره از او نمی‌تواند بود. (۲) سرایندهٔ این مناظره اسدی صاحب‌گوشا سپینامه است که به یکی از مذاهب اهل سنت تعلق داشته. (۳) این مناظره که فقط در یک منبع به اسدی منسوب شده، ازو نیست و از شاعر دیگری است. اما چون اسدی مناظره‌سرایی را در ادب فارسی ابداع کرده بوده، این مناظره هم (به شهادت یک منبع) به او منسوب شده است.^۳ و اما اگر گویند که اسدی

۱. خالقی مطلق بهار ۱۳۵۷، ص ۷۴، ابیات ۵۹-۶۲.

۲. البته اگر کسی فرض را بر این بگذارد که اسدی شیعه بوده است اما این ابیات را برای خوشامد ممدوح سنی مذهب خود سروده، گوییم که اولاً ما از اعتقادات کلامی کسی که ممدوح اسدی درین قصیده است اطلاعی نداریم که بتوانیم چنین ادعایی بکنیم. ثانیاً به فرضی که ممدوح اسدی سنی بوده باشد، عنان سخن در دست اسدی بوده نه کس دیگری و شاعر شیعی اصلاً مطلب را به جایی نمی‌کشانند که مجبور شود چنین لاطائلاتی بسراید، ولو برای تقیه کردن. جای تقیه آنجاست که ابراز تشیع برای شخص خطر جدی داشته باشد، نه در یک قصیده که در آن می‌توان ممدوح را به هر صورتی که میل شاعر است مدح کرد.

۳. نه مرحوم فروزانفر و نه مرحوم همائی این مناظره را دیده بوده‌اند و مرحوم فروزانفر تصریح می‌کند که

شیعه بوده اما این سخنان را بر سبیل تقیّه بیان کرده است، گوئیم بیان چنین لاطائلاتی حتی از روی تقیّه ممکن نیست (نگاه کنید به زیرنویس شماره ۴۰ در همین مقاله).

اکنون می‌پردازیم به ذکر برخی نکات درباره متن این قصیده چنان که استاد دانشمند جناب آقای دکتر خالقی مطلق آن را تصحیح و منتشر فرموده‌اند. ناگفته نماند که اولاً انتشار متن این مناظره چهل سال پیش صورت گرفته و اگر استاد ما خود در آن متن تجدید نظر یا اصلاحی فرموده باشند، بنده از آن اصلاحات بی‌خبر است. ثانیاً مطالبی که در این مختصر تقدیم می‌شود را باید ذیلی بر تصحیحات استاد انگاشت و نه بیش از آن.

نکاتی درباره متن مناظره "عرب و عجم"

چون متن مناظره "عرب و عجم" در بخش دوم مقاله استاد خالقی منتشر شده^۱ و ابیات این قصیده شماره‌گذاری شده‌اند، ارجاعات این مطالب به شماره بیت یا ابیات است. چنانکه پیشتر متذکر شدم، صورت عکسی این مناظره از روی نسخه دقائق الاشعار در مقاله خانم دکتر فیروزه عبدالله ایوا منتشر شده که در آن هم ابیات شماره‌گذاری شده‌اند. پیش از ورود در مطلب لازم به یادآوری است که ظاهراً بیت ۴۶ این قصیده در متن مصحح استاد خالقی دیده نمی‌شود. اما چون شماره‌گذاری ابیات از بیت ۵۰ به بعد صحیح است، این سقط باید در چاپخانه صورت گرفته باشد و گمان نمی‌کنم که بیت از قلم استاد خالقی افتاده باشد^۲. در هر حال، توالی ابیات از بیت ۴۵ تا ابیتی که به ظاهر بیت ۴۶ اما فی الواقع بیت ۴۷ مناظره است، باید به صورت زیر باشد که در آن بیت حذف شده را در کروشه یا به قول امروزها چنگک دوگوشه نوشته‌ام:

۴۵ در قرآن هم پارسیست اینک تو در لفظ

سجیل همی خوانیش و سنگ و گلست آن

→ چون متن مناظره را ندیده است از قضاوت در باب آن خودداری می‌کند (فروزانفر ۱۳۵۸، ص ۴۵۲ زیرنویس ۱؛ همائی ۱۳۷۵، ص ۱۴۸). اما استاد خالقی مطلق در تعلق این قصیده به اسدی صاحب گرشاسپ‌نامه تردید روا نمی‌دارد (خالقی مطلق زمستان ۱۳۵۶، صص ۶۵۸، ۶۷۶).

۱. خالقی مطلق بهار ۱۳۵۷، صص ۶۸ - ۱۳۰.

2. Abdullaheva 2009, p. 83.

۴۶] هم از سخن ماست بسی لفظ شما نیز

چون نیزه که خوانند همی نیزک فُرسان]

۴۷ ما شگر گوییم و شما سُگر گوید

ما مشک، شما مِسکِ ختن، هست فراوان

ابیات ۸ و ۹:

مگار چوبن معدی و داهی چوبن العاص

صفدر چو علی و اسد و مره و مروان

عالم چو صحابان و گزینان پیمبر

مه چون خلفا فخر زمین و افسر ازمان

در اصل نسخه، بالای بیت ۸ یک حرف خاء و بالای بیت ۹ یک حرف میم نوشته است که علامت تقدیم و تأخیر است و منظور کاتب این بوده که به خواننده بفهماند که این دو بیت در کتابت پس و پیش شده‌اند. بنابراین توالی صحیح ابیات ۸ و ۹ که با سیاق کلام هم بهتر می‌خواند، این است که عرض می‌کنم:

عالم چو صحابان و گزینان پیمبر مه چون خلفا فخر زمین و افسر ازمان

مگار چوبن معدی و داهی چوبن العاص صفدر چو علی و اسد و مره و مروان

بیت ۱۱:

چون احنف احلم سخی و جود چو حاتم

دانا چو سمیطیح؟ و خردمند چو نُعمان

در این مورد چنانکه استاد خالقی متذکر شده‌اند، ضبط نسخه احلم چن و احنف است، اما در این موضع هم کاتب متوجه اشتباهش شده و بالای کلمات احلم و جن (= چون) یک حرف میم نوشته است، بدین معنی که این کلمات تقدیم و تأخیر دارند و باید چن احنف احلم خوانده شوند. در مصراع ثانی آنچه که سمیطیح نوشته شده تصحیف سطح است و منظور از سَطِیح (به فتح اول) سطح کاهن است که از پیشگویان و کاهنان بزرگ جاهلی بود و ذکر او در ترجمه فارسی تاریخ طبری چنین

آمده است: "و کاهن آن باشد که هرچیزی که خواهد بودن بگوید... و اندر یمن بسیار بودند این چنین مردمان ولیکن از استادان ایشان دوتن بودند، یکی سَطیح و دیگری شَقّ و هردو پری گرفته و کاهنان بودند"^۱. استاد خالقی به تبع نصّ نسخه این کلمه را سَمِطِیَح خوانده‌اند و در توضیح آن نوشته‌اند "شناخته نشد." اما شکی نیست که این کلمه، اشارت به همان سَطیح کاهن است که حتی خواب نوشیروان در باب فروفتادن کنگره‌های کاخ شاهی و مردن آتش در آتشیخانه‌های مغان را تعبیر می‌کند^۲. اما چون قرائت سَطیح در وزن بیت خلل وارد می‌آورد، به گمان من این تصحیف در مادر نسخه این دستنویس صورت گرفته است و اصل بیت باید چیزی شبیه به این باشد: دانایِ چو سَطیح و خردمندِ چو نعمان. ممکن است که در اجداد این نسخه به شیوهٔ قدما یاءِ اضافت را بعد از کلمهٔ دانا حذف کرده و عبارت را با همزه به صورت داناء چو سَطیح نوشته بوده‌اند و به مرور زمان آن همزهٔ کوچک از قلم کاتبان افتاده است. در هر حال گمان می‌کنم که در صحت سَطیح تردید چندانی روا نباشد.

بیت ۱۸:

وز رزق شما را ز پی گریه همه کار با لبِ مرقع بود و رکوه و انبان
در این نسخه چون کاف و گاف را مانند هم می‌نویسد، در مصراع اول کلمه‌یی که استاد خالقی به گریه تصحیح کرده‌اند، با کاف به صورت کَریه نوشته شده است. ایشان حدس زده‌اند که صورت صحیح کلمه درین بیت گریه باشد و در توضیحات مربوط به این بیت نوشته‌اند که: "با توجه به شکل خط کلمه و مضمون مصراع دوم بیت و محتوای بیت ماقبل چنین به نظر می‌رسد که صحیح، کلمه گریه (= گریستن) است، یعنی می‌خواهد بگوید برخلاف ما اعراب که مردانه به نیزه و خنجر و خفتان به طلب روزی می‌رویم، شما ایرانیان روزی خود را با جامهٔ پاره پاره به تن و انبان گدائی به دوش با گریه و زاری به دست می‌آورید." سپس اضافه کرده‌اند که "با وجود این کلمهٔ گریه به نظر من مشکوک می‌آید و مصراع اول این بیت از نظر دستوری نیز بی‌اشکال نیست. از

۱. بلعمی ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۶۹۴.

۲. همان، ص ۷۴۹.

این رومن گمان می‌کنم که این کلمه را باید گزیه (= گزید، گزیت، جزیه) خواند و کلمهٔ رزق (= روزی) را نیز در این مصراع به رزق (= تزویر، ریاکاری) تبدیل کرد. بنابراین صورت پیشنهادی ایشان در مورد این بیت این است: "وز رزق شما را ز پی گزیه همه کار... یعنی شما ایرانیان به خاطر رهایی از جزیه (توجه شود که روی سخن مرد عرب در اینجا چنان که بیت بعدی نشان می‌دهد با ایرانیان زردشتی است که محکوم به پرداختن جزیه بوده‌اند) از راه تزویر لباس پاره به تن می‌کنید و خود را به گدائی می‌زنید." اشکال این تأویل معلوم است. عبارت «ز پی چیزی بودن / رفتن» یعنی "به دنبال چیزی رفتن، تلاش در به دست آوردن چیزی کردن". ایرانیان به دنبال جزیه نمی‌رفته‌اند بلکه می‌کوشیده‌اند که از زیر بار پرداخت جزیه در بروند. بنابراین بهتر است که رزق را در این بیت باقی گذاشت تا تقارنی که میان این کلمه در بیت ۱۸، با همین کلمه در بیت ماقبل (۱۷) موجود است به هم نخورد. اما باید کریه را که در متن آمده، به کدیه که معرب گدایی در زبان فارسی است تصحیح قیاسی کرد. این تصحیح از نظر رسم الخط هم بلا اشکال خواهد بود. بنابراین پیشنهاد فقیر این است که این بیت به صورت زیر تصحیح شود:

وز رزق شما را ز پی کدیه همه کار با لبسِ مرّقع بود و رکه و انبان

شبیه به این کاربرد در دیوان منوچهری نیز آمده است^۱:

کس کرد به کدیه، سپهی خواست ز گیلان

هرگز به جهان میر که دیده ست و گدایی؟

اگر حدس من درست باشد، معنی این بیت و بیت ماقبلش این است که مردک عرب به ایرانی می‌گوید: "کوشش ما برای کسب روزی از راه مردی و مردانگی و با نیزهٔ خطّی و خنجر و خفتان صورت می‌گیرد و طلب رزق شما با گدایی و پوشیدن لباس پر از وصله و به دوش کشیدن توبره و انبان."

بیت ۲۲:

هم از گُرهٔ ماست محمد نبی حق هم از سخن ماست به خلق آمد قرآن

نصّ مصراع ثانی در نسخه «وز هم سخن ماست بخلق آمد قرآن» است که دور نیست گشته «وز هم سخن ماست به خلق آمده قرآن» (یا به خلق آمد قرآن = به خلق آمدن قرآن) باشد. اگر این حدس صحت داشته باشد، مصراع اشاره دارد به اختلاف در اعتقاد به قدمت یا حدوث قرآن که در زمان مأمون عباسی باعث اختلافات شدید در میان متکلمین اشعری و معتزلی شد. شیعه به فرمان ائمه اطهار علیهم السلام از ورود در این مباحث اجتناب می‌کردند. در این مصراع عبارت هم سخن به قیاس با "هم زبان، هم کیش" و امثالهما، ممکن است به معنی "هم لسان" به کار رفته باشد و اگر این حدس درست باشد، این صورت پیشنهادی کاربردی دشوارتر و کهن تر است. شاعر این مناظره، ظاهراً به خلقت قرآن معتقد بوده است که با برخی دیگر از اعتقادات مذهبی او در دیگر اظهاراتش می‌خواند. اما در این باب به ضرس قاطع نمی‌توان چیزی گفت و این تنها احتمالی است که مطرح می‌کنم.

بیت ۳۲:

در دانش طب خبره چو ابن زکریا

در حکم فلک جلد چو جاماسب سخندان

ضبط مصراع اول در نسخه به وضوح این است: "در دانش طب خبره چو ابن اکریا" که استاد خالقی به درستی کلمه بی معنی اکریا را به زکریا تصحیح کرده و آن را نام دانشمند بزرگ ایرانی زکریای رازی دانسته‌اند. اما به نظر من اگر کلمه خبره را تصحیف چیره بدانیم، ضبط دشوارتر و کهن تری به دست می‌آید که با سبک و زبان این مناظره مناسبت بیشتری دارد. بنابراین بنده قرائت "در دانش طب چیره چو ابن زکریا" را برای مصراع اول پیشنهاد می‌کنم که از نظر موسیقائی هم با توالی دو صدای چ در کلمات چیره و چو، بر صورت فعلی برتری دارد.

بیت ۳۷:

از اهل عجم خاسته‌اند اصحاب الکهف

هست این خبر از ابن قتیبه سرفتیان

ضبط مصراع ثانی این بیت در نسخه به وضوح «ابن منبّه» بوده که استاد خالقی آن را به

«ابن قتیبه» تصحیح قیاسی کرده و او را همان مؤرخ مشهور، یعنی ابو عبدالله محمد بن مسلم بن قتیبه دینوری (۲۱۳ - ۲۷۶ ق)، صاحب عیون الاخبار دانسته‌اند. اما علت وجوب این تصحیح را متذکر نشده‌اند. اما ضبط ابن منبّه در اصل نسخه غلط نیست؛ زیرا وهب بن منبه (۳۴ - ۱۱۴ ق) از رجال قرن اول هجری بود که آشنائی او با کتب اوائل و اخبار و قصص و سیرایرانی و یهودی معروف است. برخی او را کلیمی الاصل و برخی دیگر از سلالهٔ ایرانیانی می‌پندارند که در زمان ساسانیان به یمن فرستاده شده بودند، یعنی از کسانی که ایشان را الاینها می‌خواندند. ابن منبّه از منابع طبری در تاریخ و سیر به شمار می‌رود و سه تن از برادرانش، یعنی همام بن منبّه و معقل بن منبّه و عمر بن منبّه هر سه از محدّثین بوده‌اند. بنابراین به نظر بنده ضبط نسخه، صحیح است و تصحیح قیاسی آن لزومی ندارد^۱.

بیت ۳۸:

از قول عطا بن دجاج است که ابدال بهترز عجم خاست شناسندهٔ یزدان

در توضیح این بیت نوشته‌اند: «عطا ابن دجاج - شناخته نشد». به گمان من احتمال دارد که عطا بن دجاج تصحیف عطا بن ابی رباح (۲۷ - ۱۱۴ ق) باشد که از فقها و محدّثین و تابعین قرن اول هجری است و ممکن است نامش را با انداختن «ابی» کوتاه کرده باشند. اگر این حدس صحیح باشد، می‌توان مصراع اول را به «وز قول عطاء بن رباح است که ابدال» تصحیح کرد.

بیت ۴۱:

هم زاین امامه خبر آمد که فرشته ست در سایهٔ عرش به تسبیح دعاخوان

صاحب فضائل بلخ می‌نویسد: «در آثار آمده است که ملایکه که در گرد عرش عظیم اند، کلام ایشان به فارسی دری است و حسن بصری رحمه الله می‌گوید که اهل بهشت را زبان پارسی است»^۲. در مورد راوی این خبر، دو این اُمامة می‌شناسیم که هر دو ظاهراً

۱. دربارهٔ ابن منبّه نگاه کنید به محمدی ملایری ۱۳۷۹، ج ۱، صص ۳۵۱ - ۳۵۲.

۲. واعظ بلخی ۱۳۵۰، ص ۲۹؛ در مورد دیگر منابعی که فارسی را ندان ملائکه و بهشتیان را متذکر شده‌اند، نگاه کنید به آذرنوش ۱۳۸۵، صص ۹۹ - ۱۰۱.

از شعرای جاهلی بوده‌اند و یکیشان، عمرو الاصغر بن المنذر الثالث بن امریء القیس بن النعمان بن الاسود، اللخمی که به مادرش اُمّامه بنت سَلَمَة بن الحارث الکندی اللخمی منتسب بوده، به علت ارتباطش با ایرانیان ممکن است منبع این مطلب باشد. اما این را به ضرس قاطع نمی‌توان گفت.^۱ اما اگر در نام این شخص تصحیفی رخ داده باشد و صورت اصلی آن را بتوان ابو امامه فرض کرد، ممکن است منظور ابو امامه الباهلی (۲۱ - ۸۶ ق)، یعنی صُدّی بن عجلان بن وهب الباهلی باشد که از صحابهٔ رسول اکرم (ص) بود و کنیت ابو امامه داشت.

ابیات ۴۳ - ۴۴:

سلمان گزین پارسی است و به محمد اقرار نیارود کسی پیش ز سلمان
وز بهر شگمدر سخن پارسیش گفت پیغمبر مرسل چو غمین دیدش و پِژمان

صورت اصلی لغت شگم در مصراع اول بیت ثانی با کاف است، یعنی شکم. دکتر خالقی ظاهراً قرائت شگم با گاف را ترجیح داده و در توضیح این بیت نوشته‌اند: "شگم = شُگوم، شگون = فال نیک." اما به نظر می‌رسد که این بیت اشاره به حکایت معروفی دارد که در بارهٔ حضرت رسول (ص) و سلمان فارسی و نیز ابوهریره در متون فارسی و عربی نقل شده است. راوندی می‌نویسد که پیامبر به زبان فارسی به سلمان گفت یا سلمان ترا [اشکم درد، العنب دودو].^۲ روایت دیگر این گفتگو که میان حضرت رسول (ص) و ابوهریره صورت می‌گیرد این است که پیامبر اکرم (ص) از ابوهریره که نزد ایشان نشسته بوده می‌پرسند "اشکمت درد؟" یعنی دل درد داری؟ و چون می‌گوید آری، می‌فرمایند برخیز و نماز بخوان که در نماز شفاست.^۳ بنابراین احتمال دارد که صورت صحیح مصراع اول بیت ثانی این باشد: "وز بهر شکمدر سخن پارسیش گفت" که در تقطیع دال آخر کلمهٔ مرکب شکمدر می‌افتد و به همین علت هم در استنساخ به جای

۱. نگاه کنید به السید ۱۹۹۶، صص ۲۸ - ۲۹.

۲. راوندی ۱۳۸۶، ص ۷. در متن راحة الصدور به جای اشکم کلمهٔ شکم آمده است که در غلط بودنش تردیدی نیست.

۳. صادقی ۱۳۵۷، ص ۶۱، نیز نگاه کنید به منابعی که صادقی به دست داده است.

شکمدرد صورت شکمدرد را آورده‌اند. علی‌ایّ حال، سیاق کلام این تعبیر را بهتر از تغییر "شکم" به "شگم، شگون" تأیید می‌کند.

بیت ۴۶، چنانکه قبلاً ذکر شد، در چاپخانه از قلم افتاده است. اما بیت ۴۷ نیز تصحیحی لازم دارد:

[هم از سخن ماست بسی لفظ شما نیز چون نیزه که خوانند همی نیزک فرسان]
 ما شگر گوئیم و شما سُگر گوئید ما مُشک، شما مِسکِ ختن، هست فراوان
 به نظر من با این که صورت مصراع ثانی همین است که استاد خالقی به دست داده‌اند، اما شاید بهتر باشد که این مصراع را به صورت "ما مُشک، شما مِسک، چنین هست فراوان" تصحیح قیاسی کنیم تا با سیاق کلام بهتر بخواند، یا حداقل این امکان را که ممکن است ختن گشتهٔ چنین باشد را نیز متذکر شویم. منظور شاعر این است که ایرانی خطاب به عرب می‌گوید: "از زبان ما هم در زبان شما بسیار لغت وارد شده مانند نیزه که فارسیان نیزک تلفظ می‌کنند و لغتی که ما آن را شگر می‌خوانیم و شما سُگر و نیز لغت مُشک که شما مِسک تلفظ می‌کنید. از این گونه لغات فراوان است (= چنین هست فراوان)."

ابیات ۴۷ - ۴۸:

وزلفظ شما بیش چه باشد؟ که زیادت

نه صنع [اصل: وضع] از الفاظ به هر کشور و بلدان؟

ما صنع شما یکسره دانیم و شما پاک

هستید ز هر صنع زما عاجز و حیران

در صحت تصحیح وضع به صنع که استاد خالقی اعمال کرده‌اند، تردیدی نمی‌توان داشت زیرا سیاق سخن آن را کاملاً تأیید می‌کند. اما چون از این دوبیت معنی درستی به دست نمی‌آید، شاید برخی گشتگی‌های دیگر هم در متن رخ داده باشد. احتمال دارد که وز در آغاز مصراع یکم بیت اول گشتهٔ ور (= و اگر) باشد و حرف نه در مصراع ثانی این بیت گشته به (= بهتر). اگر این حدس درست باشد شاید بتوان این دوبیت را به صورت زیر تصحیح کرد:

ورلفظ شما بیش، چه باشد که زیادت؟
 به صنع ز الفاظ به هر کشور و بلدان
 ما صنع شما یکسره دانیم و شما پاک
 هستید به هر صنع زما عاجز و حیران
 ابیات ۸۲-۸۳:

ما هرچه پرستار بود در زر و دیبا
 داریم و نیاریم بیرون ز شبستان
 بدهید شماشان به زنا، آنچه بزنند
 ببریده ز مادر، بفروشید بدستان

این که در بیت ۸۳ می‌گوید شما کنیزانتان را به زنا می‌دهید در حالی که ما آنها را در شبستان پوشیده می‌داریم، گویا کنایه‌یی باشد به کنیزکان زانیه که در جاهلیت در مکه و مدینه بسیار بوده‌اند و برخی از معروفترین ایشان، قحبگانی بوده‌اند که بر در خانه‌هایشان رایت نصب می‌کرده‌اند (صواحبِ رایات) تا بدان شناخته باشند و مشتریان محل سکونتشان را بدانند. نه نفر از ایشان بسیار معروف بوده‌اند: اول امّ مهزول کنیز سائب بن ابی سائب المخزومی، دوم امّ غلیظ کنیز صفوان بن امیه، سوم هبة القبطیه که متعلق به عاص بن وائل بوده، چهارم مزنة کنیزک والک بن عميلة بن الساق، پنجم حلاله کنیز سهیل بن عمر، ششم امّ سوید کنیزک عمرو بن عثمان المخزومی، هفتم شریفه کنیز دُمعة بن الاسود، هشتم فرشه کنیزک هشام بن ابی ربیع و نهم قریبا نام داشت که کنیزک هلال بن انس بود. خانه‌های این زنان را که صاحبان آنها از درآمد ایشان بهره‌مند بوده‌اند، در جاهلیت "خرابات" می‌نامیدند^۱. اما این که کنیزان را به زنا بدهند تا بزنند و فرزندان آنها را از مادرانشان بگیرند و بفروشند، نمی‌دانم چیست، اما لابد وجود داشته است که در کتب فقهی در ابواب مربوط به بردگان، مسلمانان از جدا کردن فرزندان کنیزکان از مادرانشان نهی شده‌اند.

بیت ۸۶:

آنجا که گفت ایزد: کفراً و نفاقاً
 گفت: بتر خلق شما ییّد به کفران
 این بیت غلط چاپی دارد. ضبط نسخه به قرار زیر است:
 آنجای که گفت ایزد کفرا و نفاقاً
 گفتست بتر خلق شما ییّد به کفران

اشارت این بیت به سوره التوبه، آیه ۹۷ که می فرماید: ﴿الاعراب اشدّ كفراً ونفاقاً...﴾.
بیت ۸۷:

ور فخر بدین پنج عمامه همی آرید وین تحت عنق بسته وبگشاده گریبان
گمان می کنم که پنج عمامه هم در مصراع اول غلط چاپی باشد؛ زیرا پنج عمامه نامفهوم
است. صورت صحیح باید پیچ عمامه باشد. ضبط اصل نسخه هم به پیچ عمامه بیشتر
می ماند، و آن به معنی بستن / پیچاندن عمامه بر سر باشد. مهیار دیلمی می فرماید:
شَتَّان رَأْسٌ يَفْخُرُ التَّاجُ بِهِ وَ ارْوُشٌ تَفْخَرُ بِالْعِمَائِمِ

بیت ۸۹:

آن صعب سپاهان که زمین تان بگرفتند وز کشتنشان دست نهفتید به ابدان
مصراع ثانی این بیت را استاد خالقی تصحیح قیاسی کرده اند؛ زیرا ضبط این
مصراع در نسخه این است: "وز کشتنشان دست نهفتند بابدان." بنده گمان می کند که
درین مصراع دست تصحیف دشت باشد و تبدیل کشتنشان به کشتنشان هم لزومی
ندارد. بنابراین پیشنهاد می کنم که این بیت را به صورت:

آن صعب سپاهان که زمین تان بگرفتند وز کشتنشان دشت نهفتند به ابدان
تصحیح کنیم. در این صورت معنی بیت این است که: "آن سپاه بزرگی که سرزمین
شما را فتح کرد و از قتل عامی که از شما کرد دشت های بلادتان را از ابدان مردگان
پوشاند." منظور شاعر ذکر حملات سپاه حبشه به عربستان است که داستان آن در
تواریخ و سیرو تفاسیر قرآن کریم به تفصیل نقل شده است.

بیت ۱۰۰:

زی ایزد بهتر کسی آنست بهر حال کوهست تقی تر، همه دشوار شد آسان
این بیت ترجمه پایان آیه ۱۳ از سوره حجرات است که می فرماید: ﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ خَبِيرٌ﴾.

۱. درین مورد بعید نیست که سپاهان تصحیف سپاهان یعنی سیاهپوستان حبشی باشد. اما چون
دلیل محکمی در دست نیست، تصحیح قیاسی درین مورد لزومی ندارد.

بیت ۱۰۲:

دانم بجز او ناموری من که در آفاق کز فخر عجم اوست پس از ظاهر و امکان
متن مصرع دوم در نسخه همین است که ذکر کرده‌اند. اما به گمان من اگر در این
مصرع پس را به بس تبدیل کنیم، و متن را چنین بخوانیم که: "کز فخر عجم اوست بس،
از ظاهر و امکان" یعنی "وجود او برای فخر کردن عجم بر دیگران کافی است" بهتر باشد.
ابیات ۱۰۶-۱۰۷: در اصل نسخه میان این دو بیت به علت آشفتگی اوراق دستنویس
که نظم اصلیشان به هم خورده است، به اندازهٔ یک ورق فاصله افتاده و دو بیت آخریک
قصیدهٔ نونیه، یعنی:

تا همی پروین نماید نیمه سوسن سنان تا همی خورشید دارد صورت زرین مجن
جاودان خرم بشادی باش و جاویدان ببین دوستان را در نعیم و دشمنان را در سجن
میان این ابیات واقع شده. این دو بیت از ابیات دعاغیه قصیدهٔ ازرقی هروی است
به مطلع:

سوسن و سنبل نمود از زلف و عارض یار من سنبلی بس با بلا و سوسنی بس بافتن
که در مدح ابوالحسن علی بن محمد، یعنی خواجه عمید شرف الدوله سدید الدین
ابوالحسن علی بن محمد بن سری سروده شده است.^۱

بیت ۱۱۲:

تُعبانِ دمنده ست قَلَمْتُ و به عدو بر بشکفت که تُعبان بود از سهم توهزمان
مصرع ثانی را به گمان بنده باید به صورت "تَشْگِفْتُ که تُعبان بود از سهم توهزمان"
تصحیح کرد. تَشْگِفْتُ یعنی "نه شگفت، جای شگفتی نیست" و تُعبان در این مصرع
گشتهٔ تُعبان از مادهٔ ت ع ب، به معنی "رنجور، افسرده، درمانده" است. در عربی التَّعبانَة
به معنی زن خسته و مانده‌ای که از رنج و مشقّت لاغر شده باشد آمده است و تُعبان
صیغهٔ مذکر آن است. اگر این حدس صحیح باشد، معنی بیت این است که: "قلمت
مانند اژدهای دمنده‌ای است که به دشمنت هجوم می‌آورد. پس جای شگفتی نیست

۱. ازرقی ۱۳۳۶، ص ۶۴-۶۵، و قس ص ده مقدمه.

که دشمنت هر دم و ساعت از ترس توبه رنجوری و درماندگی گرفتار است. " ناگفته نماند که این بیت تنها بیتی است که بنده این لغت را در آن دیده‌ام زیرا این واژه از لغاتی است که در ادب فارسی کمیاب است و نه در لغتنامهٔ دهخدا وارد شده و نه در فرهنگ بزرگ سخن یا در مجلد ذیل آن فرهنگ. بنابراین جا دارد که اگر از فضلا کسی بیت دیگری شامل این لغت را در دواوین شعرای فارسی زبان یافته است، شواهد آن را نقل کند.

ابیات ۱۱۶-۱۱۷:

وان هدیۀ عیدین پذیر از کرم خویش عیبش مکن ارمعنی [و] لفظ است به نقصان
 و زهرچه درین باب سخن بود بگفتست دان کز غرض مختصری بُد نه ز نسیان
 در مصراع ثانی بیت اول، افزودن [و] لزومی ندارد؛ زیرا مصراع چنانکه هست مفهوم
 است. می‌فرماید: "اگر معنی الفاظ این شعر ناقص است، تو تساهل فرما." در مصراع اول
 بیت ثانی برای این که رابطهٔ معنایی میان دو مصراع حفظ شود، بهتر است که وزرا در
 ابتدای مصراع به ور (= و اگر) و کلمهٔ بگفتست را در آخر آن به نگفتست تبدیل کرد و بیت
 را به صورت زیر تصحیح نمود تا معنی آن مفهوم گردد:

و زهرچه درین باب سخن بود نگفتست دان کز غرض مختصری بُد نه ز نسیان
 یعنی: "و اگر هر چه را در این باب ذکر کردنی بود بیان نکرده است، بدان که غرض
 شاعر اختصار بود نه فراموش کردن صفات عالیۀ ممدوح."

این مختصر را با آرزوی تندرستی و طول عمر برای استاد عزیزم دکتر خالقی مطلق به
 پایان می‌آورم و از زبان فرّخی به او می‌گویم:

تا برین هفت فلک سیر کند هفت اختر	همچنین هفت پدیدار کند هفت اورنگ
تا گریزنده بود سال و مه، از شیر، گوزن	تا جدایی طلبد روز و شب، از باز، کلنگ...
روز و شب در بر تو دلبر بالیده چو سرو	سال و مه در کف تو بادۀ تابنده چو زنگ

منابع

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۵). چالش میان فارسی و عربی: سده‌های نخست. تهران: نشر نی.
- ابومنصور موفّق بن علی الهروی (۱۳۸۸). کتاب الابنیه عن حقایق الادویه نسخه برگردان به قطع اصل نسخه خطی شماره A.F. ۳۴۰. کتابخانه ملی اطریش (وین) به خط علی بن احمد اسدی طوسی، کتابت ۴۴۷ هـ. با مقدمه فارسی ایرج افشار، علی اشرف صادقی؛ با مقدمه انگلیسی برت گ. فراگنر/نصرت الله رستگار، کارل هولوبار، اوا ایربلیش، محمود امیدسالار. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- اته، هرمان (۲۵۳۶). تاریخ ادبیات فارسی. ترجمه با حواشی دکتر رضا زاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اثیرالدین اخسیکتی (۱۳۳۷). دیوان اثیرالدین آخسیکتی. به تصحیح رکن الدّین همایونفرّخ. تهران: کتابفروشی رودکی.
- ازرقی هروی (۱۳۳۶). دیوان ازرقی هروی. به تصحیح سعید نفیسی. تهران: زوّار.
- اسدی، احمد بن علی. (۱۳۵۴). گرشاسپنامه. به تصحیح حبیب یغمائی. چاپ دوم، تهران: طهوری.
- _____. (۱۳۶۵). لغت فرس. به تصحیح و تحشیه فتح الله مجتبائی - علی اشرف صادقی. تهران: خوارزمی.
- السید، فؤاد صالح (۱۹۹۶). معجم الذین نسبوا الی امهاتهم. لبنان: الشركة العالمية للكتاب.
- بلعمی (۱۳۷۴). تاریخنامه طبری گردانیده منسوب به بلعمی ۲. مجلد. به تصحیح محمد روشن. تهران: سروش
- حکمت، علی اصغر (۱۳۸۶). جامی: متضمن تحقیقات در تاریخ احوال و آثار منظوم و منشور خاتم الشعرا نورالدین عبدالرحمن جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هجری قمری. چاپ سوم، تهران: توس.
- خالقی مطلق، جلال (زمستان ۱۳۵۶). "اسدی طوسی ۱" جستارهای ادبی. شماره ۵۲، صص ۶۳۴-۶۷۸؛ بخش دوم (بهار ۱۳۵۷) شماره ۵۳، صص ۶۸-۱۳۰.
- _____. (بهار ۱۳۶۲). "گردشی در گرشاسپنامه ۱"، ایران نامه. شماره ۳، صص ۳۸۸-۴۲۳.
- خیامپور، عبدالرسول (۱۳۶۸). فرهنگ سخنوران ۲. مجلد، چاپ اول، تهران: طلایه
- راوندی، محمد بن علی (۱۳۸۶). راحة الصدور و آیه السرور در تاریخ آل سلجوق. به سعی و تصحیح محمد اقبال با مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر [و تصحیحات] استاد مجتبی مینوی. تهران: انتشارات اساطیر.
- السمعانی، عبدالکریم بن محمد (۱۴۰۸ ق ۱۹۸۸ م). الانساب. ۵. مجلد، به تصحیح عبدالله عمر البارودی، بیروت: دارالجنان.

- شهبایی، محمود (۱۳۶۶). ادوار فقه. سه مجلد، چاپ دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- عبدالجلیل قزوینی رازی (۱۳۵۸). نقض معروف به بعض مثالب التواصب فی نقض «بعض فضائح الزوافض». به تصحیح میرجلال الدین محدث. تهران: سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی.
- عوفی، محمد (۱۹۰۳). النصف الثانی من کتاب لباب الالباب از تصنیف محمد عوفی که در اوایل قرن سابع هجری نوشته شد. بسعی و اهتمام و تصحیح ادوارد برون انگلیسی. لیدن: بریل.
- فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۵۸). سخن و سخنوران. چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
- قائمی، فرزاد (پاییز ۱۳۹۱). «معرفی انتقادی متن شناسی و نقد متنی حماسه ناشناخته شاهنامه اسدی»، جستارهای ادبی. شماره ۱۷۸، صص ۱۰۱۰۵-۱۳۲.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۵۷) تاریخ مقدمه. تکوین زبان فارسی. تهران: دانشگاه آزاد ایران.
- مجتبائی، فتح الله (۱۳۸۹). «اسدی پسر و اسدی پدر»، نامهٔ فرهنگستان. دوره ۱۱ ش ۴ (پیاپی ۴۴) زمستان ۱۳۸۹، صص ۸-۲۵.
- مجتبائی، فتح الله و علی اشرف صادقی (۱۳۶۵). لغت فرس «لغت دری» براساس نسخهٔ دانشگاه پنجاب (لاهور) و مقابله با یازده نسخهٔ دیگر و فرهنگهای معتبر قدیم فارسی نوشتهٔ ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی. تهران: انتشارات خوارزمی.
- محمودی خراسانی، علی (تیر ۱۳۸۹). «اسدی طوسی: مروری بر تحقیق و پژوهش در باره اسدی طوسی در اروپا»، کتاب ماه ادبیات. شماره ۱۵۳، صص ۴۶-۴۹.
- محمودی ملایری، محمد (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران. ۵ مجلد، تهران: توس.
- محمودی، علی محمد و محمود براتی (پائیز و زمستان ۱۳۸۹). «فرجام اندیشی در گرشاسب نامه اسدی طوسی»، پژوهش دینی. شماره ۲۱، صص ۱۶۹-۱۹۵.
- منوچهری (۱۳۷۰). دیوان منوچهری دامغانی. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.
- نظامی گنجوی (۱۳۸۰). هفت پیکر نظامی گنجوی. به تصحیح برات زنجان. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۹). مخزن الاسرار. به تصحیح بهروز ثروتیان. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- واعظ بلخی، ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود (۱۳۵۰). فضائل بلخ. ترجمه فارسی عبدالله محمد بن محمد بن حسین حسینی بلخی. به تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- همایی، جلال الدین (۱۳۷۵). تاریخ ادبیات ایران. تهران: هما.

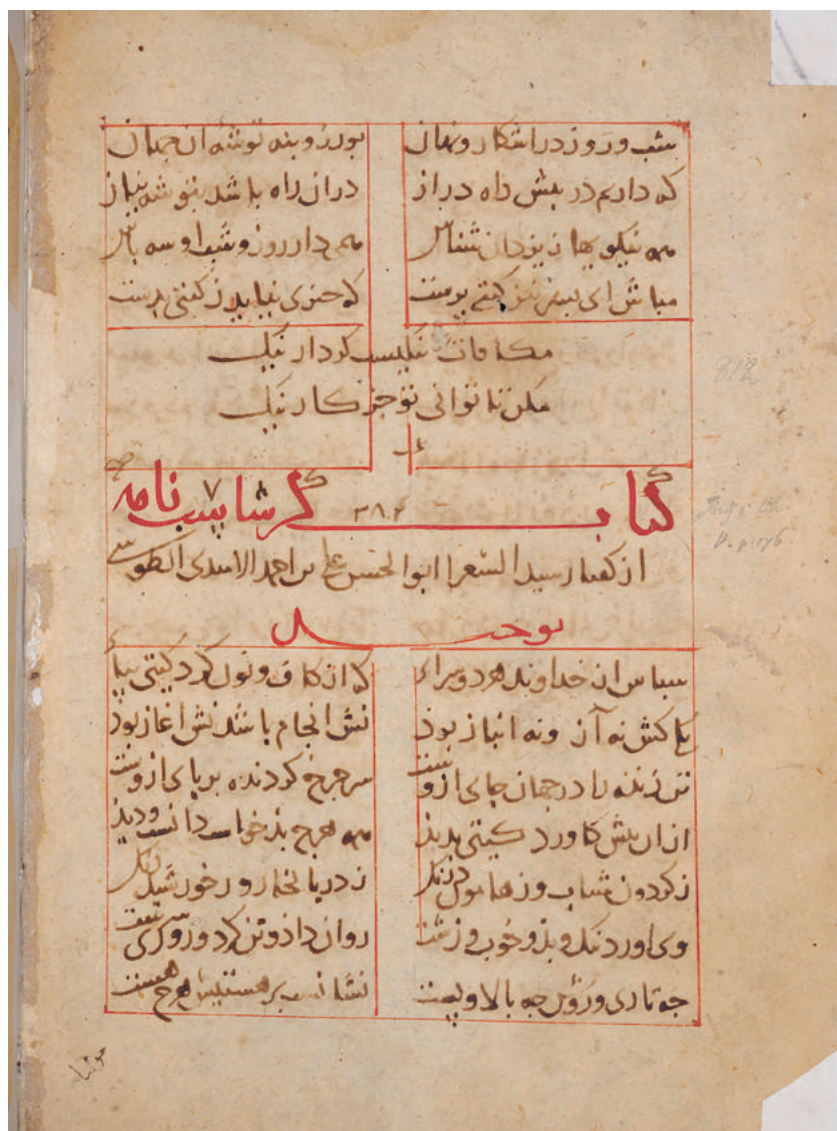
Abdullaeva, Firuza (2009). "The Bodleian Manuscript of Asadī Tūsī's Munāzara Between an Arab and a Persian: Its Place in the Transition from Ancient Debate to Classical Panegyric," *Iran*. Vol.47, pp.69 - 95.

_____ (2012). "The Origins of the Munāzara Genre in New Persian Literature," in *Metaphor and Imagery in Persian Poetry*. Leiden: Brill, pp. 249 - 273.

De Blois, François (1992). *Persian Literature: A Biobibliographical Survey* Begun by the Late C. A. Storey. Volume V, Part 1. London: The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland.

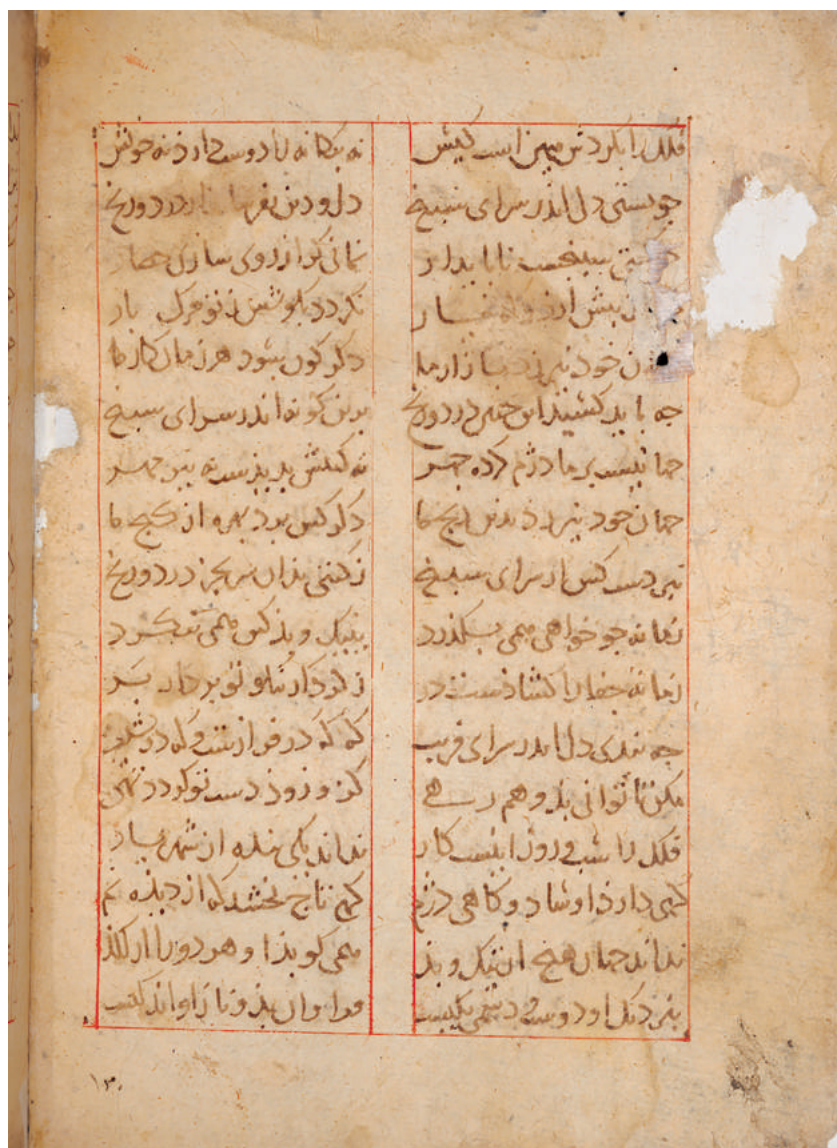
Ethé, Hermann and Edward. Sachau (1889). *Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani, and Pushtu Manuscripts in the Bodleian Library*. Part I: The Persian Manuscripts. Oxford: At the Clarendon Press.

Ethé, Hermann (1882). "Überpersische Tenzonen," *Verhandlungen des fünften Internationalen Orientalisten-Congresse, gehalten zu Berlin im September 1881*. Vol.2, pt. 1, pp. 48 – 135. (Published in 1882 in Berlin).



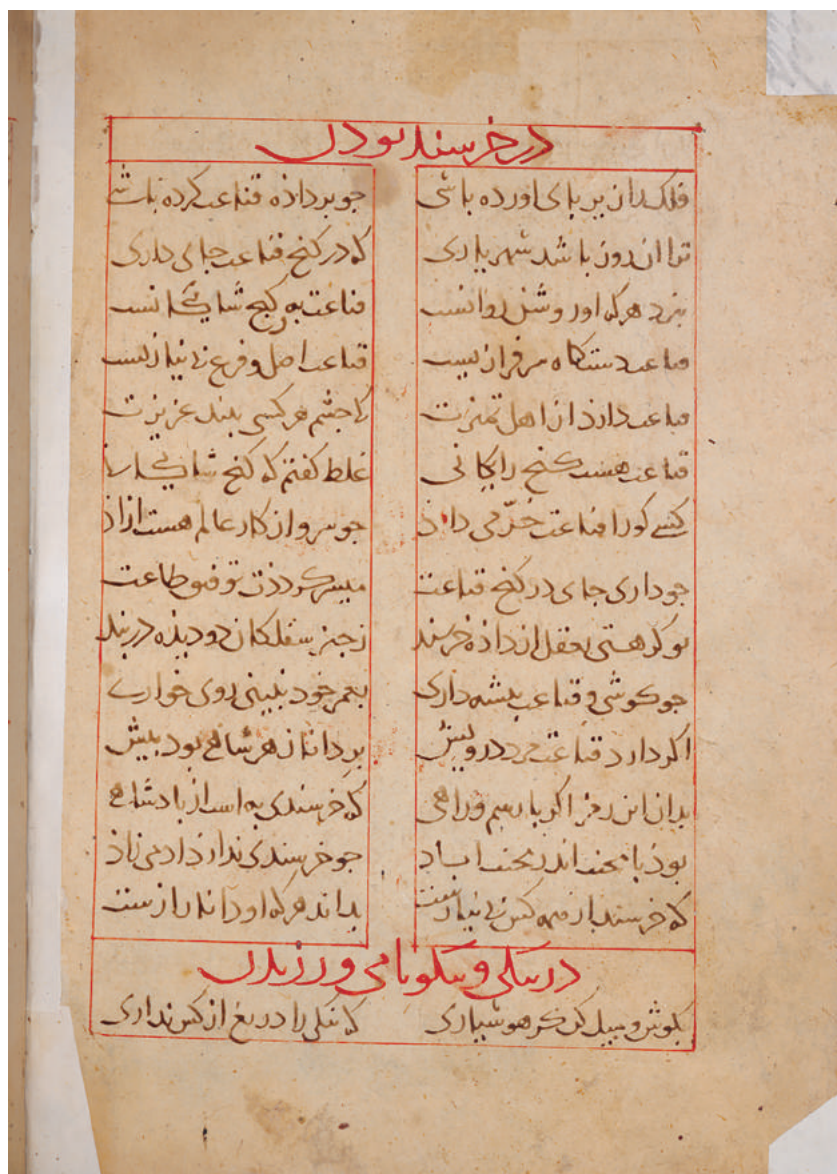
خوشاهان و می پرورد و بدار
 خورجه در آن شیرین
 در خوش اندر زمانه میند
 بد و نیک و هر دو یکسان بود
 جهان جهان را بهر است خوش
 نه مهرش بدید سینه نیز چل
 بنان و نیان که نه کرد
 نه از شاه جمشید و الا تویم
 ز خون جهان بود دیدار او
 سرش با ستاره می گفتار
 خردمند و زینا و شیرین سخن
 جهان را تو کرد از ما پیش
 کرد می داشت این دو رخ
 بیویم و بود ست کیتی پیا
 مانند جهان که کس مانند
 همی دارد او کرده خوش را
 جهان را بود بپشه برای و تو

نوارد زمانه کیس است تو را
 بدرد هر دو را چنگال ست
 جوابا تو سازد تو با او خرد
 سیزده روز اول هر اسار بود
 نیا بداد هیچ کس از
 که چون شد باشد و نه شکر
 سر انجام با هر دو تو بگذرد
 بکج و بمردی توانا تویم
 که خورستید کشتی خریدار او
 بدیدار او بود چه را نیان
 بیالاجان چون بی سروین
 بیع در بر تشنه و ایش
 که زو شکرست و نه نوش هیچ
 نیا بشیم و کیم نیا بد نجار
 که راز درگاه کی را اندکی
 جوابا تو سازد تو با او بدار
 لجای کنز دیوارز بنو



۱۳

بدا آن قوم خرد روز دارند بنزاج سعادت پیش باشد سا که بود ترا برداشته کار جواز مردم که کمتر بستند جو تو عدل که کمتر پذیرد همان خصم و لا محذور دارد که کوهستان بر در تو آمد خواستار را و افاکن که آن غفلت کی با تو ستیزد جواند عذر کرد دامن تو توان هر درون بروی بخشا بنانندار تو کیست نگو اها جو عفو تو شود هر جای مشهور	که از دم خطاها در گذارند جو عفو تو خوش پیش باشد نبرد عفو تو جای بدیدار گناه تو ده بر مستمند گناه خود مرزدگان نیک که حاجات کسان میزدل دارد سقیا را برانگیزد بر تو عفو بگردن او را رها کن بناحق خون فرزندت بریزد خردمندی نگیرد دشمن تو جو عاجز یا پیش تندی میار جو عفو تو بچیز بد گناهان ترا در هر زبان یا بلند گور
در باره هنر و کوه	
هنر پرور که کنج بی و است یکت عشق او را دان مکن در بر هر کس که دارد سئل و سئل	بر دانا هنر ای الای مالست که او را نه هنر باشد نه کوه هنر سودخته کوه هسته مایه



دقائق الاشعار، کتابخانه بادلان آکسفورد، ش 37 Elliott.

۱۴	نه مست چو ماکس نمکه داشت چن	نه نیز چو ماکس مطف کردن همان
۱۵	رج از بر ما نیز بهیخته قوی هست	هم تیغ یانی که بد دل یسندان
۱۶	تازی زب فی مچون با دنازش	اصلی شترانی مچون کوه بکوبان
۱۷	از مردی ماکوشش در طلب رفق	باینه خلی بود حشر و خفتان
۱۸	وز زرق شمار اسپه کیده مکار	بالبس مرغ بود و رکوه و ابان
۱۹	کو نیانت زیارت که مارا	آتش که دگر شمارا و بستوان
۲۰	دفن بے الخیر بخت زنی است	وان همه یاران که بدند قیاس
۲۱	هم که که دای حجت و چو زعفران	هم که که قبله مسدین و در مکتان
۲۲	هم از که مات محمد بن جعفر	ور هم حق مات تخیل آتد قرآن
۲۳	انسان در بر جانور از لفظ است	وز مایان نیست کسی بهتر از انسان
۲۴	چیزت که نمانش بر تان نیست کی	و از ابرام نام بود و سید از الوان
۲۵	بر یان من افعال عرب چند نمودم	نمای تو بر یانی از افعال عجم یان
۲۶	گفتش چو یواز کی گشتی و اکنون	پایخ ششوی بود و چو دیوانیان
۲۷	عیب از چه کنی اهل کرمانا عجم را	چو یه ستاخو و کله عجمه شترمان
۲۸	شاه ز اقل عجم یه چو کوه مرش و مشک	چون جم که دود و دود و پری مرش
۲۹	چون شاه فریدون و چو خیر و کاس	چون نرسی و بگرام و چو پرویز و کاس
۳۰	چون کسری کاورد و بر و شمس محمد	چون سرفروالا که سید بار و کاس
۳۱	کردان چو زبان و چو سام و کرباب	چون پرن و کیو و ستری و سیم و کاس
۳۲	در دانش طب خبره چو این اگر یا	در حکم فلک جلد و چو جاماب و کاس
۳۳	تا چو کزین رود کی ان کس بودی	میش از عهد و مشتا و شزار و کاس
۳۴	چون حضری و عجمی و شهر مکی	وانان که زنج و حد و مری و کاس
۳۵	کونی که ز ما بود و محمد پسر و غریب	لیکن تو برست همان لفظ تو تاوان
۳۶	ان کاصل محمد ز عیسی نبی آتد	وز اهل عجم حاست عیسی ازین و

45	در قرآن هم پارسیت اینک قریظ	68	بجیل می خوانمش و نکست گلستان
46	هم از سخن ماست بسی لفظ شامینه	69	چون نیزه که خواند سحره نیک زمان
47	ما شکر گویم و شکر گویم که سید	70	ما شکر شکر شکست خنق مست و زان
48	وز لفظ شامیش چه باشد که زیادت	71	نه وضع ز الفاظ بهر کشور و بلدان
49	ماضی شامیکه و دایم دشما پاک	72	پسید ز سر صبح ز ما عجز و حیران
50	آیت شاکر نه بر لالت و عنبر را	73	کردید بر این بدل از کف ز حیران
51	خوردید سحر خون و کرا و حشری آمد	74	کردید سحر زنده و نمک اندر نهان
52	وز این دگشتید که هر چن دشت	75	مستند و را و خرد و انجم سحر ولدان
53	گر بار سحر از نسب آید که گوید		از پشت محال خلیت لب مان
54	هم ز اهل عجم بود خلیل و بر از بود		پس ناسب بر ز شام هم زمان
55	نیز این حریت ز که میرب سوست		وز اهل عجم به پیر میرب و قطان
56	وز لفظ که تا هست نه بهتر ز عاقبت		وز موسی و عیسی و زوداد و دیان
57	در غم می آید سحر آید محمد		او بود که دید از بدمان محنت چندان
58	از قصد بخون کردن و رشهر براندیش		از داون و شنام و زبکیستن و
59	خواند و را شاعر و دیوانه و جادو		بر ویش کر فیه بدل خدمت او ثمان
60	سبطین و رازار بکشید عجم را		مرحبت و را با زنها و دیه صنوان
61	بر جای که صفح و محراب بر اندید		خون و دلی چون علی سر و فرمان
62	ما اهل عجم زین همه میکرده نکریم		و اقرار بر ادیش ابی محبت و بران
63	در غم به کج می آید سحر او نیز		از جگر شکست دوره کنده و دیران
64	فرسنگ نمر از بی ج ما بکنیم		ایم بکعبه ز حد بلخ و ز بلخان
65	پسیم بدل نکش و کردیم بکشتن		کریم و بخواسیم کنه ز این دیان
66	مهرش نشسته شام بر بره کردن		بار و دوی و مطرب بر داشته الحان
67	عاجی زده دور چو دریا و یه آید		کسیه نه و کندش سحر از جاد و از

74 ما را ز شمایک کسرت این سه ز سران
 75 کتر کس ما دیه و خسته پوشت و گمان
 76 ما واکر ما کعبه و کلهشن و ایوان
 77 از پیشم شتر فرشت شامت ز پالان
 78 ما و طبع و موش و صحر و ویران
 79 و ز بس شاکر که اشترو قطران
 80 داریم و نیاریم بسیر و نریشان
 81 بریده زنا و در بفر و شید بهرستان
 82 ما را بود اسپم از شرف یزد و جهان
 83 که کوری و جلید همه بند و شیطان
 84 گفت بته خلق شایه یکستان
 85 وین تحت عنق بسته و بختا و بریان
 86 پوشند کفن در بر و بند ز نخلان
 87 و ز گشتان دست نهفتند بادن
 88 کاین جبهت نیارست از ان شک و طغان
 89 ارضیه ابا بل برایشان همه ندان
 90 کالاشده مانده زن و منبر زند و گمان
 91 وادیم و بر اندیم ز خون و میسلمان
 92 زمین به چو بود دست و زین پیش چاهان
 93 جزا خسته میت سخن راسر و سامان
 94 که وید بزدان سببه وایت فرغان
 95 یکیت که مومن همه پیستند چو اخوان
 96 آید ببالا علل شک و واسیان

در غر خجوز و دلبا پست و با موال
 پوشند مین کستان که باس اگر بود
 ما وای شاعر و خیم و تیل یکیت
 از بر یون در خانه ما فرشت و زرتخت
 مرغ و بره باشد غرشت و شمارا
 از بس تن ما دم شک آید و خسر
 ما هر چه پستار بود در زر و دسیا
 بهر سید شاکر زنا و آنچه برانید
 عبدالله و عبدالصمد اندر کره ما
 عبد الصنم و عبد مناف اسم شارات
 انجای گفت از دهن او کفایت
 و شتر بدین چاه ما همه آید
 زمین بر ما هر دیکه باشد کور
 ان صعب پامان که ز سر پان بگرفتند
 رفتند که کعبه بگشتند و ز شاکر
 ما خشم گرفت از دونا کاه برانگند
 از باقیان باز بهار و یمن وند
 و بهر شاموی کین چسپان یمن
 چیز همه تا ز با شما باز سپردیم
 و نیایی وایت که خستم همه و اکنون
 پس غر بخت و شاکر همه چون ما
 بر ما شاکر از دهنش مان شریعت
 در خشم ز اموال و نه اسباب نه اهلک

بولاب کابان نبش احمد
 وای از شاکر که باس اگر بود
 ما وای شاعر و خیم و تیل یکیت
 از بر یون در خانه ما فرشت و زرتخت
 مرغ و بره باشد غرشت و شمارا
 از بس تن ما دم شک آید و خسر
 ما هر چه پستار بود در زر و دسیا
 بهر سید شاکر زنا و آنچه برانید
 عبدالله و عبدالصمد اندر کره ما
 عبد الصنم و عبد مناف اسم شارات
 انجای گفت از دهن او کفایت
 و شتر بدین چاه ما همه آید
 زمین بر ما هر دیکه باشد کور
 ان صعب پامان که ز سر پان بگرفتند
 رفتند که کعبه بگشتند و ز شاکر
 ما خشم گرفت از دونا کاه برانگند
 از باقیان باز بهار و یمن وند
 و بهر شاموی کین چسپان یمن
 چیز همه تا ز با شما باز سپردیم
 و نیایی وایت که خستم همه و اکنون
 پس غر بخت و شاکر همه چون ما
 بر ما شاکر از دهنش مان شریعت
 در خشم ز اموال و نه اسباب نه اهلک

99

100

101

102

103

104

105

106

107	تا تیر سعادت همه زود جوید بر پس	تدیر سپاس است همه زود گیر و کویان
108	اجناس نبوت و خشن چو پند هرست	روان جهان خضر و خشن چو پند حیوان
109	ای جور ز ما ترا اثر فضل تو چاره	ای در و فلک را نظر جو تو در مان
110	فرسنگ چو لفظت و ورا عقل تو معنی	تا سید چو ناست و رانام تو عهده ان
111	و دوران زمان اسب شد و رای را	الحکام جهان کوی شد و امر تو چو کان
112	نشان و منبت قلمت و بعد و بر	بگشت که نشان بود از سم تو سر نشان
113	زیر اگر گفت کج سخن آمد و پیش	مسواری و بر کج بود و معنی نشان
114	در آبی در کرمت منم دم عیسی موم	ای در قلمت معجزه موسی عمران
115	بر فضل عرب ان عجم چاکرت این شعر	کار است ز میدان بوست از لولو جهان
116	وان بدید عیدین پذیر از کرم خویش	عیش مکن از معنی لفظت بنقصان
117	وز هر چه درین باب سخن بود و گفت	وان کز غرض مخفی بر نزن پسیان
118	الحکام جهان تا بود از انجسم کردون	دوران زمان تا بود از کعبه کردوان
119	با دواب بهر سعد قرین باش انجم	با دوات بهر کام رس کردش دوران
120	با خواج ابوصهر عزیز و پرست شاه	در غزو و جد عید بناید سرمان
مسواری است مناظره شب و روز		
	شمار از حجت گفتار شب و روزیم	نو کلامی که ز دل و در کند شدت و غم
	مرد و را غایت جدال از سبب پیشی فضل	در میان رفت فراوان سخن از مدح و ذم
	گفت شب فضل شب از روز فزون مدد از	روز را بار ز شب کرد خداوند مسلم
	ز روز و ان ز پرستنده و روز عابد روز	ساجد و قایم شب راست فزون قدر و کم
	قوم را سوی مناجات شب برده کلیم	هم شب گشت رها لوط ز سپاه و سپهر
	در کواکب ره توحید خداوند جهان	هم شب پیر ایمم کرامت پیرسم
	قرچسب شب کرد محمد بدویم	سوی معراج شب رفت هم از بیم
	مرعی باشد سی روز بفرقان شب قدر	بهر زمانه هزار است ز بس فضل و غم

کتابهای کتابت شده در ربع رشیدی

سید محمدحسین حکیم*

خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی (۶۴۸-۷۱۸ ق) بخشی از درآمد موقوفات خود را برای آن اختصاص داده بود تا سالانه در ربع رشیدی دو مجموعه کتاب با شرایط و ترتیب خاصی استنساخ شود: نخست مصحفی سی پاره به همراه کتاب جامع الاصول ابن اثیر؛ و دیگری مجموعه تألیفات خودش در چندین مجلد^۲.

آنچه درباره نوشتارخانه ربع رشیدی مشهور و پیرامونش تحقیقات مختلفی منتشر شده، نسخه‌هایی است که از آثار خود رشیدالدین به دست آمده و همچنین چند قرآنی که با ظن و گمان به آن جا منسوب است. اما افزون بر کتابهایی که رشیدالدین فضل الله بر نوشتن آنها از اموال موقوفه ربع سفارش و تأکید کرده بود، علما و دانشمندان ساکن ربع و خانقاه‌نشینان و پزشکان دارالشفای آن جا و علم‌آموزان مدرسه رشیدی نیز فراخور نیاز و احوال خود به استنساخ و کتابت می‌پرداختند. این نسخه‌ها نیز یادگاری از فعالیت‌های علمی ربع رشیدی است و گوشه‌ای از حیات فرهنگی جاری آن جا را بازگو

* سازمان اسناد و کتابخانه ملی.

۱. رشیدالدین فضل الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۳۳-۱۳۴. من در نوشتاری جداگانه دوره‌ای از جامع الاصول را که بنا بر همین سفارش در ربع رشیدی تهیه شده، معرفی کرده‌ام.

۲. همو، ۲۳۷-۲۴۰.

می‌کند. پیشتر تنها چهار نسخه از این دست شناسایی شده بود.^۱ که برآن شمار، این یازده نسخه را باید افزود:^۲

۱. مجموعه شماره ۸۵۱ کتابخانه وزیری یزد.

این نسخه در هیئت کنونی ۱۹۸ برگ دارد اما برگهایی از آن افتاده و بخشی نیز جا به جا شده است. بنا بر صفحه عنوان اصلی نسخه که اکنون به عنوان برگ ۱۶۳ نسخه جای گرفته نسخه به ترتیب شامل این ۴ کتاب بوده است: «کتاب التعبير للشیخ الرئيس، کتاب مفرح النفس ماردینی، کتاب اقربادین ماردینی، کتاب تذکره سویديه». از این شمار اکنون تنها ۲ کتاب در نسخه موجود است: تذکره سویديه که در تجدید صحافی در ابتدای مجموعه قرار گرفته (صفحات ۲ پ - ۱۵۸ پ) و از انجام هم افتادگی دارد و کتاب تعبیرالرؤیای ابن سینا^۳ (صفحات ۱۶۴ پ - ۱۹۶ ر).

خط دو رساله متفاوت است و مربوط به دو کاتب جداگانه؛ اما زمان تحریر هر دو نزدیک به هم و از قرن هشتم هجری است. از تملک و مهر و نوشته‌های ابونصر بن

۱. خصوصیات آن نسخه‌ها چنین است:

یک. الصحائف الالهیه، نوشته شده در یکشنبه ۱۱ صفر ۷۱۷ ق در مدرسه رشیدی تبریز، کتابخانه مرعشی، ش ۱۱۸۳۷ (مرعشی نجفی، سید محمود ۳۰: ۸۲-۸۳، ۷۷۱).
دو. مجموعه شامل کتاب الانوار والصحائف الالهیه و پنج رساله و فایده کوتاه دیگر به خط احمد بن حاج عبدالرحمن بن ابی بکر بن عثمان عفانی ملقب به فخرهمدانی در ۲۴ شوال ۷۳۳ ق و جمعه ذی‌عده همان سال در خانقاه ربع رشیدی تبریز، کتابخانه سنا، ش ۱۲۸۹ (دانش پژوه و انواری ۱۳۵۹، ۲۱۰: ۲۱۲).

سه. شرح منهاج الوصول الی علم الاصول از برهان الدین عبیدالله بن محمد هاشمی فرغانی عبری، به خط علی بن علی بن ابی‌المجد ساوی در یکشنبه ۲۱ رمضان ۷۳۳ ق در ربع رشیدی، کتابخانه مرکز احیاء میراث، ش ۳۵۰۱ (حسینی اشکوری، ۱۳۸۶: ۵-۷).
چهار. شرح القانون ابن نفیس، اواخر رمضان ۷۳۵ ق در خانقاه ربع رشیدی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۵۱۰۱ (عرفانیان، ۱۳۸۰: ۲۹۷-۳۰۰).
همچنین رک: بشری ۱۳۸۳: ۳۳۳-۳۴۰.

۲. نسخه‌ها به ترتیب تاریخ کتابت مرتب شده‌اند.

۳. هر چند در صفحه عنوان این نسخه به خط کاتب و برخی منابع دیگر کتاب به ابن سینا نسبت داده شده، اما در این انتساب تردیدهایی شده است. رک: مهدوی، یحیی ۱۳۳۳: ۵۷-۵۹.

شهاب‌الدین حاجی بن حسن بن علی کوبنانی در آغاز هر دو رساله بر می‌آید که اتصال این دو بخش دست‌کم پیش از سال ۸۷۹ ق صورت گرفته است. در رمضان این سال، نسخه به تملک کوبنانی درآمد و او یادداشت تملک خود را در بالای نخستین برگ کتاب ابن‌سینا نوشت و مهر هشت‌گوش خود به سجع: «عبد المتوکل علی الله الحبيب ابونصر بن شهاب‌الدین الطیب» را زیر آن کوفت (گ ۱۶۴ ر). در صفحه آغازین تذکره سویدی هم دو بار دستخط او آمده است که در یکی از آنها بار دیگر بر تملک کتاب تأکید کرده است (بدون تاریخ و با امضای: «ابونصر الطیب الکرمانی ثم الکوبنانی») و در دیگری در ۸۸۶ ق جمله‌ای را به نقل از افلاطون نوشته است (گ ۲ ر).^۱

ابراهیم بن محمد سویدی دمشقی (۶۰۰-۶۹۰ ق) در التذکرۃ المفیده والذخیره المحمدیه (التذکرۃ الهادیة والذخیره الکافیة) به ترتیب اندامهای انسان، بیماریها را بر شمرده و داروهای درمانی هر کدام را ذکر کرده است. کتاب در نسخه ما افتادگی دارد و تنها شامل نیمی از متن است در نتیجه انجامه ندارد. اما کتاب تعبیر الرؤیای

۱. ابونصر بن شهاب‌الدین بن حاجی بن حسن بن علی طیب کرمانی کوبنانی از طبیبان و عالمان روزگار خود بود. در کتب تراجم نامی از او نیامده و همه اطلاعاتی که درباره او می‌دانیم از مجموعه دستنویسهایی است که از کتابخانه‌اش باقی مانده است. نسخه‌ای از شرح الاسباب والعلامات ابن نفیس کرمانی (۸۴۲ ق) مورخ ۸۸۰ ق به خط او در دست است که کرمانی کتابتش را در مدرسه عبیدیه کرمان آغاز کرد و در اصفهان به انجام رساند (مرعشی، ش ۱۳۹۸۶؛ برای اطلاعات بیشتر درباره این نسخه رک: مرعشی نجفی، ۱۳۸۹، ۳۵: ۴۴۱-۴۴۲). همچنین تملک او روی سه نسخه دیگر دیده شده است: نخست روی نسخه‌ای از القانون ابن‌سینا در ۹۰۳ ق در تبریز (دانشگاه تهران، ش ۲۰۳۴؛ برای اطلاعات بیشتر رک: دانش‌پژوه، ۱۳۳۹، ۸: ۶۵۵) دوم روی مفاتیح الغیب فخر رازی (مرعشی، ۱۰۲۹۶ که در فهرست آن کتابخانه، ۲۶: ۲۳۷-۲۳۸ نام او با لغزش ذکر شده است) و دیگری روی لوامع الاسراف فی شرح مطالع الانوار قطب‌الدین رازی (۷۶۶ ق) بدون تاریخ همراه با نقش مهر هشت‌گوش او (کتابخانه علامه طباطبایی شیراز، ش ۸۰۱. رک: برکت، ۱۳۸۴: ۲۱۴). نسخه‌ای هم از کتاب شرح حکمة الاشراف قطب‌الدین شیرازی به خط جدا او، حسن بن علی کوبنانی، می‌شناسیم که در اوایل شوال ۸۲۱ ق در هرات کتابت کرده است. در صفحه آخرین نسخه ابونصر بن شهاب‌الدین دویت شعریه یادگار برای صاحب کتاب مولانا تقی‌الدین فضل‌الله بن علی مرشد قاضی بیابانک در ۵ محرم ۸۷۹ ق نوشته است (کتابخانه مجلس، ش ۱۸۵۴. برای اطلاعات بیشتر درباره این نسخه رک: حائری ۱۳۴۵: ۳۲۳ که در آن جا به نادرست خود کوبنانی کاتب نسخه معرفی شده است).

ابن سینا کامل است و در غره رمضان ۷۱۵ ق در دارالشفاء ربع رشیدی کتابتش به انجام رسیده است:

«وقع الفراغ من تحريره يوم الاربعاء فى غرة رمضان سنة خمس عشر وسبعماية فى دارشفاء ربع رشیدی حامداً مصلياً»^۱.

بعد از تعبیر الرؤیا در سه صفحه فائده خواجه نصیرالدین طوسی درباره اثبات وحدت مبدأ (یکی از هشت فائده او که مفصلترین آنها نیز هست) و یادداشتی از ابوسهل عیسی بن یحیی مسیحی درباره خواص اغذیه نوشته شده که احتمالاً به خط همین کاتب است.

در صفحه عنوان رساله تعبیر خواب (گ ۱۶۴ ر) یادداشتی کهنه و رنگ باخته درباره فهرست رساله‌های نسخه دیده می‌شود. این یادداشت مربوط به رساله‌هایی است که پس از تعبیر خواب بوده‌اند و می‌توان این گونه تصور کرد که آنها هم به خط همین کاتب و احتمالاً در ربع رشیدی کتابت شده باشند. آنچه از این یادداشت با حدس و گمان خوانده می‌شود چنین است:

فهرست ما فی هذه المجلدة:

کتاب فی التعبير، و کتاب آخریسمی مفتاح الطب.

ورسالة اخرى فی قواعد الاطعمة والاشربة...

و کتاب آخریسمی موجز القرشی و کتاب آخر فی القربادین.

و فیها فوائد بمعرفة قوى...

موضوع همه این کتابها پزشکی است و دلیل کتابت آنها در دارالشفاء مشخص. دارالشفاه علاوه بر مداوای بیماران و مراقبت از آنها، محل آموزش و فراگرفتن عملی پزشکی نیز بود. رشیدالدین نیز در وقفنامه خود شرط کرده بود که طبیب دارالشفاء

۱. در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد در معرفی این نسخه به صورت شگفتی کاتب آن «رشیدی» ثبت شده است، بدون اشاره به محل کتابت و نام دارشفاء ربع رشیدی (شیروانی، محمد ۲: ۷۱۴). اما در معرفی محمدتقی دانش‌پژوه به دقت خصوصیات نسخه ذکر شده است. رک: دانش‌پژوه ۱۳۴۴: ۴۰۱-۴۰۲.

باید بر «درس گفتن طب قادر باشد» و دو متعلم را همواره در رواق المرتبین درس گوید. متعلمان نیز باید «در تحصیل علم طب مهوس و مجذوب و متدین و امین باشند» و پنج سال برای این کار مداومت کنند تا جایی که خود در علاج بیماران ماهر شوند و طبیب بر اساس سنت برای ایشان اجازه طبابت صادر کند. مسکن این دانشجویان در یکی از حجره‌های پایین دارالشفاء بود که پشت حوالی داروخانه قرار داشت.^۱ مسکن طبیب اصلی نیز تا هنگام مجرد بودن در دارالطیب بود.^۲ همچنین دیگر کارمندان دارالشفاء مانند شرابدار داروخانه و خادم المرضى و خازن داروخانه به هنگام تجرد در ربع سکنی داشتند. نخستین آنها در حجره بالای داروخانه و دو دیگر در خانه‌ای در سراچه رواق المرتبین.^۳ از سوی دیگر کتابت کتابهای پزشکی و علوم وابسته به آن در دارالشفاهای تمدن اسلامی، سنتی دیرپا بود و قبل و بعد از ربع رشیدی نمونه‌های متعددی برای آن سراغ داریم.^۴

از این رو با توجه به موضوع کتاب و محل کتابت آن، می‌توان گفت کاتب نسخه ما

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۴۵-۱۴۶.

۲. همو، ۱۸۰-۱۸۱.

۳. همو، ۱۸۱-۱۸۳.

۴. برای نمونه این دستنویسها در سده‌های هفتم تا دهم در یکی از دارالشفاهای تمدن اسلامی استنساخ شده‌اند:

دارالشفاء عضدی بغداد در ۶۷۸ق (شرح القانون فخرالدین رازی و قرابادین سمرقندی، دانشگاه تهران، ش ۷۸۱۵. فهرست، ج ۱۶، ص ۷۱۴)؛ دارالشفاء عضدی بغداد در رمضان ۷۱۶ق (القانون ابن سینا، کتابخانه مجلس، ش ۵۱۶، در فهرست آن کتابخانه، ج ۲، ص ۳۰۳ به محل کتابت نسخه اشاره‌ای نشده است)؛ دارالشفاء نصیبیه قیصریه / دارالشفای گوهر نصیب خاتون در ۷۴۸ق (تنسوخ‌نامه ایلخانی خواجه نصیر و نظام التواریخ بیضاوی، کتابخانه ایاصوفیا استانبول، ش ۳۶۰۵. فهرست میکروفیلمهای دانشگاه تهران، ج ۱، ص ۴۶۵؛ فهرست نسخه‌ای خطی کتابخانه ایاصوفیا، ص ۴۱۱-۴۱۲؛ مقدمه تنسوخ‌نامه، ص سی - سی دو)؛ دارالشفاء علانیه خوارزم در یکشنبه جمادی الآخر ۷۵۳ (القانون ابن سینا، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۶۲۶۸. فهرست، ج ۱۹، ص ۲۳۹)؛ دارالشفاء آماسیه در ۸۷۰ق (جراح‌نامه ترکی از شرف‌الدین بن علی بن الیاس که به عنوان طبیب آن دارالشفاء منصوب شده بود، کتابخانه ملی فرانسه، ش Suppl. Turc 693)؛ دارالشفاء شهابیه خوارزم در ۹۳۶ق (مجموعه‌ای از آثار پزشکی نجیب‌الدین محمد بن علی سمرقندی و تعلیم المعالجات بقراط و حاصل المسائل غضنفر شیرازی، کتابخانه مرعشی، ش ۷۴۶۷، فهرست، ج ۱۹، ص ۲۶۶-۲۷۲).

که نام خود را ذکر نکرده، یکی از این متعلمان یا کارمندان یکی از بخشهای دارالشفاء ربع رشیدی بوده که در زمان اقامت و کار در آن جا نسخه را به رشته تحریر کشیده است.

۲. المعارف فی شرح الصحائف تألیف شمس الدین محمد بن اشرف سمرقندی (قرن ۷)

که گزارش کتاب دیگر او *الصحائف الالهیه* است. سمرقندی در این کتاب خلاصه و زبده مباحث کلامی را به روشی برخلاف فلاسفه و حکما که سستی آراء و مبانیشان را دریافتند، نوشته است.

این نسخه را محمد بن یوسف رومی قیرشهری در ۷۱۶ ق در مدرسه شریفه مسمی به روضه رشیدی در تبریز کتابت کرده است. نسخه تصحیح شده و کنار انجامه کاتب نشان مقابله و تصحیح دارد.

این نسخه در کتابخانه فاتح استانبول، ش ۳۰۳۳ نگهداری می شود. از نسخه های برجای مانده از متن *الصحائف الالهیه* و شرحش به دست می آید که هردوی آنها در سده هشتم هجری در تبریز متداول بوده اند. ظاهراً حضور مؤلف در سال ۶۸۸ ق در تبریز^۱ به رواج کتاب در آن منطقه کمک کرده است. پیشتر گذشت که دو نسخه از *الصحائف الالهیه* در سالهای ۷۱۷ و ۷۳۳ ق در مدرسه و خانقاه ربع رشیدی تبریز کتابت شده اند.

افزون بر آنها، وجود رونوشتی از *المعارف* تهیه شده در مدرسه نجمیه تبریز در ۷۱۲ ق^۲ و رونویسی دیگر نوشته شده در مدرسه قاضی القضاة قاضی شیخ علی شهر تبریز در ذیقعد ۷۸۷ ق^۳ و نسخت سوم آماده شده در محله افرنج شهر تبریز در ۱۵ صفر ۷۸۷ ق^۴، اقبال نسبت به این کتاب را در شهر تبریز تأیید می کند.

۱. شیخ آقا بزرگ طهرانی، ۹: ۱۵.

۲. موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۴۱۶ طباطبایی.

۳. موجود در کتابخانه کوپریلی استانبول، ش ۸۲۷. رک: ششن، رمضان، ۱۹۸۶ م، ۴۰۴-۴۰۵.

۴. موجود در کتابخانه ملت استانبول، ش ۱۱۴۲ فیض الله افندی.

۳. التذکرة فی الهيئة تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ق).

کتابی جامع درباره علم هیئت که در اوایل ذیقعدة ۶۵۹ق در مراغه به درخواست عزالدین عبدالوهاب زنجانی نوشته شده است.

این کتاب در مجموعه‌ای قرار دارد که محمد بن محمد بن محمد سمرقندی بین سالهای ۷۲۸-۷۳۸ق به خطی خوش آن را به قید کتابت در آورد و اکنون در کتابخانه تویقاپوسرای استانبول، ش ۳۳۳۳ احمد ثالث نگهداری می‌شود.

رساله اول این مجموعه التذکرة است که استنساخش در اوایل شوال ۷۲۸ق در مدرسه رشیدی به پایان رسیده است. کاتب با تجلیل فراوان از بنیانگذار مدرسه یاد و برای او چنین دعا کرده است: «فی المدرسة الرشیدية اعلی الله مبانیها واسکن فی اللجنة صاحبها وبانیها بحق الحق ونبيه القائل بالصدق».

رساله دوم نهایة الادراك فی درایة الافلاك تألیف قطب‌الدین شیرازی (۷۱۰ق) است که به خط همان کاتب نوشته شده است. کتابت این کتاب در روز جمعه ۶ محرم ۷۳۴ق آغاز شد و چهار سال بعد در شعبان ۷۳۸ق در شهرتوقات پایان پذیرفت. در این انجامه، کاتب خود را ملقب به «شرف سمرقندی» خوانده و تصریح کرده که نسخه را برای خود نوشته است. تملك او در صفحه عنوان نسخه نیز قید شده است که نشان می‌دهد نسخه را برای استفاده شخصی خود کتابت کرده بود.^۱

اشکال هندسی و نجومی نسخه به دقت ترسیم شده و خود محمد سمرقندی متن را تصحیح کرده است. هر دو رساله در مجموع شامل ۱۶۲ برگ در اندازه ۱۶ × ۲۳/۵ سانتیمتر است.

۴-۶. حقائق التأویل فی دقائق التنزیل تألیف کمال‌الدین عبدالرزاق بن ابوالغنائم بن

احمد کاشانی (۷۳۶ق)

تفسیر گسترده و کمتر شناخته‌شده کاشانی است که هر آیه را از ۵ منظر لغت،

۱. در فهرست کتابخانه تویقاپوسرای (Karatay 3: 763) تنها به تاریخ و محل کتابت رساله دوم اشاره شده است. نام کاتب نیز در آنجا ناقص ذکر شده است.

اعراب، معانی و بیان، تفسیر، و تأویل بررسی می‌کند و در چهار ربع تنظیم شده است: ربع اول از آغاز قرآن تا پایان سوره انعام، ربع دوم از سوره اعراف تا سوره کهف، ربع سوم از سوره مریم تا سوره صافات و ربع چهارم از سوره ص تا پایان قرآن.^۱

۱. حقائق التأویل با همه تفصیل و گستردگی‌ای که بین تفاسیر عرفانی و نیز آثار کاشانی دارد، در تک‌نگاریهای نوشته‌شده درباره کاشانی و بررسیهای مربوط به دیدگاههای او در تفسیر و تأویل قرآن تاکنون مغفول مانده است و حتی تراجم‌نگاران قدیم و جدید در شرح حال او به آن هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. در فهرستها نیز نسخه‌های کتاب به درستی شناسایی نشده است و بعضی آن را با تفسیر دیگر کاشانی، تأویل الآیات، یکی دانسته یا به نادرست به عنوان گزیده التأویلات معرفی کرده‌اند. اما نسخه‌های متعدد باقی مانده از حقائق در کتابخانه‌های ایران و ترکیه و هند نشان می‌دهد کتاب به مهمترین مناطق اسلامی رسیده بوده و دست‌کم تا قرن دوازدهم هجری نسخه‌هایی از آن تحریر می‌شده و خواستارانی داشته است.

به جز سه نسخه‌ای که در متن معرفی می‌شود این نسخه‌ها را هم از کتاب می‌شناسیم: آستان قدس رضوی، ش ۱۲۷۱، ربع دوم، به خط ابی البرکات بن محمد بن حسن بن محمد واعظ در ۷۳۴ق (اردلان جوان، ۱۳۶۵، ۱: ۴۹۳-۴۹۴)؛ مرعشی، شماره‌های ۲۸۴ (حسینی ۱۳۵۴، ۱: ۳۱۱ در آن جا معرفی شده به صورت ناشناخته و با نام تفسیر القرآن) و ۱۳۰۸۸، ربع اول، قرن ۸ (مرعشی نجفی ۱۳۸۴، ۳۳: ۱۵۸-۱۶۰)؛ موزه قونیه، ش ۶۳ (Gölpınarlı, 1967, I: 1-2)؛ کتابخانه سلیمانیه استانبول، ش ۱۱۳ حمیدی، نسخه خزائن بسیار نفیس و ممتاز، شامل متن کامل کتاب از قرن دهم هجری (الدغیم، ۲۰۱۰، ۱: ۲۱۴-۲۱۵)؛ کتابخانه و موزه سالار جنگ حیدرآباد، ش ۴۴۳ (Ashraf 1978, 36). با توضیحاتی نادرست درباره کتاب از جمله تاریخ تألیف و شناساندن آن به عنوان مختصر تأویلات القرآن؛ کتابخانه ایاصوفیا استانبول، ش ۱۹۸ (شامل ربع اول، قرن ۹)؛ کتابخانه فاتح استانبول، شماره‌های ۱۴۲ (ربع اول، به خط یونس بن عبدالله در یکشنبه اوایل محرم ۹۱۳ق در قسطنطنیه) و ۱۴۳ مکرر (ربع دوم، قرن ۱۰) و ۱۴۶ (ربع دوم، به خط یونس بن عبدالله در پنجشنبه ۷ شوال ۹۱۱ق) و ۲۵۹ (ربع اول، قرن ۹-۱۰)؛ کتابخانه جاراالله، ش ۵۰ (ربع اول، ۸۸۶ق)؛ کتابخانه کوپریلی، ش ۱۱۴ (ربع چهارم، قرن ۸، این نسخه در فهرست کتابخانه، ج ۱، ص ۷۴ با نام الجزء الآخر من تأویلات القرآن معرفی شده است)؛ کتابخانه ولی‌الدین افندی، ش ۱۸۶ (ربع اول، قرن ۱۲)؛ کتابخانه اسعد افندی، ش ۱۸۶؛ کتابخانه حاج محمود افندی، ش ۱۰۷ (ربع اول، قرن ۱۱)؛ کتابخانه قاضی‌زاده محمد افندی، ش ۲۶؛ کتابخانه پیرمحمد شاه احمدآباد گجرات هندوستان، ش ۱۶۷ (ربع اول و بخشی از ربع دوم تا سوره هود).

همچنین رک: قره بلوط، علی‌رضا و احمد طوران قره بلوط ۲۰۰۱م، ۳: ۱۷۳۰؛ الطباطبائی، السید عبدالعزیز ۱۳۹۶: ۷۶-۷۷؛ عثمان یحیی ۲۰۰۱: ۲۵۴-۲۵۵ (که نوشته‌اش چند اشتباه دارد: او هم در تشخیص نام و ماهیت کتاب به خطا رفته است و هم حدس زده که این کتاب را یکی از شاگردان ابن عربی تکمیل کرده باشد. همچنین به نادرست نسخه‌های ش ۱۷ و ۱۸ کتابخانه محمود پاشا را

کاشانی این کتاب را به غیاث الدین محمد وزیر فرزند خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی تقدیم کرده است. تألیف کتاب نیز در خانقاه ربع رشیدی انجام گرفته و کاشانی در پایان سه ربع از چهار ربع کتاب، هنگام ذکر تاریخ تألیف به نام خانقاه اشاره کرده است: ربع دوم در شب ۲۰ رجب ۷۲۷ ق، ربع سوم در یکشنبه ۱۳ ربیع الاول ۷۲۹ ق و ربع چهارم در بعد از نماز ظهر پنجشنبه ۲۸ رمضان ۷۲۹ ق.

اشاره او به خانقاه ربع رشیدی در پایان ربع دوم و چهارم نسخه مفصلتر است و همراه با تجلیل از بانی آن:

تم بحمد الله الربع الثانی ویتلوہ الربع الثالث ان شاء الله علی ید مؤلفه الفقیر عبد الرزاق بن ابی الغنائم بن احمد القاسانی غفر الله له ولوالديه ليلة العشرين من شهر الله الاصم رجب سنة سبع وعشرين وسبعمائة بمدينة تبریز فی ابواب البر الرشیدیة فی الخانقاه غفر الله بانیهما وجمع شمل قاصیهما ودانیهما ممن نزل مغانیها برحمته (ربع دوم).

تم الربع الثالث بحمد الله ویتلوہ الربع الآخر ان شاء الله فی یوم الاحد الثالث عشر من ربیع الاول سنة تسع وعشرين وسبعمائة فی خانقاه الربع الرشیدی من محروسة تبریز حماها الله تعالی (ربع سوم).

وقع الفراغ من تلیفه بحمد الله وحسن توفیقه علی ید الفقیر و مدرجته عبد الرزاق بن ابی الغنائم بن احمد بن ابی الفضایل بن محمد رحم الله عاقبته بالحسنی بعد صلوٰة الظهر من یوم الخمیس الثامن والعشرين من شهر الله المبارک رمضان عظم الله برکته من شهور سنة تسع وعشرين وسبعمائة فی الخانقاه المبارک المبنی بالربع الرشیدی من جملة ابواب البر الذی بناها به الصاحب السعید الشہید المخصوص بصلاح الدنیا وفلاح الآخرة رشید الحق و الدین فضل الله بن ابی الخیر عطر الله بنسیم الرحمة ترابه وجعل جنة الفردوس مأبه (ربع چهارم).

→ نسخه‌های اصل به خط مؤلف تصور کرده است؛ بروکلان، ۱۲: ۲۳۹-۲۴۰ (که در آن جانسخه‌های حقائق و التأویلات بدون تمیز و تفکیک از هم معرفی شده‌اند).

در فهرست کتابخانه راغب پاشا به اشتباه دو نسخه از تأویلات القرآن کاشانی با نام حقائق التأویل معرفی شده است. رک: الدغیم، ۲۰۱۶، ۳: ۱۳۵-۱۴۰.

برای متن کامل مقدمه کتاب حقایق التأویل رک: موسوی، میر محمود ۱۳۸۴: ۳۰۰-۳۰۳.

از نسخه‌های برجای مانده این حقیقت آشکار می‌شود که کتاب حقائق التأویل در خانقاه ربع رشیدی مورد توجه بوده است؛ زیرا سه نسخه از آن در دست است که زمانی کوتاه پس از تألیف کتاب در همان خانقاه نوشته شده‌اند:

نسخه‌ای از ربع اول کتاب موجود در کتابخانه حاجی محمود افندی استانبول، ش ۸۳، مورخ چهارشنبه ۱۲ ربیع‌الاول ۷۳۲ ق در خانقاه ربع رشیدی بیرون شهر تبریز.

نسخه‌ای از ربع دوم در کتابخانه محمود پاشای استانبول، ش ۱۸، به خط محمد بن محمود بن نجیب خیربختی در روز چهارشنبه ۲۶ صفر ۷۳۲ ق در خانقاه مذکور. کاتب پیش از ذکر انجامه مؤلف، از او چنین یاد کرده است: «کتب الشیخ العلامة المؤلف مد الله ظله فی آخر هذا الربع ما هذه صورته...».

برگ اول این نسخه ننویس است و به جز مهر وقف مدرسه محمود پاشای قسطنطنیه هیچ مهر و تملک دیگری ندارد. شامل ۳۸۲ برگ ۲۲ سطری.

و نسخه سوم که شامل ربع سوم کتاب است و در مدرسه ربع رشیدی دارالملک تبریز نوشته شده است. موجود در کتابخانه محمود پاشای استانبول، ش ۱۹، به خط محمد بن ابی‌عبدالله حسین بن محمد حمارنی^۱ از روی خط مؤلف در روز سه‌شنبه شوال ۷۳۱ ق.

متن انجامه او به این صورت است:

ورقمه وعلقه اضعف عباد الله جرما واقواهم جرما محمد بن ابی‌عبدالله الحسین بن محمد الحمارنی من خط المصنف اديمت فضایله فی يوم الثلاثاء عقبان شوال سنة احدى وثلثین و سبعمایة فی مدرسة الربع الرشیدی من محروسة دارالملک

۱. حمارنی منسوب به «حمارنه» است که دو قبیله عرب به این نام می‌شناسیم (رک: کحاله، ۱: ۲۹۳). نزدیک به زمان کتابت این نسخه، نسخه‌ای به خط یکی از شاگردان علامه حلی با همین نسبت، حسن بن محمد حمارنی، در دست است. او در ذیحجه ۶۹۹ ق نسخه‌ای از جزء اول تحریر الاحکام علامه حلی را به خط خود نوشت و آن را بر مؤلف خواند و علامه نیز در ۲۲ محرم ۷۰۰ ق به خط خود برای او گواهی قرائت کتاب را نوشت (نسخه دانشکده ادبیات تهران، ش ۴۹۷ امام جمعه کرمان، گ ۱۹۱ پ).

تبریز حماها الله عن الحدثان حامدا لله و مصلیا علی نبیه و آله و اصحابه و سلم
تسلیمما کثیرا کثیرا.

نسخه تصحیح شده و در موارد متعددی بلاغ مقابله کوچک سرخ رنگی دارد. این
نسخه هم هیچ مهر و تملکی به جز مهر کتابخانه محمود پاشا ندارد. شامل ۳۲۷ برگ
۲۳ سطری.

۷. شرح فصوص الحکم تألیف کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)

کاشانی به درخواست گروهی از اخوان صدق و صفا و ارباب فتوت و وفا، مخصوصاً
شمس الدین محمد بن مصلح تبریزی^۱، گزارشی بر کتاب فصوص الحکم ابن عربی
نگاشت. درباره تبریزی اطلاع بیشتری در دست نیست جز آن که کاشانی در پاسخ به
پرسش او درباره نوع رابطه حق و عبد رساله کوتاهی نیز پرداخته است.^۲ احتمال دارد که
او یکی از خانقاه نشینان ربع رشیدی بوده باشد.

تألیف این شرح در خانقاه ربع رشیدی صورت گرفت و پیش از ظهر روز شنبه ۱۲
جمادی الاول ۷۳۰ق پایان پذیرفت:

وقد فرغ من هذا الشرح مؤلفه الفقیر عبدالرزاق بن ابی الغنائم بن احمد بن ابی الفضائل
بن محمد القاشانی ضحوة يوم السبت الثاني عشر من جمادی الاولى سنة ۷۳۰
هجریة فی الخانقاه المبارک من ابواب البر المبنیة بالربع الرشیدی انار الله برهان بانیها.

دو دستنویس به عنوان نسخه اصلی و خط مؤلف این کتاب معرفی شده است:
نخست نسخه کتابخانه عاطف افندی، ش ۱۴۴۳ که در چند منبع مختلف به
عنوان خط مؤلف توصیف شده است^۳ اما چنین نیست.

بخش عمده این دستنویس (برگ ۱-۱۴۶) شرح فصوص الحکم میرسید علی

۱. محسن بیدارفر او را همان شمس الدین تبریزی مرشد مشهور مولوی و متوفی به سال ۶۴۵ق دانسته
است (رک: مقدمه شرح منازل السائرین، ص ۲۱) که بی تردید صحیح نیست و زمان زندگی این دو نفر
به هیچ وجه این احتمال را ممکن نمی کند. همچنین برای نقد این نظر رک: هادی زاده ۱۳۷۹، ۳۰-۳۲.
۲. منتشر شده در مجموعه رسائل و مصنفات کاشانی، ص ۶۷۹-۶۸۰.
۳. از جمله در سبجانی ۱۳۷۳: ۲۸۱-۲۸۲؛ عمادی ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸؛ قره بلوط، ۲: ۷۸۹.

همدانی است و تنها ۹ برگ فرجامینش، بخش آخر کتاب شرح فصوص کاشانی است و در این نه برگ ادعایی به خط کاشانی هیچ قرینه و نشانه‌ای دال بر خط مؤلف بودن آن به چشم نمی‌خورد (از جمله خط خوردگی و افزودگی و حگ و اصلاح کلمات و عبارات).^۱ دیگر آن که در انجامه آن نسخه، اشاره‌ای به محل تألیف کتاب یعنی خانقاه ربع رشیدی نشده، ولی تاریخ تألیف دقیقاً مطابق انجامه‌ای است که در بالا ذکر کردیم. در نسخه‌های متقدم و متأخر متعددی از شرح فصوص الحکم به محل تألیف کتاب اشاره شده (مانند کتابخانه ملی، ش ۲۳۹۸۵؛ کتابخانه مجلس، ش ۶۵۹؛ کتابخانه فیض‌الله افندی، ش ۱۲۵۴)^۲ و در این نکته با توجه به مطالبی که ذکر خواهیم کرد، تردیدی نمی‌توان روا داشت. لذا اگر نسخه عاطف افندی را خط مؤلف بدانیم، باید به این سؤال نیز پاسخ دهیم که چرا محل تألیف کتاب در انجامه این نسخه از قلم مؤلف فرو افتاده اما در نسخه‌های دیگر کتاب به آن اشاره شده است؟

دوم. کتابخانه ملت استانبول، ش ۱۲۵۳ مجموعه فیض‌الله افندی، که بالای صفحه عنوان آن شخص ناشناخته‌ای نسخه را به خط مؤلف معرفی کرده است.^۳ همچنین مصححان فصوص الحکم ابن عربی (محمود ارول قلیچ و عبدالرحیم آلکیش) نسخه را به خط او دانسته‌اند و در تصحیح خود از فصوص افزون بر نسخه صدرالدین محمد بن اسحاق قونوی مورخ ۶۳۰ ق که کهنترین و دقیقترین نسخه فصوص الحکم است، تنها از همین نسخه استفاده کرده‌اند.

با این همه من در خط مؤلف بودن این نسخه تردید جدی دارم؛ زیرا در این نسخه آثار تصحیح از آن نوع که معمولاً مؤلفان در متن اعمال می‌کنند و همراه با حک و اصلاح در متن و حاشیه است، اثری دیده نمی‌شود. بلکه برعکس اصلاحات و حاشیه‌نویسیها به صورت متعارف است و نشان می‌دهد شخصی کتاب را در مجلس درس خوانده باشد.

۱. برای تصاویر این نه برگ رک: عمادی ۱۳۹۱: ۱۳۱-۱۳۹.

۲. البته در بیشتر نسخه‌های شرح فصوص الحکم انجامه مؤلف ذکر نشده است از جمله نسخه‌های کتابخانه ایاصوفیا، ش ۱۹۰۰ و ۱۹۰۱؛ کتابخانه نافذ پاشا، ش ۵۳۹؛ کتابخانه نورعثمانیه، ش ۲۴۶۳؛ کتابخانه مجلس، ش ۱۴۳۲ و ۱۰۴۵۶ و ۱۰۲۷۶؛ مدرسه مروی، ش ۶۴۶.

۳. به این صورت: «شرح الکاشانی للفصوص بخطه الشریف قدس الله تعالی سزهما (کذا)».

دیگران که ابن فوطی زیبایی خط کاشانی راستوده است^۱ اما این نسخه چندان هم زیبانویس نیست و حتی خط در بعضی از اوراق سریع و قلم انداز است.

خط آن نیز تفاوت‌های جدی با دستخط شناخته شده و قطعی کاشانی دارد. این دستخط مربوط به نسخه‌ای از حل مشکلات الاشارات والتنبیهات اثر خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ق) است که احتمالاً آن را در ایام جوانی و زمانی که هنوز از علوم رسمی روی گردان نشده بود، کتابت کرده است. این نسخه بعداً به دست شمس الدین امیر^۲، افتاد و او به یحیی بن احمد طوسی کاشانی دستور داد تا چهار جزو وسط کتاب را که افتاده بود بازتحریر کند و در جای خود بیفزاید. او نیز این کار را در ۷۴۳ق در خانقاه رشیدالدین فضل‌الله همدانی در یزد به انجام رسانید (کتابخانه مرعشی، ش ۶۷۲۰).^۳ خط این نسخه کاملاً با توصیفات ابن فوطی از خط کاشانی سازگاری دارد.

۱. «رأیت من رسائله فی خدمة الصدر السعید الشهید زین الدین الماستری بخطه اللائق الملیح الفائق الصحیح». ابن فوطی، ۱۳۷۴، ۱۸۱: ۴.

۲. بنا بر فرمانی مذکور در کتاب دستور الکاتب شغل او: «باجداری (جمع کردن باج) و تنغاولی (معبرداری) و راهداری» و مقابله با حرامیان و دزدان راه بوده است که «از قدیم باز مباشرین کارست و با وجود او حرامیان و ققطاع طریق را قدرت تعرض ابناء سبیل نبوده» (محمد بن هندوشاه نخجوانی ۱۹۶۴م، ۲: ۱۶۵-۱۶۷). متأسفانه فرمان نقل شده بدون تاریخ و بدون ذکر حدود مأموریت اوست، از این رو اطلاع بیشتری درباره او به دست نیامد.

نام او در نسخه مرعشی و نیز متن دستور الکاتب به صورت مشخص و واضح با پسوند «ه» نوشته شده است. ابوالعلاء سودآور کلمه امیر (امیر + پسوند «ه») را لقب حکام محلی گیلان دانسته و با ذکر شواهد متعدد نشان داده است که استعمال این کلمه برای فرمانروایان گیلان تا زمان صفویه مرسوم بوده است (سودآور، ۱۳۷۵: ۸۸-۹۰). اما با توجه به کاربردهای این کلمه در دیگر متون نظیر صفوة الصفاء (تألیف در ۷۵۹ق در اردبیل، ابن بزادبیلی، ۱۳۷۶: ۲۹۷، ۷۷۳، ۱۰۵۵) و اسناد مربوط به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی (شیخ‌الحکمایی ۱۳۸۷: ۳۲، ۱۴۱. مربوط به سالهای ۷۰۹ و ۷۴۸ق) می‌توان علاوه کرد که این لقب در آذربایجان نیز رواج داشته است. بنا بر گفته علی اشرف صادقی پسوند «ه» در کلمات امیر و پیره و نظایر آنها در آن منطقه معنای تحبیبی داشته است (صادقی، ۱۳۸۷: ۲۷۹).

۳. برای مشخصات این نسخه رک: حسینی، ۲۷۷: ۱۷ و تصاویر پایان کتاب. نسخه خط مؤلف شرح منازل السائرین کاشانی در کتابخانه ملا محمد مهدی نراقی موجود بوده و گفته شده اکنون هم در یکی از روستاهای کاشان نگهداری می‌شود (آشتیانی ۱۳۷۵: پنج)، ولی عجله به آن نسخه دسترسی نداریم و اطلاعات بیشتری درباره آن نمی‌دانیم.

همچنین بعضی سهوالقلمها مانند افتادن کلمه «بن» در انجامه بین اسامی نیاکان کاشانی، احمد و ابی الفضائل، مؤید دیگری است بر خط مؤلف نبودن این نسخه.^۱

براساس نسخه دیگری که از شرح فصوص سراغ داریم، کاشانی کتاب خود را در خانقاه ربع رشیدی درس گفته است و یکی از حاضران در حلقه درس او در همان جا نسخه‌ای از کتاب را در پنجشنبه ۱۸ شوال ۷۳۱ ق استنساخ کرده است:

وقد اتفق الفراغ من تنمیقه بعون الله تعالى وتوفیقه حين ختمت القراءة على شارحه مد الله ظله فی خلق دراسة اصحابه كالنجوم الزاهرة، المقتبسین من انواره الباهرة، المستفیدین من انفاسه الطاهرة، متعمهم الله بطول حیوته وافاض علينا وعليهم برکات ذاته، وذلك ضحوة يوم الخميس الثامن عشر من شوال لسنة احدى وثلاثین وسبع مائة على يد صاحبه الفقیر محمد بن محمود بن نجیب الخیر برتی اصلح الله شأنه وصانه عما شانه فی الخانقاه المذكور والحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین.

این نسخه فراهم شده در مجلس درس کاشانی، هم‌اکنون به شماره ۵۷۰۵ در کتابخانه موزه قونیه نگهداری می‌شود.^۲

قرائت و کتابت کتاب، کوتاه مدتی پس از نگارش، نشان می‌دهد شرح فصوص کاشانی، دستگرد خانقاهیان ربع رشیدی شده بود. کاتب این نسخه، محمد بن محمود بن نجیب خیر برتی، یکی از آن خانقاه‌نشینان ربع رشیدی بوده است و علاقه‌مند به کتابت کتابهای عرفانی. از اوسه کتاب صوفیانه در دست است که در سالهای ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ در خانقاه ربع رشیدی کتابت شده است که از میان آنها دو نسخه مربوط

۱. در نمونه دستخطی که از عبدالعزیز بن ابی‌الغنائم بن احمد بن ابی‌الفضائل، برادر عبدالرزاق کاشانی، در دست داریم، او هم در برشمردن نام نیاکانش بین دو نام احمد و ابی‌الفضائل کلمه «بن» را به روشنی نوشته است (مجموعه ش ۱۵۵۶ کتابخانه ملی، کتابت شده در ۶۹۳ ق در مدرسه مستنصریه بغداد). رک: انوار، ۱۳۵۸، ۱۰: ۷۷-۸۰. همچنین در یادداشت یکی از نوادگان کاشانی در آن نسخه (گ ۱۴۱ پ) که نام نیاکانش را به دقت تا ابوذری غفاری ثبت کرده به همان صورت مطلب درج شده است.

2. Gölpinarlı, 1972, III : 347-348.

به تألیفات عبدالرزاق کاشانی است.^۱ با توجه به اقامت چند ساله محمد خیربختی در خانقاه ربع، دور نیست او یکی از ده صوفی‌ای باشد که بنا بروقفنامه ساکن خانقاه ربع بودند و هر سال صد و پنج دینار نقد رایج تبریز مشاھر^۲ و هر روز ۱۵ من نان گندمین میاومه^۳ می‌گرفتند.^۴

بنا به تصریح داود بن محمود قیصری (۷۵۱ق) در مقدمه شرحش بر فصوص الحکم، او این کتاب را همراه با جمعی دیگر در خدمت کاشانی خوانده بود.^۵ افزون بر آن می‌دانیم که اثر دیگر کاشانی، تأویلات القرآن، را هم نزد او آموخته بود و بعد از خواندن این کتاب به دستور کاشانی رساله‌ای در تأویل بسم الله الرحمن الرحیم نوشت و در آن به ایرادها و طعنه‌هایی پاسخ داد که در این موضوع بر کاشانی گرفته بودند.^۶ از تعبیرات بلند قیصری در این دو کتاب درباره کاشانی چنین برمی‌آید که کاشانی بر او سمت ارشاد و قطبیت داشته است. متأسفانه جزئیات زندگی قیصری مشخص نیست و از جمله تاریخ و مکان درس آموزی او نزد کاشانی ثبت نشده است. اما می‌دانیم که قیصری شرح فصوص الحکم خود را به خواجه غیاث الدین محمد وزیر (وزارت: ۷۲۴-۷۳۶ق)، فرزند خواجه رشیدالدین فضل‌الله و متولی ربع رشیدی، تقدیم کرده بود و نیز می‌دانیم که موارد زیادی از شرح او مأخوذ از شرح کاشانی است.^۷ بنابراین تاریخ تألیف کتاب قیصری بین سالهای ۷۳۰ (سال تألیف شرح فصوص کاشانی) و ۷۳۶ق (سال کشته شدن غیاث‌الدین محمد) محدود می‌شود. از سوی دیگر احتمال دیدار قیصری با کاشانی در جایی دیگر به جز تبریز بعید می‌نماید؛ زیرا از حضور قیصری تنها در منطقه

۱. کهنترین آنها همین نسخه شرح فصوص الحکم است. دیگری حقائق التأویل کاشانی در چهارشنبه ۲۶ صفر ۷۳۲ق که مشخصاتش گذشت و سرآخر لباب القوت من خزانه الملکوت در ۲۲ ربیع الآخر ۷۳۳ق که پس از این معرفی می‌شود.

۲. مشاھر: در اصل به معنای حقوق و مستمری ماهیانه ولی این جا سالیانه معنا می‌دهد.

۳. میاومه: حقوق و مستمری روزانه؛ مزد روزانه.

۴. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۳۸.

۵. قیصری رومی، ۱۳۷۵: ۴.

۶. قیصری، تأویل البسملة، نسخه کتابخانه مجلس، ش ۹ / ۱۴۰۵، ص ۷۲.

۷. آشتیانی، سید جلال الدین، ۱۳۷۰: ۵۹.

محل تولدش و مصر آگاهی داریم و می دانیم که کاشانی به این دو ناحیه سفر نکرده است. لذا با در نظر گرفتن این موارد احتمال می دهیم مجلس درسی که قیصری به آن اشاره کرده است، همین مجالس برپاشده در خانقاه ربع رشیدی باشد و قیصری یا در همین دوره خاتمه یافته در شوال ۷۳۱ یا در دوره ای دیگر فصوص الحکم را بر کاشانی خوانده باشد و آن گاه به تحریر گزارش خود از این کتاب دست یازیده باشد.^۱

رابطه عبدالرزاق کاشانی با ربع رشیدی نیز جالب و قابل تأمل است. اگر تا چندی پیش اصل سفر او به تبریز محل مناقشه بود،^۲ امروز بر اساس نسخه های نویافته متعدد می دانیم که کاشانی دست کم میان سالهای ۷۲۷-۷۳۱ ق^۳ مقیم خانقاه ربع رشیدی بوده و به جز تشکیل حلقه درس، در این مدت سه کتاب هم نوشته است: حقائق التأویل فی دقائق التنزیل (۷۲۷-۷۲۹ ق)، شرح فصوص الحکم (۷۳۰ ق) و شرح منازل السائرین (دوشنبه ۲۰ رجب ۷۳۱ ق) که دو کتاب از آنها نیز به غیاث الدین محمد وزیر پسر خواجه رشیدالدین فضل الله تقدیم شده است.^۴

با توجه به طول اقامت کاشانی در خانقاه ربع رشیدی (دست کم پنج سال) و گذراندن اوقات به تألیف و تدریس در آن جا، به نظر می رسد او در آن سالها «شیخ»

۱. کسانی بدون هیچ قرینه ای محل تلمذ و تعلم قیصری نزد عبدالرزاق کاشانی را در کاشان دانسته اند. رک: هاشمی علیا ۱۳۹۳: دوازده.

۲. هادی زاده، مجید، ۱۳۷۹: ۸۸-۹۰.

۳. احتمالاً تا ۲۶ صفر ۷۳۲ ق. زیرا در این تاریخ کاتب نسخه حقائق التأویل که مشخصاتش گذشت (محمود پاشا، ش ۱۸) در انجامه نسخه دعا کرده است که سایه مؤلف مستدام باشد. او نسخه خود را در خانقاه ربع رشیدی از روی خط مؤلف کتابت کرده بود.

۴. اگر بپذیریم که منظور کاشانی از «خواجه جهان» در نامه اش به علاء الدوله سمنانی، غیاث الدین وزیر باشد، این ارتباط بهانه و مجالی برای طعن و بدگویی بعضی در حق کاشانی بوده است: «و این ضعیف در آن مدت که صحبت با خواجه جهان، عزت انصار دولته، می داشت، هر چند بعضی طعن می زدند، حق علیم است که بدین سبب بود که در استعداد او معنی یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار می یافت، و اعتقاد کلی بر آن داشت که او به سخن مخالفان از حق برنگردد». رک: هادی زاده، مجید، ۱۳۷۹: ۸۸ و ۴۲۶.

در روایات الجنان و جنات الجنان ۱: ۵۱۵ نیز به رابطه جمعی از مشایخ صوفیه، از جمله عبدالرزاق کاشانی، با غیاث الدین اشاره شده است.

خانقاه رشیدی بود. شیخ خانقاه بنا بروقفنامه «به وظایف شیخوخیت و ارشاد مریدان مجاور و ملازمت طاعات قیام» می‌کرد و ده صوفی زیر نظر او تربیت می‌شدند. او برای انجام این خدمت سالیانه مبلغ سیصد دینار نقد و هر روز ده من نان گندمین می‌گرفت.^۱ برای اهمیت مقام شیخ در مجموعه تشکیلات ربع باید بدانیم که در میان حدود سیصد نفر ساکنان و مقیمان ربع رشیدی تنها حقوق دو نفر بیشتر از شیخ خانقاه بود (یکی از دو مدرس و طبیب ربع).

۸. لباب القوت من خزانه الملکوت تألیف عزالدین محمود بن علی بن محمد

کاشانی (قرن ۸).^۲

مختصر و تهذیب قوت القلوب من معاملة المحبوب ابوطالب محمد بن علی مکی (۳۸۶ق) است همراه با اضافاتی از احياء علوم الدين و عوارف المعارف.

این کتاب تاکنون منتشر نشده و مرحوم همایی هم در مقدمه اثر دیگر مؤلف، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به آن اشاره نکرده است.^۳

کتاب در دو قاعده و چهار رکن و چهار باب و شصت و چهار فصل تدوین شده است، بدین تفصیل:

القاعدة الاولى: فی المبانی، وهی مشتملة علی رکنین:

الرکن الاول: فی العلوم، وفیه بابان:

الباب الاول: فی العلوم الظاهرة، وفیه عشرة فصول:

الفصل الاول: فی بیان العلم وطرقه وتقسیماته.

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۳۷-۱۳۸.

۲. ذکرنام مؤلف در کشف الظنون اشتباهاتی دارد (حاجی خلیفه، ۲: ۱۵۴۲) اما در ایضاح المکنون به درستی آمده است (بغدادی، ۲: ۳۹۹).

۳. از این کتاب چهار نسخه دیگر می‌شناسم: کتابخانه عاطف افندی، ش ۱۴۸۴، مورخ ۹ ربیع‌الثانی ۷۲۴ق که نام کاتبش سترده شده است؛ کتابخانه شرق شناسی سنت پترزبورگ روسیه، ش ۹۴۷، مورخ ذیحجه ۷۴۳ق و میکروفیلم آن در دانشگاه تهران، ش ۴۱۹۸؛ کتابخانه ولی‌الدین افندی، ش ۱۷۶۹؛ و نسخه‌ای در یک مجموعه شخصی در قم از قرن هشتم هجری.

الفصل الثانى: فى العلم الذى هو فضيلة.

الفصل الثالث: فى العلم الذى هو فريضة.

الفصل الرابع: فى الفرق بين العلم الظاهر والباطن واربابهما.

الفصل الخامس: فى تخلف الخلف عن السلف فى العلم بالله.

الفصل السادس: فى الفرق بين المذكر والقاص.

الفصل السابع: فى تفصيل العلم وما احدثوا من العلوم وغيرها.

الفصل الثامن: فى تفضيل علم الايمان على ساير العلوم.

الفصل التاسع: فى علم القرآن وما يتعلق به.

الفصل العاشر: فى علم الاخبار والآثار.

الباب الثانى: فى العلوم الباطنة، وفيه خمسة فصول:

الفصل الاول: فى معرفة الخواطر وتفصيلها.

الفصل الثانى: فى معرفة الروح والنفس والقلب والعقل.

الفصل الثالث: فى معرفة صفات النفس.

الفصل الرابع: فى معرفة ما يملك به العبد نفسه من المحاسبة والمراقبة والمشاهدة.

الفصل الخامس: فى معرفة ما يصير به البدل بدلاً.

الركن الثانى: فى الاعمال، وفيه بابان:

الباب الاول: فى العبادات، وفيه اثنا عشر فصلاً:

الفصل الاول: فى معنى العمل وما يصح به من الايمان.

الفصل الثانى: فى كيفية الارتباط بين الايمان والاسلام وان الاستثناء لا يقدر فى الايمان.

الفصل الثالث: فى النية والاخلاص.

الفصل الرابع: فى الشهادة التى هى اول مبانى الاسلام الخمسة.

الفصل الخامس: فص الصلوة ومتعلقاتها.

الفصل السادس: فى معرفة الاوقات.

الفصل السابع: فى فضيلة يوم الجمعة وما يستحب فيه من الاعمال.

الفصل الثامن: فی الاوراد.

الفصل التاسع: فی الادعية.

الفصل العاشر: فی الزکوة واحکامها.

الفصل الحادی عشر: فی الصوم وآدابه.

الفصل الثانی عشر: فی الحج واحکامه.

الباب الثانی: فی العبادات، وهی علی ضربین:

ضرب يتعلق بمصالح النفس واحوال الجسد، وفيه عشرة فصول:

الفصل الاول: فی الاكل وآدابه وسننه.

الفصل الثانی: فی ذکر ما يتعلق بالاكل من المصالح والمفاسد.

الفصل الثالث: فی تفصيل الحلال والحرام والشبهة ومثاراتها.

الفصل الرابع: فی تمثيل الحلال والحرام والشبهة وطريق الورعين منها.

الفصل الخامس: فی مکاسب التجار والصنّاع.

الفصل السادس: فی السفر والمقام وآدابهما.

الفصل السابع: فی التأهل والتجرد وآدابهما.

الفصل الثامن: فی التسبیب والاخذ من الفتوح.

الفصل التاسع: فی النوم واليقظة.

الفصل العاشر: فی احوال الجسد من السنن والبدع.

وضرب يتعلق بمعاشرة الناس، وفيه سبعة فصول:

الفصل الاول: فی الصحبة والعزلة.

الفصل الثانی: فی آداب الصحبة والاخوة.

الفصل الثالث: فی رعاية حقوق المسلمين.

الفصل الرابع: فی محاسن الاخلاق.

الفصل الخامس: فی الامر بالمعروف والنهي عن المنکر.

الفصل السادس: فی السماع وتحليله وتحريمه.

الفصل السابع: في مواجيد اهل السماع وآدابهم.

القاعدة الثانية: في المقاصد، وهي مشتملة على ركنين ايضاً:

الركن الاول: في المقامات، وفيه عشرة فصول:

الفصل الاول: في معنى المقام والفرق بينه وبين الحال.

الفصل الثاني: في التوبة.

الفصل الثالث: في الصبر.

الفصل الرابع: في الشكر.

الفصل الخامس: في الفقر.

الفصل السادس: في الزهد.

الفصل السابع: في الخوف.

الفصل الثامن: في الرجاء.

الفصل التاسع: في التوكل.

الفصل العاشر: في الرضا.

الركن الثاني: في الاحوال، وفيه عشرة فصول:

الفصل الاول: في المحبة.

الفصل الثاني: في وصف المحبوبين.

الفصل الثالث: في الشوق.

الفصل الرابع: في القرب.

الفصل الخامس: في الحياء.

الفصل السادس: في الانس والهيبة.

الفصل السابع: في القبض والبسط.

الفصل الثامن: في الفناء والبقاء.

الفصل التاسع: في الوصول.

الفصل العاشر: في الولاية والنبوة.

تألیف شده به مدت ده ماه از دهه اول رجب ۷۱۸ ق تا دهه اول ماه جمادی الاول سال بعد که مؤلف در تمام این مدت در مسجد مصری اصفهان معتکف بود.

محمد بن محمود بن نجیب خیریرتی کتابت نسخه‌ای از این کتاب را در ۲۲ ربیع الآخر ۷۳۳ ق در خانقاه مبارک بناشده در ربع رشیدی در حومه شهر تبریز به پایان رساند. مادر نسخه او از روی نسخه اصل نوشته و بر مؤلف قرائت شده بود: «کتاب من نسخة التی نقلت عن الاصل و قرئت علی مصنفها رحمه الله». از این دعای کاتب برای مؤلف برمی آید که او در زمان کتابت نسخه زنده نبوده است.

درباره تاریخ وفات محمود کاشانی دو قول گفته شده است: حمد مستوفی در تاریخ گزیده وفات او را در عهد ابقای خان یعنی بین سالهای ۶۶۳-۶۸۰ ق دانسته است^۱ و محمد صادق مینای اصفهانی (۱۰۱۸-۱۰۶۱ ق) در کتاب شاهد صادق در سال ۷۳۵ ق^۲. با توجه به توضیحات جلال الدین همایی در خصوص مشایخ کاشانی، سخن حمد مستوفی درباره وفات او در زمان ابقای خان درست نیست^۳ و از نص صریح انجامه این نسخه نیز مشخص می شود که تاریخ ذکر شده در شاهد صادق اشتباه است.

این نسخه به شماره ۳۸۲ در کتابخانه هدایی افندی استانبول نگهداری می شود.

۹. **تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية** نوشته قطب الدین رازی (۷۶۶ ق) که تألیف کتاب را به غیاث الدین محمد وزیر اهدا کرده بود. این کتاب منطقی برای مدتها متن درسی حوزه های علمیه بود.

کتابت این نسخه پنج سال بعد از تألیف کتاب در اوائل جمادی الثانی ۷۲۹ ق، در روز یکشنبه ۲۰ صفر ۷۳۴ ق به خط محمد بن جمال لاهجانی در ربع رشیدی به اتمام رسیده است.

در صفحه عنوان این نسخه یادداشت خریداری آن در دارالسلطنه قسطنطنیه از

۱. حمد مستوفی قزوینی، ۱۳۹۴، ۲: ۷۱۷.

۲. اقبال، ۱۳۲۵: ۳۲. در بیشتر منابع و کتابشناسیها این تاریخ برای سال درگذشت عزالدین محمود کاشانی ثبت شده که منبع همه آنها همین کتاب شاهد صادق، تألیف حدود ۱۰۵۶ ق، است.

۳. همایی، جلال الدین، ۱۳۸۸: ۱۳.

مصطفی بن محمود قاضی در دوران سلطان مراد چهارم عثمانی (حک ۱۰۳۲-۱۰۴۹ق) دیده می شود که نشان می دهد نسخه دست کم از آن تاریخ در استانبول بوده است. شامل ۱۱۱ برگ ۲۴ سطری. موجود در کتابخانه دانشگاه استانبول، ش A 3156.

۱۰. شرح القانون تألیف علی بن ابی الحزم قرشی، ابن نفیس (۶۰۷-۶۸۷ق)

ابن نفیس سه گزارش بر کتاب قانون ابن سینا نوشته است: گزارشی مختصر با نام الموجز که بسیار رواج یافت تا جایی که افزون بر آن نوشته اند. گزارش بخش تشریح قانون که کتاب اول تا سوم قانون را در بر می گیرد و احتمالاً از نخستین آثار ابن نفیس است. و گزارش مفصل که شامل چهار بخش اصلی است: شرح کلیات، شرح داروهای مفرد و مرکب، شرح امراض اعضا، و شرح امراضی که مربوط به عضو خاصی نیستند.^۱ این نسخه جلد سوم همین گزارش مفصل است که در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۵۱۱، نگهداری می شود^۲ و کتابتش در جمعه ۷ محرم ۷۳۷ ق در خانقاه ربع رشیدی به پایان رسیده است.

کاتب با آن که انجامه تقریباً مفصلی نوشته اما از خود نام نبرده است. استفاده از کلمه «شهید» و طلب رحمت و آمرزش برای خواجه رشیدالدین در انجامه جالب است: تم الكتاب المعروف بالقانون للشيخ الرئيس ابي علي الحسين بن سينا البخاري قدس الله روحه بشرح الامام الفاضل علاء الدين ابي الحسن علي بن ابي الحزم المكي القرشي المعروف بابن النفيس تغمده الله برحمته وغفر له ولكاتبه ولقاريه ولجميع المسلمين في يوم الجمعة السابع من محرم الحرام من شهر سنة سبع وثلاثين وسبعمائة بالخانقاه المباركة التي عمرها المرحوم الشهيد خواجه رشيد الملة والدين رحمة الله عليه بالربع الرشیدی بظاهر تبریز حمیت عن الآفات وجميع بلاد المسلمين آمین. رب اتمم بالخير بفضلک.

۱. سجادی، ۱۳۷۲: ۵۴-۵۵.

۲. این نسخه به اختصار و بدون اشاره به محل کتابت در جلد اول فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی معرفی شده است. رک: اعتصامی، یوسف ۱۳۱۱: ۲۹۹-۳۰۰.

صفحه عنوان نسخه حاوی چند یادداشت مهم است. اگر از نام کتاب و مؤلف بگذریم که به خط جلی و زیبا در وسط صفحه جای گرفته، سه عرضدید این صفحه حائز اهمیت فراوان است. این عرضها مربوط به کتابخانه سلطنتی صفویه در اصفهان است که نشان می‌دهد این نسخه حداقل در سالهای ۱۱۰۵ و ۱۱۱۵ و ۱۱۲۷ ق در آن کتابخانه بوده است. نخستین و مفصلترین آنها مربوط به دوران ولایتعهدی شاه سلطان حسین صفوی (حک: ۱۱۰۵-۱۱۳۵ ق) است که به این صورت کتاب را معرفی کرده است: «شرح قانون قرشی، جلد ثالث، قطع بزرگ، کاغذ سمرقندی، جلد تیماج ترنجدار، به تاریخ ۱۹ شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۰۵ تخاقوی ثیل داخل عرض شد». با مهر هشت‌گوش آن شاه به سجع: «حسین از غلامی شاه نجف / رسید از سلیمان به عزو شرف ۱۰۹۷» زیر آن.

دو عرضدید دیگر در تاریخهای ۵ ربیع الثانی ۱۱۱۵ با مهر مستطیل: «الواثق بالله المعبود عبده محمود ۱۱۱۵»^۱ و ۱۵ شوال ۱۱۲۷ با مهر بیضوی: «نبرد التجا بغیر علی رجب علی ۱۱۰۲» است.

این نسخه ۲۳۸ برگ دارد و در هر صفحه آن ۳۳ سطر نوشته شده است. اندازه نسخه ۳۸×۲۶ سانتیمتر است.

احتمالاً به دلیل ناقص بودن نسخه اصل کاتب، صفحات یا بخشهایی از بعضی صفحات نسخه سفید مانده است (گ ۶۱ پ، ۶۷ پ، ۷۳ پ، ۷۴ پ، ۷۵ ر، ۹۵ پ، ۹۶ ر، ۲۰۲ ر، ۲۰۲ پ، ۲۱۲ ر، ۲۱۸ پ، ۲۲۰ ر، ۲۲۰ پ، ۲۲۱ ر، ۲۲۲ ر، ۲۲۶ ر، ۲۳۲ پ، ۲۳۳ پ). کاتب امید می‌برده است تا زمانی بعدتر این نقصانها را جبران کند اما موفق به تکمیل آنها نشده است.^۲

۱. چون این عرض در لبه ورق آغاز نسخه نوشته شده بود دست‌نویس و کمرنگ شده است اما با توجه به نسخه‌های متعدد دیگری که از خزانه صفویه باقی مانده و این عرض و مهر را دارند، تاریخ عرض و مهر آن مشخص شد.

۲. گفتنی است نسخه شرح القانون کتابخانه ملی (ش ۱۱۲۶) از روی همین نسخه کتابت شده است. زیرا در آن نسخه نیز مانند نسخه مجلس دقیقاً همان بخشهای نانوشته، ناقص است و کاتب به اندازه نسخه مجلس برای تکمیل مطالب در صفحات فضای خالی گذاشته است. نیز نام کتاب

پس از مقابله و بررسی دقیق مشخص شد که جلد اول این کتاب همان نسخه‌ای است که به شماره ۵۱۰۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود.^۱

کاتب در انجنامه آن نسخه نیز از خود نامی به میان نیاورده است هر چند تاریخ کتابت (اواخر رمضان ۷۳۵ ق)^۲ و محل کتابت را ذکر کرده است. همچون مجلد سوم، در صفحه عنوان آن نسخه نیز به خط ثلث جلی نام کتاب و مؤلف نقش بسته است. جالب‌تر از همه آن که مجلد اول نیز در کتابخانه سلطنتی صفویه نگهداری می‌شده است اما حدود یک قرن قبل از جلد سوم از آن جا بیرون آمده است. در سال ۱۰۱۷ ق شاه عباس صفوی (حک: ۹۹۵-۱۰۳۸ ق) این نسخه را بر آستان مقدس رضوی وقف کرد.^۳ وقفنامه او پشت صفحه اول نوشته شده است اما مشخص نیست با آن که نسخه

→ و مؤلف روی صفحه عنوان نسخه ملی با همان خط و نوع تحریر نسخه مجلس و با همان عبارات معرفی کتاب در صفحه عنوان آن نسخه نوشته شده است. نسخه ملی در قرن هشتم هجری به خط دو نفر کتابت شده است: محمد بن محمد بن محمد دیباج نوری (۸۵ ر) و شمس بن نجم الدین (۲۸۴ ر) و بر اساس قسمت‌های نانوشته هر دو بخش نسخه مشخص می‌شود مصدر هر دوی آنها نسخه مجلس است. متأسفانه نمی‌دانیم این کاتبان، نسخه مجلس را کجا دیده بودند تا سرگذشت یکی از نسخه‌های کتابت شده در ربع رشیدی و سیر مهاجرت آن تا دربار صفویه بهتر مشخص شود. ۱. برای مشخصات این نسخه رک: عرفانیان، ۱۳۸۰: ۲۹۷-۳۰۰ و سه تصویر آن در آخر کتاب. این نسخه پیشتر در شمار نسخه‌های کتابت شده در ربع رشیدی معرفی شده بود. رک: پاورقی آغاز مقاله. در فهرستی که در زمان تولیت عضدالملک در سال ۱۲۷۲ ق برای کتابخانه آستان قدس رضوی تهیه شده بود، این نسخه با اشتباه در نام مؤلف چنین معرفی شده است: «شرح قانون علاءالدین قزوینی، قطع رحلی بزرگ، خط نسخ، عربی، ۳۳ سطری، کاغذ نباتی دولت‌آبادی، جلد مقوی تیماج مشکی ضربی زده به طلا، بی شیرازه، واقف شاه عباس». رک: «کتابچه کلام الله و کتب کتابخانه آستان قدس رضوی»، ص ۷۶۵.

۲. البته در آن نسخه کلمه «سبعماية» سهواً از قلم کاتب افتاده است: «واتفق الفراغ من نقله فی اواخر شهر رمضان المبارك سنة خمس و ثلثین هجرية بالخانقاه المعمورة بالربع الرشیدی تغمده الله بانها بالمغفرة والرضوان ورزقه اعالی درجات الجنان بمنه وفضله وسعة جوده آمین. رب اхتم بالخیر بفضلک».

۳. به گفته اسکندربیگ منشی، شاه عباس صفوی «مصاحف و کتب عربی و علمی از فقه و تفسیر و حدیث و امثال ذلک» موجود در کتابخانه سلطنتی را بر آستان مقدس امام رضاع و «آنچه کتب فارسی از تواریخ و دواوین و مصنفات اهل عجم» بود بر بقعه شیخ صفی اردبیلی وقف کرد. ترکمان، اسکندربیگ، ۱۳۸۲، ۲: ۷۶۱.

هم‌اکنون هم در همان مکان نگهداری می‌شود چرا يك و نیم سطر از انتهای وقفنامه و نیز کلمات آخر سه سطر نخستش تراشیده شده است. با این همه متن وقفنامه شاه عباس در نسخه‌هایی که بر حرم مشهد وقف کرد یکسان است و با توجه به آن نسخه‌ها و وقفنامه آنها، مطلبی از وقفنامه مبهم باقی نمی‌ماند.

هو

وقف نمود این کتاب را کلب آستانه علی بن ابی طالب - علیه السلام - عباس الصفوی بر آستانه مقدسه رضویه - علی صاحبها الف التحیه - که هر که خواهد بخواند و ثواب آن را به روح پرفتوح پادشاه جنت مکان فردوس آشیان شاه طهماسب - انار الله برهانه - قربت فرمودند مشروط آن که از آن مکان بیرون نبرند و هر که بیرون برد، شریک خون امام حسین - علیه السلام - بوده باشد. سنه ۱۰۱۷. مهر مدوژ: «وقف آستانه مقدسه رضیه رضویه ۱۰۱۷» بالای وقفنامه و در صفحات چندی از نسخه کوفته شده است.

این نسخه ۲۷۰ برگ ۳۳ سطری دارد و اندازه آن ۲۵ × ۳۶ سانتیمتر است که کاملاً مشابه جلد سوم آن در کتابخانه مجلس است.

بنابراین آن‌گونه که گذشت جلد اول شرح القانون در سال ۱۰۱۷ق از کتابخانه سلطنتی صفوی خارج شد و به مشهد رفت اما جلد سوم در آن جا باقی ماند و در سالهای ۱۱۰۵-۱۱۲۷ق عرض دیده شد و مورد بررسی قرار گرفت. تصور این که دو مجلد کتاب پس از نزدیک به صد سال وارد کتابخانه صفویه شده باشند، دور از ذهن است. اما می‌توان تصور کرد آن کتابخانه پیش از عرض دید و بررسی نسخه‌ها چندان منظم نبوده و احتمالاً مجلدات مختلف يك کتاب در کنار هم نگهداری نمی‌شدند، و این البته تصویری دور از واقعیت نیست و قرآینی چند بر آن گواهی می‌دهد.^۱ لذا هنگامی که

۱. نمونه دیگری از این جدا افتادگی کتابها در کتابخانه صفویه دو نسخه از حقائق التأویل فی دقائق التنزیل کاشانی متعلق به آن جا است. اکنون مجلدات ربع اول و دوم از یک دوره این کتاب در دست است که در ۷۳۴ق به خط ابی البرکات بن محمد بن حسن بن محمد واعظ کتابت شده‌اند (نسخه ربع اول در کتابخانه مرعشی، ش ۱۳۰۸۸ و ربع دوم در کتابخانه آستان قدس،

شاه عباس تصمیم گرفت بخشی از کتابهای خزانه خود را وقف حرم مشهد کند تنها یکی از مجلدات شرح قانون را به آن جا فرستاد و مجلد دیگر در گوشه‌ای از خزانه دور از چشم پنهان ماند. دلیل دیگر بر آن که هر دو مجلد شرح قانون، و به احتمال فراوان جلد دوم این دوره که اکنون از وجود آن اطلاعی نداریم، در نقل و انتقالات همراه هم بوده‌اند، تملك بدخط عبدالحسن مشتهربه صدرالدین (؟) است که در حاشیه صفحه عنوان هر دو جلد کتاب نوشته شده است. او بعدتر یادداشتی زیر تملك خود افزوده و کتاب را به فرزندش هدیه داده است. این یادداشت هدیه نیز در هر دو نسخه موجود است.

→ ش ۱۲۷۱ نگهداری می‌شود) و بنا بر قاعده باید در کتابخانه کنار هم نگهداری می‌شدند. اما تفاوت چند روزه در تاریخهای عرض روی آنها به روشنی نشان می‌دهد که برخلاف این تصور دو مجلد کتاب و احتمالاً دیگر مجلدات آن در کتابخانه با فاصله بودند. ربع اول در ۲۲ ربیع الاول ۱۱۰۵ ق عرض دیده شده بود ولی ربع دوم بیست روز بعد از این تاریخ در ۱۲ ربیع الثانی ۱۱۰۵ ق. همچنین ربع اول در ۲ صفر ۱۱۱۵ ق و ۲۰ ذی‌قعدة ۱۱۲۷ ق و ربع دوم ۴ صفر ۱۱۰۵ ق و ۲۲ ذی‌قعدة ۱۱۲۷ ق. قاعده اگر مجلدات حقائق التأویل در کتابخانه صفویان در یک مکان بودند تاریخ عرض آنها در کتابخانه نمی‌توانست با فاصله چند روزه باشد. حتی اگر این تفاوت روزها را به نحوی توجیه کنیم و مثلاً دلیل آن را توقف عرض دید نسخه‌ها در فاصله رؤیت دو مجلد کتاب بدانیم، باز هم سرنوشت متفاوت دو نسخه ما را به همین نتیجه می‌رساند. نسخه ربع اول عرض دیگری به تاریخ ۶ ربیع الثانی ۱۱۳۴ ق دارد که در ربع دوم دیده نمی‌شود. این مجلد چندی بعد به طریقی که نمی‌دانیم از کتابخانه صفویه خارج شده و در رمضان ۱۱۵۵ ق در تملك شخصی به نام محمد بن عبدالغنی حسینی مشهور به حسن قرار گرفت اما نادر شاه در ۱۱۴۵ ق ربع دوم کتاب را همراه با ۷۰۰ مجلد دیگر بر کتابخانه آستان قدس رضوی وقف کرد که تا امروز نیز در همان مکان نگهداری می‌شود.

همچنین افرادی که در قرن یازدهم هجری کتابخانه صفویان را دیده بودند آن را آشفته و بدون نظم و ترتیب توصیف کرده‌اند. رافائل دومان، کشیش فرانسوی، که در سال ۱۶۴۷ م / ۱۰۵۷ ق به اصفهان سفر کرد و قریب به پنجاه سال یعنی تا پایان عمر، در آن جا ماند، درباره کتابخانه دربار می‌نویسد: «در تشکیلات دربار هیچ نظمی نیست و به همین ترتیب کتابهای شاه در جایی که کتابخانه نام دارد، بدون نظم و ترتیب درون صندوقها ریخته شده‌اند و در هیچ قفسه‌ای بر حسب هیچ نظمی جای ندارند» (بروجردی، آزاد ۱۳۷۵: ۴۰۱) و نظیر آن را شاردن در سفرنامه خود تکرار کرده است که: «اتاق کتابخانه کوچک است و برای این کار هیچ مناسب نیست... کتابها نسبت به طول و عرض و حجمشان، بدون توجه به موضوع و محتویات روی هم چیده شده‌اند» (شاردن ۱۳۷۴: ۴). شاردن در خلال سالهای ۱۶۶۵-۱۶۷۷ م / ۱۰۷۵-۱۰۸۸ ق دو بار به ایران سفر کرد و هر بار اقامتی طولانی مدت در ایران داشت.

نکته قابل تأمل دیگر درباره این کتاب پزشکی، محل کتابت آن است؛ یعنی خانقاه ربع رشیدی و نه دارالشفاء یا یکی از بخشهای وابسته بدان، آن گونه که انتظار می‌رود. بنا بروقفنامه، چشم‌پزشک (کَحَال) بیمارستان رشیدی تا زمانی که مجرد بود در یکی از حجره‌های بزرگتر ساخته شده در ساباط خانقاه، که حَقّاط نیز در آن جا می‌نشستند، اقامت می‌کرد و پس از تأهل باید از آن جا به محله صالحیه نقل مکان می‌کرد.^۱ با توجه به شأن کَحَال ربع رشیدی در دارالشفاء که پس از طبیب، بالاترین حقوق را در میان کارمندان آنجا دریافت می‌کرده است (سالیانه یکصد دینار نقد رایج تبریز و روزانه ۵ من نان گندم)،^۲ کیفیت این حجره‌ها به حدی بوده است که آسایش و رفاه او را فراهم آورد. با دانستن این نکات، استنساخ کتابهای پزشکی در خانقاه ربع رشیدی چندان عجیب نیست و چه بسا کارمندان دیگری از دارالشفاء نیز به دلایلی ایامی را ساکن این حجره‌ها می‌شده‌اند و اوقات خود را مصروف کتابت نسخه‌ای از شرح قانون می‌کرده‌اند.

۱۱. شرح عیون الحکمة فخر رازی (۶۰۶ق)

عیون الحکمة موجزترین کتاب ابن سینا (۴۲۸ق) در تشریح مسائل حکمت مشاء در سه بخش منطق و طبیعیات و الهیات است که فخرالدین محمد بن عمر رازی آن را به درخواست شاگردش حکیم محمد بن رضوان بن منوچهر ملک شروان به صورت مفصل شرح کرده است.^۳

اصل این نسخه در دست نیست اما کاتبی ۱۴ برگ افتادگی پایان نسخه خود را از روی خط احمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن عثمان عفانی ملقب به فخرهمدانی نوشته است و انجامه او را در پایان نسخه خود بتمامه نقل کرده است. از این انجامه برمی‌آید که نسخه اصل در روز دوشنبه ۲۹ جمادی الآخر ۷۳۳ در ربع رشیدی در شهر تبریز نوشته شده بود.

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۸۳-۱۸۴.

۲. همو، ۲۲۴.

۳. برای صحت انتساب این کتاب به ابن سینا و نسخه‌های دیگر خود کتاب و شرحش رک: مهدوی، یحیی ۱۳۳۳: بیج و ۱۸۳-۱۸۵.

متن انجنامه نسخه اصل، به صورتی که در فهرست آمده، چنین است:
 نجز کتاب شرح عیون الحکمة وبالله العون والعصمة يوم الاثنين التاسع والعشرين
 من شهر المبارك جمادی الآخر سنة ثلث وثلثین وسبعمائة على یدی اضعف خلق
 الله... احمد بن الحاج عبدالرحمن بن ابی بکر بن عثمان العفانی الملقب بفخر
 الهمدانی... بمدينة تبریز بالربع الرشیدی.

نسخه رونوشت به شماره ۳۸۰ در کتابخانه دانشگاه جان رایلندز (منچستر، انگلستان)
 نگهداری می شود.^۱

طرفه آنکه یکی از نسخه های کتابت شده در ربع رشیدی که پیشتر آن را می شناختیم
 نیز به خط همین کاتب است و در همین سال (۲۴ شوال و جمعه ذیقعد ۷۳۳ق) در
 خانقاه آن جا نوشته شده است.^۲ کتابهای استنساخ شده در هر دو نسخه درباره کلام و
 فلسفه و منطق است و کتابت آنها در فاصله ای کوتاه، حدود شش ماه، از دلبستگیها و
 علایق کاتب حکایت می کند. بخصوص که نسخه مجلس شامل مجموعه ای از رسائل
 و فایده های پراکنده است و این قبیل مجموعه ها را کاتبان معمولاً برای خود تهیه
 می کردند. همچنین دعاها و انجنامه آن نسخه به صورتی است که این حدس را تقویت
 می کند که او نسخه را برای خود فراهم کرده است.

يك نفر دیگر نیز با اشتها فخر همدانی می شناسیم که با خواجه در ارتباط بود.
 محمود بن محمد بن یوسف معروف به فخر همدانی در ۷۰۵ق در خیمه رشیدالدین در
 اژان حضور داشت^۳ و در روز یکشنبه ۱۵ شوال ۷۱۰ق در مدینه السلام (بغداد) بر صحت
 وقفنامه ربع رشیدی گواهی داد و بر آن دستخطی نوشت.^۴ به دستخط همین شخص

1. Mingana A. 1934: 619-620.

۲. مجموعه ای شامل هفت رساله و فایده در کلام و فلسفه و منطق در کتابخانه مجلس سنا، ش ۱۲۸۹.
 رک: دانش پژوه و انواری ۱۳۵۹: ۲۱۰-۲۱۲.

۳. ابن فوطی ۱۹۷: ۳. همدانی در همان مجلس دوبیت عربی در دفتر اشعار ابن فوطی برای او به یادگار
 نوشت.

۴. رشیدالدین فضل الله همدانی ۲۵۳۶: ۲۵.

اخیر مصحف آراسته و نفیسی در دست است که در سال ۷۰۹ ق کتابت شده است.^۱ از آن جا که گواهان و سجل نویسان وقفنامه رشیدی از بزرگان و دانشمندان و صاحب منصبان روزگار خود بودند، می توان نتیجه گرفت که محمود فخرهمدانی شخص معنون و برجسته ای بوده است. در عین حال، شگفت است که خط او نیز تا این اندازه پرمایه و قوی است. شیلا بلربا حدس و گمان اظهار داشته است که شاید فخرهمدانی قرآن خود را برای رشیدالدین فراهم آورده باشد. هر چند با این اطلاعات نویافته باز هم به یقین نمی توان این حدس را قطعی دانست اما دست کم رابطه او با رشیدالدین اثبات می شود.^۲ حتی می توان حدس زد به واسطه همین آشنایی یکی از افراد خاندان فخرهمدانی (احمد بن عبدالرحمن) چله نشین خانقاه ربع رشیدی شده است. اقامت دست کم شش ماهه او در خانقاه (بین ماههای جمادی الآخر تا ذیقعد ۷۳۳ ق) قرینه ای است که او را یکی از ده صوفی مقیم خانقاه بدانیم.

* * *

اگر در نظر بگیریم که خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی در وقفنامه ربع رشیدی شرایط ایده آل خودش را برای فضای ربع رشیدی به تصویر کشیده، این نسخه ها نمونه هایی از واقعیتهای و فضای علمی آن جا را به ما نشان می دهد. به جز وقفنامه، سند متقن و غیر قابل خدشه درباره نوع فعالیت های ربع رشیدی و اماکن آن جا، همین دستنویسهای کتابت شده در آن جاست.

هر چند معین الدین نطنزی در منتخب التواریخ (تألیف در ۸۱۶-۸۱۷ ق) اشاره کرده است که به دلیل مرگ رشیدالدین «اکثر عمارات او ناتمام مانده بود» و فرزندش غیاث الدین محمد آنها را به اتمام رسانید،^۳ اما از اشارات رشیدالدین برمی آید که در زمان نوشتن وقفنامه تمام بناهای متعلق به ربع رشیدی کامل شده بود.^۴ البته از سخن

۱. موجود در کتابخانه توفیقاپوسرای استانبول، ش ۳.۵.۱۳۸۷. James, David 1988: 236. No. 41. رك: ۳۸.

۲. نطنزی، ۱۳۳۶: ۱۵۶.

۳. برای این نوع اشارات رك: رشیدالدین فضل الله همدانی ۲۵۳۶: ۴۱، ۱۲۳.

۴. نطنزی، ۱۳۳۶: ۱۵۶.

طنیزی به صورت دقیق مشخص نمی‌شود که بخشهایی از ربع رشیدی هم مورد نظر او بوده است یا منظورش دیگر ابنیه رشیدالدین است ولی در هر صورت نسخه‌های کتابت شده در سال ۷۱۵ در دارالشفاء ربع رشیدی و ۷۱۶ و ۷۱۷ در مدرسه ربع رشیدی نشان می‌دهد در زمان خود رشیدالدین دست‌کم این بخشهای ربع رشیدی نه تنها ساخته شده بودند بلکه فعالیت‌های مورد نظر رشیدالدین هم در آنها انجام می‌شده است. کتابخانه نیز به دلیل وجود نسخه‌های متعددی که دارای مهر وقف رشیدالدین هستند، در آن زمان مورد استفاده بود.^۱

بنا بروق‌نامه ربع رشیدی می‌دانیم پاره‌ای از ساکنان ربع رشیدی، از جمله فقیه و مدرس و معید و متعلم آن جا^۲، موظف بودند سالیانه مقدار معینی از آثار خواجه رشیدالدین را کتابت کنند تا شرایط سکونت در ربع و استفاده از امکانات آن جا را از دست ندهند. برای این کار تسهیلاتی برای آنها در نظر گرفته شده بود و کاغذ و مایحتاج مربوط به کتابت در اختیار آنها قرار می‌گرفت.^۳ اما مشخص نیست که این امکانات برای کتابت سایر کتب نیز به رایگان در اختیار ساکنان ربع بوده باشد. لذا در بررسی این نسخه‌ها به جز بعضی مسائل کلی مربوط به روزگار ایلخانان، نمی‌توانیم مانند نسخه‌های کتابت شده از تألیفات خود رشیدالدین در ربع، خصوصیات نسخه‌شناختی مشترکی را بیابیم. خصوصیات از قبیل نوع کاغذ و اندازه کتابها و نوع جلد و تزئینات و جلی نویسی یا خفی نویسی و مهم‌تر از همه انتخاب متن مورد نظر برای کتابت. همچنین باید در نظر داشت که در اغلب موارد اندازه متن تعیین‌کننده انتخاب قطع کاغذ و نوع کتابت از جمله خفی یا جلی نویسی نیز هست.

جدول شماره ۱ مشخصات همه نسخه‌های کتابت شده در اطراف و اکناف ربع رشیدی را نشان می‌دهد که تاکنون شناخته‌ایم. این کتابها نشانه بخشی از فعالیت‌های علمی انجام شده در ربع رشیدی‌اند که به صورت ملموس برجای مانده‌اند. از میان

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره نسخه‌های موجود کتابخانه ربع رشیدی رک: حکیم، ۱۳۹۷.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۲۴۰-۲۴۱.

۳. همو، ۲۴۱.

این ۱۵ نسخه تنها سه نسخه (شماره‌های ۱، ۲، ۳) مربوط به دوره اول فعالیت ربع، یعنی زمان حیات خود رشیدالدین فضل‌الله، است. اگر فریاد بیاوریم که کتابهای دوره اول دوبار غارت شده‌اند، کم‌تعداد بودن کتابهای این دوره موجه جلوه می‌کند. تقریباً همه نسخه‌های دوره دوم ربع نیز مربوط به دهه چهارم از قرن هشتم هجری است. شاید فاصله تاریخی خالی میان به قدرت رسیدن غیاث‌الدین وزیر، یعنی سال ۷۲۴ق، تا شعبان ۷۲۸ق به آن دلیل باشد که تا تسلط بر امور و مرتب کردن اوضاع مدتی طول کشیده است تا توجه غیاث‌الدین به ربع جلب شود و امور آن جا به سامان گردد.

نسخه مورخ محرم ۷۳۷ق (شماره ۱۵) نیز از این نظر قابل توجه است که در این زمان غیاث‌الدین، دومین حامی ربع، کشته شده بود.^۱ اما این نسخه نشان می‌دهد هنوز فعالیت‌هایی علمی در آن شهرک انجام می‌شده است. هر چند در عین حال آخرین سند شناخته شده از فعالیت علمی در ربع رشیدی نیز محسوب می‌شود. این نسخه همانند مجلد اول خود به يك اسلوب و شیوه نوشته شده است. اگرچه در توزیع تفاوت آشکاری با آن دارد. برگهای متعددی از این نسخه ناتمام رها شده است. به این صورت که کاتب در هر چند صفحه بخشی، یا صفحاتی را بیاض رها کرده است. همان گونه که پیشتر گفته شد این نقصان در کتابت به احتمال فراوان ناشی از ناقص بودن نسخه اصل کاتب است. ولی می‌توان شرایط آشوب زده و غارت ربع را در این عدم تکمیل دخیل دانست که سبب شده بود کاتب در جستجوی نسخه‌ای دیگر برای تکمیل کتابت خود ناکام بماند و آن را به همین صورت رها کند.

در میان مؤلفان کتابهایی که در ربع رشیدی استنساخ شده‌اند، سه نفر با غیاث‌الدین محمد وزیر ارتباط داشتند: کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)، برهان‌الدین عبیدالله بن محمد هاشمی فرغانی عبری (۷۴۳ق) و قطب‌الدین محمد بن محمد رازی (۶۹۲-۷۶۶ق).

بین این سه نفر تنها در مورد برهان‌الدین فرغانی عبری به یقین می‌دانیم که هم

۱. غیاث‌الدین محمد وزیر در ۲۱ رمضان ۷۳۶ق به دست امیرعلی پادشاه کشته شد. رک: حافظ ابرو،

با رشیدالدین فضل الله مرتبط بوده است و هم با فرزندش غیاث الدین. او بر مجموعه تصانیف رشیدی تقریظ نوشت^۱ و افزون بر مراتب علمی و استادی در مدرسه سیاره اولجایتو^۲، قاضی القضاات تبریز بود.^۳ همچنین بنا بر نقل ابن بزاز، برهان الدین عبری در یکی از مجالس شورانگیز و عظم شمس الدین طوطی در جامع عمارت رشیدی در تبریز حاضر بود. در آن مجلس افزون بر سلطان و غیاث الدین وزیر، ارباب علوم مانند فخرالدین جاربردی و قطب الدین اخوین و عضدالدین شبانکاره و ائمه تبریز نیز حضور داشتند.^۴ و بر این موارد باید افزود که او کتاب شرح منهاج الوصول الی علم الاصول خود را به شمس الدین محمد حسینی یزدی (۷۳۳ق)،^۵ داماد خواجه رشیدالدین،^۶ تقدیم کرده است. از این کتاب، نسخه‌ای در دست است که در زمان حیات او در ربع رشیدی کتابت شده است (ش ۱۱).

وجود پنج کتاب از عبدالرزاق کاشانی در این لیست نشان دهنده نهایت اعتبار و احترام او در ربع رشیدی و بالتبع ارادت غیاث الدین به اوست (همه کتابهای کاشانی مربوط به دوره دوم فعالیت ربع رشیدی است). بنا بر سخن حافظ حسین کربلایی تبریزی، غیاث الدین «همیشه منظور نظر کیمیا اثر حضرت شیخ علاءالدوله سمنانی و شیخ صفی الدین اسحاق اردبیلی و شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ صدرالدین ابراهیم حمویی و سایر مشایخ و علما که در آن زمان بوده‌اند، قدس الله اسرارهم، بودند».^۷

۱. رشیدالدین فضل الله همدانی، مباحث سلطانی، کتابخانه نورعثمانیه، ش ۳۴۱۵، گ ۷۶ پ ۷۷-ر.

۲. ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی، ۱۳۹۱: ۱۰۸.

۳. ابن حجر العسقلانی، ۲۴۳: ۳.

۴. ابن بزاز اردبیلی، ۱۳۷۶: ۶۴۶. این حکایت در روضات الجنان و جنات الجنان هم ظاهراً به نقل از همین منبع نقل شده است. رک: حافظ حسین کربلایی تبریزی، ۱۳۸۳: ۱: ۳۳۶-۳۳۸.

۵. رک: شرح منهاج الوصول الی علم الاصول، کتابخانه مجلس، ش ۹۰۶۸، مورخ ۷۳۶ق، گ ۱ پ. نام او در برخی منابع نادرست ثبت شده است، از جمله در فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۹، ص ۵ به صورت وزیر شمس الدین محمد حسینی نیروی (کذا) صاحب دیوان و در فهرستگان نسخه‌های خطی ایران، ج ۲۰، ص ۸۱۶ به صورت شمس الدین محمد بن بهاء الدین محمد جوینی که هر دو غلط است.

۶. برای شرح حال او رک: افشار، ایرج، ۱۳۵۰: ۲۹-۳۰.

۷. حافظ حسین کربلایی تبریزی، ۱۳۸۳: ۱: ۵۱۵. به جز نسخه‌های کتابت شده در ربع رشیدی، نسخه‌های

قطب‌الدین رازی هم دو کتاب از تألیفات خود را به غیاث‌الدین محمد وزیر تقدیم کرده بود: *لوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار* پایان یافته در روز سه‌شنبه ۱۰ جمادی الاولی ۷۲۸ ق در مدرسه غازییه شنب تبریز^۱ و *تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیة* در اوائل جمادی الثانی ۷۲۹ ق.^۲

در نامه‌ای که خواجه رشیدالدین فضل‌الله خطاب به فرزندش امیر علی، حاکم بغداد، دستور انعام و بخشش به ۵۱ نفر از دانشمندان را داد، نام این هر سه نفر هم آمده است. بنا بر آن نامه، سهم کاشانی از این سخاوت، دو هزار دینار نقد و پوستینی از جنس و شق (جانوری شبیه روباه) و مرکوبی همراه با زین بود.^۳ برهان‌الدین عبری نیز بخششی مشابه کاشانی دریافت کرده بود با این تفاوت که پوستین او از جنس سمور بود.^۴ اما قطب‌الدین رازی «که مربای تربیت ماست» نصف آن مبلغ یعنی هزار دینار نقد و پوستینی از سنجاب و مرکوب و زین نصیبش شده بود.^۵

در اصالت مجموعه این نامه‌ها تردیدهای جدی شده است و مخالفان و موافقان در رد و تأیید آن گوناگون سخن گفته‌اند. من اما در این جا با توجه به همین صله و خلعت مربوط به قطب‌الدین رازی قصد دارم که اصالت دست‌کم این نامه خاص را زیر سؤال ببرم.

قطب‌الدین رازی بنا بر نوشته تاج‌الدین سبکی (۷۷۱ ق) به هنگام مرگ در سال ۷۶۶ ق تقریباً ۷۴ سال داشت. بر این اساس او حدود ۶۹۲ ق به دنیا آمده بود.^۶ از

→ دیگری هم از آثار کاشانی در دست است که در همان زمان در تبریز نوشته شده‌اند. مانند نسخه‌ای از *تأویلات القرآن* او که در وقت طلوع خورشید جمعه ۲ شعبان ۷۳۷ ق روز نوروز در تبریز در زاویه حاجی مسعود شیرازی کتابتش به خط افضل بن زکریا به اتمام رسیده بود (کتابخانه راغب پاشا، ش ۳۳).

۱. قطب‌الدین الرازی، ۱: ۲۳۹ و ۳: ۴۶۹-۴۷۰.

۲. آقا بزرگ طهرانی، ۳: ۳۸۸.

۳. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۵۸: ۶۹.

۴. همو، همان جا.

۵. همو، ۷۱.

۶. سبکی، ۲۷۵: ۹؛ همچنین رک: مقدمه *مطالع الانوار و شرحه المسمی بلوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار*، صححه و قدّم له و علّق علیه: ابوالقاسم الرحمانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۹۳ ش، ج ۱، ص ۸۹ و ۱۹۰-۱۹۱.

سوی دیگر با توجه به ذکر نام قطب الدین شیرازی در این نامه و زمان فوت او یعنی سال ۷۱۰ ق، تاریخ نامه بی تردید باید مربوط به قبل از زمان درگذشت او باشد.^۱ به این ترتیب در سال ۷۱۰ ق قطب الدین رازی جوانی حدوداً ۱۸ ساله بوده است. آیا ذکر نام او هم‌تراز سایر علما و بزرگان معمران دوران و اختصاص صله به او در کنار آنها عجیب نیست؟ عجیب‌تر از آن ذکر نام شاگرد قطب الدین رازی یعنی مبارکشاه منطقی است.^۲ به نوشته صدیق بن حسن قنوجی در *ابجد العلوم*، مبارکشاه از کودکی در دامن قطب الدین پرورش یافت و آموزش دید تا جایی که مدرس فاضلی شد.^۳ بنابراین با توجه به ایام حیات قطب الدین رازی، مبارکشاه در تاریخ تحریر این نامه اصلاً متولد نشده بود؛ ولی در این نامه، هم نام قطب الدین رازی درج شده و هم نام مبارکشاه منطقی که اگر اولی را با تسامح بتوان مقبول دانست، پذیرش نفردوم بسیار دشوار و نامحتمل است.

در مجموع کاشانی و عبری و قطب الدین رازی مؤلف تقریباً نیمی از نسخه‌های کتابت شده در ربع رشیدی هستند (هفت نسخه از پانزده نسخه شناسایی شده). با این تفصیل دور از واقعیت نخواهد بود اگر بپنداریم ربع رشیدی جایی برای پشتیبانی از علمای مورد نظر متولی مجموعه بوده است.

تعداد زیاد کتابهای عرفانی (شماره‌های ۵، ۶، ۷، ۸، ۹) هم نشانه علاقه پدر و پسر به این مقوله است. این علاقه رشیدالدین در موارد مختلف خود را نشان داده است حتی در استخدام مدرس ربع. زیرا او توصیه کرده بود کسی که به عنوان مدرس انتخاب می‌شود اگر در سلوک صاحب ذوق باشد اولی است.^۴

۱. فرامرز حاج منوچهری هم برای مشخص کردن زمان مرگ قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر بیضاوی مؤلف *انوار التنزیل* با بررسی این نامه، زمان تحریر آن را قبل از سال ۷۰۳ ق دانسته است (حاج منوچهری، ۴۲۸). در این صورت با اطمینان بیشتری ذکر نام قطب الدین رازی در این نامه باعث تردید در اصالت نامه می‌شود، زیرا قطب الدین در زمان تحریر نامه نوجوانی ده ساله بوده است.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۶۹: ۱۳۵۸ و نیز مقدمه آن کتاب، ص ۲۳.

۳. رحمانی، ابوالقاسم، ۱۳۹۳: ۱۴۰-۱۴۲.

۴. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۰: ۲۵۳۶.

از مقایسه نسبت نسخه‌های تهیه شده در خانقاه با دیگر بخشهای ربع نیز به اهمیت خانقاه در مجموعه ربع رشیدی می‌توان پی برد: ۷ نسخه در خانقاه، ۴ نسخه در مدرسه، ۱ نسخه در دارالشفاء و ۳ نسخه به صورت مطلق ربع رشیدی.

قرن هشتم هجری دوران رواج تصوف خانقاهی و محبوبیت و احترام پیران و مشایخ طریقت و نفوذ فراوان ایشان در افکار و اذهان فرمانروایان و مردم بود^۱ به نحوی که بنا بر فرمان غازان «در جمیع قری و قصبات ولایات عراقین و فارس و کرمان و آذربایجان» خانقاه ساختند.^۲

اگرچه صوفیان نخستین، دفتر و اوراق را می‌شستند و کتابهای خود را مدفون می‌کردند؛ اما در دورانهای بعدی و مخصوصاً پس از فراگیری عرفان ابن عربی، خانقاهها محل تدریس و تألیف هم شد. به تبع آن صوفیانی نیز در خانقاهها به کتابت مواد درسی و کتابهای مورد نیاز خود پرداختند و گزارشاتی درباره وجود کتابخانه در خانقاههای سرخس و کاشان و مرو و بغداد و دمشق در دست است.^۳

خانقاه ربع رشیدی نیز از این امر برکنار نبود و نسخه‌های متعدد نوشته شده در آن جا گواه این مطلب است. البته کتابهای تهیه شده در خانقاه رشیدی به تصوف و عرفان منحصر نمی‌شود. اگر از دو نسخه پزشکی (شماره‌های ۱۴ و ۱۵، شرح القانون که شرح علّت کتابت آنها در خانقاه پیشتر گذشت) بگذریم، کتابهای کلامی (شماره‌های ۲، ۳، ۱۲) و منطقی (شماره ۱۳) هم در آن جا خواستارانی داشته است. حقائق التأویل فی

۱. درباره تصوف در دوره ایلخانان و علل گسترش و نفوذش در آن دوره و مشایخ بزرگ تصوف و خانقاههای آنان رك: مرتضوی، منوچهر، ۱۳۷۰: ۳۰۹-۳۶۶؛ بیانی، شیرین ۱۳۷۱: ۲: ۶۵۳-۷۲۹.

۲. خواندمیر، ۱۳۳۳، ۳: ۱۸۹.

۳. هر چند تاکنون این جنبه از فعالیت خانقاهها به دقت بررسی نشده است، اما با توجه به نسخه‌های برجای مانده از خانقاهها، می‌باید آنها را به عنوان یکی از کانونهای مهم نسخه‌نویسی در تمدن اسلامی به شمار آورد. می‌توان با تهیه فهرستی از این خانقاهها به همراه نسخه‌های کتابت شده در هر کدام، علاوه بر دانستن دوره‌های فعالیتشان، به گرایش صوفیان ساکن در آن خانقاه نیز پی برد.

برای بحثی مختصر و ابتدایی درباره تألیف و کتاب و کتابخانه در خانقاهها رك: کیانی، محسن ۱۳۸۹: ۳۷۷-۳۷۹ و ۳۸۲-۳۸۳.

دقائق التنزیل نیز تفسیری عرفانی است که به قلم عارفی شهیر نوشته شده است و با حال و هوای خانقاه نشینان ارتباطی وثیق دارد (شماره‌های ۵، ۷، ۸).

در سال ۷۰۹ ق که خواجه رشیدالدین وقفنامه ربع رشیدی را می‌نوشت، در آن از کلمه «مدرسه» ذکری به میان نیاورد و جایی در ربع رشیدی به این اسم شناخته شده نبود. در عوض او از روضه ربع رشیدی به عنوان محل تدریس سخن گفت. روضه، دو مسجد صیفی و شتوی (تابستانی و زمستانی) و دو استاد داشت. یک نفر برای آموزش تفسیر و حدیث و دیگری برای آموزش اصول دین و اصول فقه و فقه. مدرس دوم در صورت مناسب بودن شرایط می‌توانست باقی علوم عقلی و شرعی و ادبی و حساب را نیز به متعلمان بیاموزد.^۱ در همه این موارد اشاره رشیدالدین به «روضه ربع رشیدی» است. اما در الحاقیه‌ای که در ۱۵ شعبان ۷۱۵ ق به وقفنامه افزود، سه بار از کلمه «مدرسه» و «مدرسه روضه» استفاده کرده است.^۲ رشیدالدین روضه را محل دفن خود تعیین کرده بود و به جز نمازهای جمعه و جماعت و عیدین و مجالس و عظم، دستور داده بود برای زنده ماندن نامش آیینهای مختلفی در آن جا برگزار شود (از قبیل قرآن خواندن دائمی حفاظ برگور او، آتش دادن در روز وفات واقف در آن جا، اعلام موقوفه بودن قرآن و جامع الاصول با آدابی خاص میان منبر و محراب روضه و...). اما ظاهراً در همان هنگام افزون بر این موارد، پررنگترین و مهمترین کاربری آن جا آموزشی بود به حدی که روضه کم کم به نام مدرسه نیز شناخته شد (مخصوصاً آن که روضه در آن زمان هنوز محل دفن کسی نشده بود). چنانچه نسخه‌هایی که اشاره به انجام کتابتشان در مدرسه ربع رشیدی دارند نیز به بعد از این تاریخ یعنی سالهای ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۲۸ و ۷۳۱ ق تعلق دارند (ش ۲، ۳، ۴، ۵). مورد الصحائف فی شرح المعارف مورخ ۷۱۶ ق از این جهت جالب توجه است که از آن جا با نام مدرسه روضه رشیدیه یاد کرده است: «المدرسة الشریفة المسماة بالروضة الرشیدية بتبریز» (ش ۲).

اگر شرط رشیدالدین برای پذیرفتن متعلمان در ربع رشیدی و اقامت در آن جا را

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۱۳۰: ۲۵۳۶.

۲. همو، ۱۳۲.

فرایاد آوریم که دوری از فلسفه به هرنحو بوده است: «به شرط آنک قطعاً پیرامون درس فلسفه نگردند و نخوانند و به آموختن آن رغبت ننمایند و اگر آموخته باشند ایشان را تعیین نکنند، چه مزاج ایشان مخبط و گستاخ شده باشند»^۱، فخرهمدانی با کتابت نسخه‌ای از کتاب فلسفی شرح عیون الحکمة در ربع رشیدی دقیقاً خلاف وقفنامه عمل کرده است (شماره ۱۰).

از کتابت التذکرة فی علم الهیئة هم مشخص می‌شود علم نجوم در مدرسه ربع رشیدی مطالعه می‌شده است (شماره ۴). همان گونه که گذشت رشیدالدین آموزش سایر علوم عقلی و شرعی و ادبی و حساب را در اختیار مدرس دوم ربع گذاشته بود^۲ و ظاهراً علم نجوم هم در شمار همین علوم اختیاری آموزش داده می‌شده است.

از نسبت موطن کاتبان نسخه‌ها (شهرهای همدان، قیرشهر^۳، ساوه، لاهیجان، سمرقند، خیربرت^۴) مشخص می‌شود که طالبان علم از نواحی مختلف آن روزگار به تبریز سرازیر می‌شدند. البته می‌بایست موطن کاتبان آثار خود رشیدالدین^۵ را هم به این

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۷۳-۱۷۴. برای بحث بیشتر درباره این نکته رک: حکیم، ۱۳۹۷: ۵۳-۵۵.

۲. رشیدالدین فضل‌الله همدانی ۲۵۳۶: ۱۳۰.

۳. قیرشهر (به ترکی استانبولی Kirşehir) مرکز استان قرشهر در آناتولی مرکزی در ترکیه امروزی است.

۴. خیربرت / خربرت شهری در ۹۵ کیلومتری شمال غربی دیاربکر بود که در مآخذ عربی به نام «حصن زیاد» و در منابع عثمانی با نام «خرپوت» شناخته می‌شد. این شهر به تدریج موقعیت و اهمیت خود را از دست داد و اکنون شهر الازیق بر جایگاه ویرانه‌های آن شکل گرفته است.

۵. محمدامین بن محمود بن محمد بغدادی معروف به زودنویس کاتب مجموعه الرشیدیه و محمد بن عقیف کاشی مذهب آن، ۷۰۷-۷۱۰ ق (کتابخانه ملی فرانسه، ش ۲۳۲۴ arabe)؛ محمد بن سعید اسفرائینی کاتب بیان الحقائق، ۷۱۱ ق (کتابخانه قلیچ علی پاشا استانبول، ش ۸۳۴)؛ محمد بن احمد بن محمود معروف به قوام کرمانی کاتب تنکسوق نامه یا طب اهل ختا، ۷۱۳ ق در تبریز (کتابخانه ایاصوفیا، ش ۳۵۹۶)؛ محمد بن علی بن محمد شیرازی کاتب اسؤله واجوبه رشیدی، ۷۱۶ ق (کتابخانه ایاصوفیا، ش ۲۱۸۰)؛ عمر بن یوسف دماوندی، کاتب سلطانی، ۷۱۶ ق (کتابخانه شرق شناسی سنت پترزبورگ، ش ۳۷۵ C)؛ حسین بن محمود مدعوبه نظام طوسی مصحح سلطانی (کتابخانه نورعثمانیه، ش ۳۴۱۵). البته این موارد مربوط به نسخه‌هایی است که کاتب نام خود را در انجامه نسخه ذکر کرده است.

موارد بیفزاییم (بغداد، کاشان، اسفراین، کرمان، دماوند، شیراز و طوس) تا گستردگی مناطق مزبور آشکارتر شود. این مطلب به همراه شواهد و مدارک دیگر مشخص می‌کند تبریز، شهر علم آن روزگار و محل مراجعه علم‌آموزان از دیگر مناطق بود و باشکوهترین دوران حیات فرهنگی خود را سپری می‌کرد. به گفته رشیدالدین: «چون تبریز دارالملک است و علما و افاضل از هر طایفه که در آنجا جمع‌اند، در صد پاره شهر نباشند»^۱ و «تبریز... دارالملک پادشاهان ایران و توران زمین است و مرجع علمای عالم و مهبط رجال فضلاى بنی آدم است»^۲.

محمد بن محمود بن نجیب خیربرتی و احمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن عثمان عفانی ملقب به فخرهمدانی، کاتبان مقیم خانقاه ربع بوده‌اند و در مجموع به خطشان پنج نسخه بر جای مانده است. پیشتر گفته شد که همین مسئله مکرر نویسی در خانقاه و مدت زمان اقامت آنها در خانقاه، این احتمال را تقویت می‌کند که هر دوی آنها جزو صوفیان مقیم خانقاه بوده باشند.

از سوی دیگر، به قرینه نسخه‌های دیگری که به خط تنی چند از این کاتبان در دست است، محتمل می‌دانم که بعضی از آنها از این راه ارتزاق می‌کردند، مانند محمد بن ابی عبدالله حسین^۳ بن محمد حمارنی (کاتب نسخه ش ۵، مورخ ۷۳۱ ق). او ۱۴ سال قبل یعنی در ۱۸ جمادی الاول ۷۱۷ ق کتابت نسخه‌ای از کتاب الاغذیه اسحاق بن سلیمان اسرائیلی (۳۲۰ ق) را به پایان رسانده بود (کتابخانه کوپریلی، ش ۹۷۹) که در انجامه‌اش اشاره‌ای به محل کتابت نکرده است. با این همه، بعید است کاتبی که کتابی طبی در این حجم (۳۳۰ برگ به اندازه ۱۹*۲۶) کتابت می‌کند بعدها در سلک اهل معنا درآید و جزو خانقاه‌نشینان ربع رشیدی بشود. مخصوصا این احتمال وقتی

۱. رشیدالدین فضل‌الله همدانی، توضیحات رشیدی، ۱۳۹۴، ۲: ۵۲۱.

۲. همو، ۵۵۳.

۳. در فهرست کتابخانه کوپریلی این نام به اشتباه «یحیی» خوانده شده است (شش ۱۹۸۶ م، ۱: ۴۹۸) و از آن جا این اشتباه به منابع دیگر از جمله فهرس مخطوطات الطب الاسلامی باللغات العربیة والترکیة والفارسیة فی مکتبات ترکیا، ص ۱۳۴ راه یافت. نسبت او نیز در هر دو منبع فوق «الجمازی» ذکر شده که با دقت در رسم الخط کاتب مشخص می‌شود، بدخوانی است.

تقویت می‌شود که بدانیم او نسخه حقائق التأویل را از روی خط خود مؤلف نوشته است و در انجامه نسخه خود دعا کرده است که فضایل مؤلف مداوم و پابرجا باشد.

این نکته نیز قابل تأمل است که بین ۱۵ نسخه کتابت شده در ربع رشیدی هیچ کتابی به زبان فارسی نیست. این سخن حتی درباره کتابهایی که در ربع تألیف شده‌اند و ما اکنون آنها را در دست داریم نیز مصداق دارد.

کاتب شرح القانون ابن نفیس (شماره ۱۵) در انجامه خود برای خواجه رشیدالدین طلب رحمت و آمرزش کرده و او را «شهید» خوانده است. عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق) نیز در پایان ربع چهارم کتاب حقائق التأویل فی دقائق التنزیل، تألیف در ۲۸ رمضان ۷۲۹ق در خانقاه رشیدی، از رشیدالدین با همین تعبیر یاد کرده است. استفاده از لفظ «شهید» برای خواجه رشیدالدین از سوی افرادی که در بناهای منسوب به رشیدالدین فعالیت می‌کرده‌اند، البته هر کدام در موضوعی متفاوت با دیگری یعنی تفسیر و پزشکی، قابل تأمل است اما منحصر به این دو نسخه نیست.

بنا بر متون دوره ایلخانی، استفاده از کلمه «شهید» کوتاه مدتی پس از مرگ رشیدالدین برای او معمول و مرسوم شده بود.

چنانکه سعدالدین کالونی در نامه خود خطاب به غیاث‌الدین، از پدرش به «مخدوم شهید» تعبیر کرده است.^۱ در نامه حسام‌الدین عبدالله کوسوی برای تهنیت وزارت غیاث‌الدین محمد نیز دو بار از این کلمه برای خواندن پدرش استفاده شده است.^۲

پس از ایشان، ناصرالدین منشی کرمانی در دو کتاب نسائم الاسحار من لطائف الاخبار (تألیف در ۷۲۵ق) و درة الاخبار ولمعة الانوار (تألیف در ۷۲۹-۷۳۰ق) چهار بار به «شهید» بودن او اشاره کرده است.^۳

این تعبیر به صورتی دست‌و‌دل‌بازانه و بیشتر از سایرین بر قلم حمّد مستوفی قزوینی

۱. جلال‌الدین یوسف اهل ۱۳۵۸: ۴۲.

۲. همو، ۲۳۰.

۳. ناصرالدین منشی کرمانی ۱۳۶۴: ۱۰۵ و ۱۱۳؛ ناصرالدین منشی کرمانی ۱۳۸۹: ۳، ۱۱۸، ۱۲۱.

در تاریخ گزیده (تألیف در ۷۳۰ ق) جاری شده است.^۱

شمس الدین محمد بن محمود آملی در نفائس الفنون فی عرایس العیون (تألیف بین سالهای ۷۳۶-۷۴۱ ق)^۲ و محمد بن هندوشاه نخجوانی در دستور الکاتب فی تعیین المراتب (تألیف شده در ۷۶۷ ق)^۳، هم از رشیدالدین و هم از فرزندش غیاث الدین با همین تعبیر یاد کرده اند.

همچنین داود بن محمود قیصری (۷۵۱ ق) در تقدیم نامه شرح فصوص الحکم خود به غیاث الدین محمد، رشیدالدین را با همین لقب خوانده است.^۴

تا سالیان بعد هم «شهید» خواندن رشیدالدین در متون تاریخی متداول بوده است و نمونه آن را می توان در منتخب التواریخ معینی (تألیف در ۸۱۶-۸۱۷ ق)^۵، دستورالوزرای خواندمیر (تألیف در ۹۰۶ ق در هرات)^۶ و روضات الجنان و جئات الجنان (تألیف در ۹۷۵ ق)^۷ دید.

این خطاب البته در دوره ایلخانی منحصر به خواجه رشیدالدین نبوده است و در متون تاریخی این دوره مانند تاریخ و صاف و تاریخ گزیده و تاریخ اولجایتو و حتی خود جامع التواریخ و ذیلش تألیف حافظ ابرو، از آن برای شخصیت های متعددی مانند شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان و خواجه صدرالدین احمد زنجانی و خواجه سعدالدین ساوجی و بدرالدین لؤلؤ پادشاه موصل و دیاربکر و صاحب تاج الدین صلیه اربیلی حاکم قلعه اربیل و جز آنها استفاده شده است،^۸ اما در مجموع این متون

۱. حمد مستوفی قزوینی ۱۳۹۴: ۱، ۱۲، ۱۴ و ۴۹۵: ۲، ۵۳۳، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۶، ۵۵۳.

۲. شمس الدین محمد بن محمود آملی ۱۳۳۷: ۲، ۲۵۸، ۲۶۳.

۳. محمد بن هندوشاه نخجوانی ۱۹۶۴ م: ۱: ۲۰۲ برای پدر و ۲۵: ۳۰۱ برای پسر.

۴. داود القیصری ۱۳۸۲: ۱۸.

۵. معین الدین نطنزی ۱۳۳۶: ۱۴۲.

۶. خواندمیر ۲۵۳۵: ۳۲۰-۳۲۱.

۷. حافظ حسین کربلایی تبریزی، ۱۳۸۳: ۱: ۵۱۱، ۵۲۰.

۸. معدن کن ۱۳۷۵: ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۴۰، ۴۸، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۷، ۹۲، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۴۵، ۱۵۰.

بیشترین بسامد استفاده مربوط به خود رشیدالدین فضل‌الله است.^۱

«شهید» دانستن کسانی که به دست حاکمان مغولی کشته شده‌اند از يك سو نشان‌دهنده نوع نگاه و اعتراض نخبگان ایرانی به این حاکمان بیگانه و عکس‌العمل ایشان در مقابل این فجایع است، و از سوی دیگر سیاست تساهل مغولان را نشان می‌دهد؛ مخصوصاً اگر این نکته را پیش چشم داشته باشیم که مؤلفان اکثر این کتابها از شخصیت‌های وابسته به حکومت ایلخانی بوده‌اند و بیشترین کتابهای تاریخی به همان امرای مغول تقدیم شده است. مثلاً ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی در کتاب تاریخ اولجایتو که شرح وقایع روزانه این سلطان است، چند کس از افرادی را که به فرمان او کشته شده‌اند، شهید دانسته است.^۲

اگر نظر همه این مورخان را در «شهید» خواندن خواجه رشیدالدین درست و صائب بدانیم و عبدالرزاق کاشانی را ذینفع محسوب کنیم، زیرا او کتاب خود را به غیاث‌الدین تقدیم کرده بود، کاتب نسخه شرح القانون چرا چنین تعبیری را در انجامه خود ذکر کرده است؟

او کتابت کتاب خود را در ۷ محرم ۷۳۷ ق به پایان رسانده بود، یعنی مدتی کوتاه بعد از غارت دوم ربع رشیدی و سود و طرّفی از این تبجیل و تجلیل نمی‌بست. بلکه برعکس امکان داشت مورد خشم و تعرض دشمنان رشیدالدین قرار بگیرد، آن چنانکه

۱. در متون تاریخی دوره ایلخانی استفاده از این کلمه برای افراد مختلف سیال است و ملاک و مبنای استوار و یکسانی نداشته است. طبیعی است که مورخان به دور از حبّ و بغض قضاوت نمی‌کردند و برای رقیبان و دشمنان یا دوستان و ولی نعمتان خود تعبیرات متفاوتی بر قلم جاری می‌کردند.

شایسته است که به دقت همه متون تاریخی نوشته شده در روزگار ایلخانان با این نگاه بررسی و تعبیرات آنها درباره اشخاص یکسان با هم مقایسه شود.

این نکته نیز گفتنی است که این تعبیر هیچ‌گاه برای غیرمسلمانانی مانند امرا و شاهزادگان مغول یا سعدالدوله وزیریهودی ارغون، و شهرت‌یافتگان به بددینی مانند رکن‌الدین خورشاه آخرین خلیفه اسماعیلی استفاده نشده است.

۲. ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی ۱۳۹۱: ۱۲۷-۱۲۸.

افزون بروابستگان و خویشاوندان رشیدالدین، درباره ابن خوام بغدادی (۶۴۳-۷۲۴ ق) چنین گزارش کرده‌اند.^۱

از سوی دیگر، انجامه يك دستنویس را چه کسانی و چند نفر می‌دیده‌اند که کاتب خود را موظف بداند برای حق‌گزاری و ادای دین نسبت به صاحب موقوفه‌ای که از آن ارتزاق می‌کند، با تعظیم یاد کند؟ او را خواجه شهید بخواند و برایش رحمت و آمرزش طلب کند و با القاب و الفاظ احترام‌آمیز او را بستانید. مخاطب مفروض او در این نوشته چه کسی یا کسانی است؟ آیا این انجامه و به صورت کلی انجامه‌های نسخه‌های خطی کارکردی بیشتر از ثبت نام کاتب و تاریخ و مکان کتابت نداشته‌اند و حتی به نوعی در دنیای قدیم وسیله‌ای تبلیغاتی، در مقیاسی کوچک و محدود، محسوب نمی‌شده‌اند و راهی برای انتشار مطلبی افزون بر متن کتاب، هر چند کوتاه و مجمل، نبودند؟ شاید پاسخ دقیق‌تر به این سؤال در گرو بررسی تعداد معتناهایی از انجامه‌هایی باشد که این خصوصیات تفخیمی را در بردارند.

۱. ابن خوام پس از قتل رشیدالدین به کفر متهم شد، بر او شوریدند و ضدش شهادت دادند، به دلیل ارادتی که به خواجه داشت و تقریظ اغراق‌آمیزی بر تفسیر او نوشته بود. او نیز از بیم جان به قاضی القضاة قطب‌الدین پناه برد و در مجلس او از نوبه مسلمانی اقرار کرد و با دادن مبلغی زر نجات یافت. ابن حجر العسقلانی ۷۷: ۳.

ردیف	نام کتاب	نام مؤلف	موضوع	کاتب	محل کتابت	تاریخ کتابت	محل نگهداری
۱	تعبیر الرؤیا	ابن سینا (۴۲۸ق)	خواب‌گزاری	-	دارالشفا ربع رشیدی	غره رمضان ۷۱۵ق	کتابخانه وزیر یزد، ش ۸۵/۲
۲	المعارف فی شرح الصحائف	محمد بن اشرف سمرقندی (قرن ۷)	کلام	محمد بن یوسف رومی قیرشهری	مدرسه ووضه رشیدیه در تبریز	۷۱۶ق	کتابخانه فاتح استانبول، ش ۳۰۳۳
۳	الصحائف الالهیه	محمد بن اشرف سمرقندی (قرن ۷)	کلام	-	مدرسه رشیدیه	یکشنبه ۱۱ صفر ۷۱۷ق	کتابخانه آیت الله مرعشی قم، ش ۱۱۸۳۷
۴	التذکره فی علم الهیة	خواجه نصیرالدین طوسی (۷۲۶ق)	نجوم	محمد بن محمد بن محمد سمرقندی	مدرسه رشیدیه	اولیل شعبان ۷۲۸ق	کتابخانه توقایپورسرای، ش ۳۳۳/۱ احمد ثالث
۵	حقائق التأویل فی دقائق التنزیل	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)	تفسیر	محمد بن ابی عبدالله حسین بن محمد حمادانی	مدرسه ربع رشیدی دارالملک تبریز	سه شنبه شوال ۷۳۱ق	کتابخانه محمودپاشای استانبول، ش ۱۹
۶	شرح فصوص الحکم	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)	عرفان	محمد بن محمود بن نجیب خیربرقی	خانقاه ربع رشیدی	پنجشنبه ۱۸ شوال ۷۳۱ق	کتابخانه موزه قزوین، ش ۵۷۰۵
۷	حقائق التأویل فی دقائق التنزیل	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)	تفسیر	محمد بن محمود بن نجیب خیربرقی	خانقاه ربع رشیدی	چهارشنبه ۲۶ صفر ۷۳۲ق	کتابخانه محمودپاشای استانبول، ش ۱۸
۸	حقائق التأویل فی دقائق التنزیل	کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (۷۳۶ق)	تفسیر	-	خانقاه ربع رشیدی بیرون شهر تبریز	چهارشنبه ۱۲ ربیع الاول ۷۳۲ق	کتابخانه حاجی محمود افندی استانبول، ش ۸۳
۹	لباب القوت من خزانه المملکوت	محمود بن علی بن محمد کاشانی (۷۳۵ق)	عرفان	محمد بن محمود بن نجیب خیربرقی	خانقاه بناشده در ربع رشیدی	۲۲ ربیع الآخر ۷۳۳ق	کتابخانه هدایی افندی استانبول، ش ۳۸۲
۱۰	شرح عبون الحکمة	فخرالدین محمد بن عمر رازی (۶۰۶ق)	فلسفه	احمد بن عبدالرحمن بن ابی بکر بن عثمان عثمانی ملقب به فخرهمدانی	ربع رشیدی	دوشنبه ۲۹ جمادی الآخر ۷۳۳ق	دانشگاه جان رابیندز منچستر، ش ۳۸۰ (رونوشت)

۱۱	شرح منہاج الوصول الى علم الأصول	عبدالله بن محمد هاشمی فرغانی عبری (۷۴۳ق)	اصول فقه	علی بن علی بن ابی المجد ساری	ربع رشیدی	یکشنبه ۲۱ رمضان ۷۳۳	مركز احیاء میراث اسلامی قم، ش ۲۵۱	۱۱
۱۲	مجموعه، شامل: ۱. التوار فی المنطق و الکلام ۲. رساله فی مذهب السنه والجماعه تحفة لمجلس ظهير الامة اصیل الدین سعد الاسلام والمسلمین ۳. تحقیق قول اهل السنة فی ثلاث مسائل فی صفات الله و الاسم والمسمى و الجزء الذی لا یتجزی ۴. مسألة الاجسام کلها حادثة خلافا للفراسة و البراهمة و الانخاس ۵. جواب القصيدة العينية لاین سینا ۶. جواب القصيدة العينية لاین سینا ۷. الصحائف الالهية	۵ و ۶. عزالدین عامر بن عامر بصری ۷. محمد بن اشرف سمرقندی (قرن ۷)	منطق و کلام	احمد بن حاج عبدالرحمن بن ابی بکر بن عثمان عفانی ملقب به فخر همدانی	خاتقاه ربع رشیدی	۲۴ شوال - جمعه ذیقعد ۷۳۳ق ۱۲۸۹ ش	کتابخانه مجلس سنا، ش ۱۲۸۹	۱۲
۱۳	تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية	قطب الدین محمد بن محمد رازی (۷۶۶ق)	منطق	محمد بن جمال لاهجانی	ربع رشیدی	یکشنبه ۲۰ صفر ۷۳۴ق	کتابخانه دانشگاه استانبول، ش ۸۳۱۵۶	۱۳
۱۴	شرح القانون (جلد اول)	علی بن ابی الحرم قرشی، ابن نفس (۶۸۷ق)	پزشکی	-	خاتقاه ربع رشیدی	اواخر رمضان ۷۳۵ق	کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۵۱۱	۱۴
۱۵	شرح القانون (جلد سوم)	علی بن ابی الحرم قرشی، ابن نفس (۶۸۷ق)	پزشکی	-	خاتقاه ربع رشیدی	جمعه ۷ محرم ۷۳۷ق	کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۵۱۱	۱۵

منابع

- آشتیانی، سید جلال الدین (۱۳۷۰)، شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین ابن عربی، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۵)، رک: قیصری رومی.
- ابن بزاز اردبیلی (۱۳۷۶)، صفوة الصفاء در ترجمه احوال و اقوال و کرامات شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی، مقدمه و تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، زریاب.
- ابن حجر العسقلانی (۱۳۹۲ق)، الدرر الكامنة فی اعیان المائة الثامنة، حیدرآباد، مجلس دائرة المعارف العثمانية.
- ابن الفوطی، عبدالرزاق بن احمد (۱۳۷۴)، مجمع الآداب فی معجم الالقباب، تحقیق محمد کاظم، تهران، مؤسسة الطباعة والنشر وزارة الثقافة والارشاد الاسلامی.
- ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی (۱۳۹۱)، تاریخ اولجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، سوم.
- احسان اوغلی، اکمل الدین (اشراف)، فهرس مخطوطات الطب الاسلامی باللغات العربية والترکیة والفارسیة فی مکتبات ترکیا، اعداد: رمضان ششن، جواد ایزکی، جمیل آفکار، استانبول، مرکز الابحاث للتاریخ والفنون والثقافة الاسلامیة باستانبول.
- اردلان جوان، سید علی (تحقیق و بازنگاری) (۱۳۶۵)، فهرست کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، ج ۱، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، چ دوم.
- اسماعیل، بغدادی (بی تا)، ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، تصحیح رفعت بیلکه کلیسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- اعتصامی، یوسف (۱۳۱۱)، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۲، طهران، مطبعة معجل.
- افشار، ایرج (۱۳۵۰)، «رشیدالدین فضل الله و یزد»، در مجموعه خطابه های تحقیقی درباره رشیدالدین فضل الله همدانی، تهران، دانشگاه تهران.
- اقبال، عباس (۱۳۲۵)، «نقل از کتاب شاهد صادق»، مجله یادگار، س ۲، ش ۸، فرورین ۱۳۲۵.
- انوار، سید عبدالله (۱۳۵۸)، فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، ج ۱۰، تهران، کتابخانه ملی ایران.
- برکت، محمد (۱۳۸۴)، «فهرست الفبایی نسخه های تک کتابی کتابخانه علامه طباطبایی شیراز»، در نسخه پژوهی، ج ۲، به کوشش ابوالفضل حافظیان بابلی، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- بروجردی، آزاد (۱۳۷۵)، «روایت یک فرنگی از کتاب، نگارش و تحصیل در عهد صفوی»، کلک، ش ۸۰-۸۳، آبان-بهمن ۱۳۷۵.
- بروکلمان، کارل (۱۴۲۹ق)، تاریخ الادب العربی، الاشراف علی الترجمة العربية: محمود فهمی

- حجازی، نقله الی العربیة: غریب محمد غریب، حسن محمود اسماعیل، عبدالحلیم محمود احمد، قم، مؤسسه دارالکتاب الاسلامی.
- بشری، جواد (۱۳۸۳)، «چند نسخه کتابت شده در ربع رشیدی»، نامه بهارستان، ش ۹-۱۰، بهار و زمستان ۱۳۸۳ ش، ص ۳۳۳-۳۴۰.
- بلر، شیلا (۱۳۸۷)، «الگوهای هنرپروری و آفرینش هنری در ایران دوره ایلخانیان: مورد خواجه رشیدالدین»، ترجمه ولی الله کاوسی، گلستان هنر، س ۴، ش ۱۳، پاییز ۱۳۸۷.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۸۲)، تاریخ عالم آرای عباسی، زیر نظر با تنظیم فهرستها و مقدمه ایرج افشار، تهران، امیرکبیر، سوم.
- جلال الدین یوسف اهل (۱۳۵۸)، فرائد غیائی، به کوشش حشمت مؤید، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله کاتب چلبی (بی تا)، کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون، تصحیح رفعت بیلکه کلیسی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- حافظ ابرو (۱۳۵۰)، ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خانبابا بیانی، تهران، انجمن آثار ملی، دوم، با تجدید نظر کلی در مقدمه و تصحیحات.
- حافظ حسین کربلایی تبریزی (۱۳۸۳)، روضات الجنان و جنات الجنان، با مقدمه تکمله تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرائی، به سعی و اهتمام محمدامین سلطان القرائی، تبریز، انتشارات ستوده، دوم، ج ۲.
- حائری، عبدالحسین (۱۳۴۵)، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۵، تهران، چاپخانه مجلس شورای ملی.
- _____ (۱۳۵۰)، فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱۹، تهران، انتشارات کتابخانه مجلس شورای ملی.
- حاج منوچهری، فرامرز (۱۳۸۳)، «بیضاوی»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۳، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- حسینی، سید احمد (۱۳۵۴)، فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی مدظله العالی، ج ۱، زیر نظر: سید محمود مرعشی، قم، چاپخانه مهراستوار.
- _____ (۱۳۸۶)، فهرست نسخه های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی (قم - ایران)، ج ۹، قم.
- حسینی، سید محمد تقی (۱۳۹۰)، فهرست دستنویسهای فارسی کتابخانه ایاصوفیا (استانبول)، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- حکیم، سید محمد حسین (۱۳۹۷)، «کتابهای وقف شده بر کتابخانه ربع رشیدی»، نامه بهارستان، س ۱۶، دفتر پنجم، پیاپی ۲۴.

- حمد مستوفی قزوینی (۱۳۹۴)، تاریخ گزیده، به تصحیح محمد روشن، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی (۱۳۳۳)، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، مقدمه جلال‌الدین همایی، تهران، کتابخانه خیام.
- _____ (۲۵۳۵)، دستورالوزراء: شامل احوال و زرای اسلام تا انقراض تیموریان، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران، اقبال.
- دانش‌پژوه، محمدتقی (۱۳۳۹)، فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۸، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۴۴)، «فهرست چند نسخه خطی از کتابخانه‌های شهریزد و اصفهان»، در نسخه‌های خطی: نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۵۷)، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ج ۱۶، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- _____ و بهاء‌الدین علمی انواری (۱۳۵۹)، فهرست کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی شماره ۲ (سنای سابق)، ج ۲، تهران، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی.
- الدغیم، محمود السید (۲۰۱۰م)، فهرس المخطوطات العربية والترکیة والفارسیة فی المكتبة السليمانية، تقدیم: امیراش، جدة، سقیفة الصفا العلمية.
- _____ (۲۰۱۶م)، فهرس المخطوطات العربية والترکیة والفارسیة فی مكتبة راغب پاشا، جدة، سقیفة الصفا العلمية.
- رشیدالدین فضل‌الله همدانی (قرن ۸ق)، مباحث سلطانی، کتابخانه نورعثمانیه، ش ۳۴۱۵.
- _____ (۲۵۳۶)، وقفنامه ربع رشیدی: الوقفية الرشيدية بخط الواقف فی بیان شرائط امور الوقف والمصارف، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران، انجمن آثار ملی.
- _____ (۱۳۵۸)، سوانح الافکار رشیدی، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۹۴)، توضیحات رشیدی، مقدمه تحقیق و تصحیح هاشم رجب‌زاده، تهران، میراث مکتوب با همکاری سازمان میراث فرهنگی صنایع دستی و گردشگری، ج ۲.
- سبحانی، توفیق. ه. (۱۳۷۳)، فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های ترکیه، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- السبکی، تاج‌الدین ابی نصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی (۱۴۱۳ق)، طبقات الشافعية الكبرى، تحقیق: محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، دمشق، هجر للطباعة والنشر والتوزيع والاعلان.

سجادی، سید صادق (۱۳۷۲)، «ابن نفیس»، در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

سودآور، ابوالعلاء (۱۳۷۵)، «دو نکته در تاریخ مغول»، ایران شناسی، س ۸، ش ۱، بهار ۱۳۷۵.

شاردن، ژان (۱۳۷۴)، سفرنامه، ترجمه اقبال یغمایی، تهران، توس.

ششن، رمضان (۱۹۸۶م)، فهرس مخطوطات مكتبة كوپرلي، اعداد: رمضان ششن، جواد ايزكي، جميل آقكار، استانبول، مركز الابحاث للتاريخ والفنون والثقافة الاسلامية باستانبول.

شمس الدين محمد بن محمود آملی (۱۳۳۷)، نقائس الفنون فی عرايس العيون، ج ۲، تصحيح سيد ابراهيم ميانجي، تهران، انتشارات اسلاميه.

شيخ آقا بزرگ طهرانی (بی تا)، الذريعة الى تصانيف الشيعة، بيروت، دارالاضواء، دوم.

شيخ الحكمایي، عمادالدين (۱۳۸۷)، فهرست اسناد بقعه شيخ صفی الدين اردبیلی (موجود در موزه ملی، سازمان اوقاف، کتابخانه ملی تبریز، بقعه شيخ صفی و...)، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

شیروانی، محمد (بی تا)، فهرست نسخه های خطی کتابخانه وزیری یزد وابسته به کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۲، بی جا.

صادقی، علی اشرف (۱۳۸۲)، «درباره نام امین الدین حاج بُلّه»، نامه بهارستان، س ۴، ش ۱-۲، دفتر ۷-۸، بهار - زمستان ۱۳۸۲.

الطباطبائی، السید عبدالعزیز (۱۳۹۶)، مختارات من مخطوطات تركيا، اعداد: السید محمد حسین الحکیم، تهران، کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، مكتبة المحقق الطباطبائي.

عثمان يحيى (۲۰۰۱)، مؤلفات ابن عربي تاريخها وتصنيفها، ترجمه عن الفرنسية احمد محمد الطيب، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

عرفانيان، غلامعلی (۱۳۸۰)، فهرست كتب خطی کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی، ج ۱۹، مشهد، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد آستان قدس رضوی.

عزالدين محمود بن علی کاشانی (۱۳۸۸)، مصباح الهداية ومفتاح الكفاية، تصحيح جلال الدين همایی، تهران، نشرهما، نهم.

عمادی حائری، سید محمد (۱۳۹۱)، از نسخه های استانبول: دستنویس هایی در فلسفه کلام عرفان، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب.

قره بلوط، علی رضا و احمد طوران قره بلوط (۲۰۰۱م)، معجم التاريخ التراث الاسلامی فی مكتبات العالم، دارالعقبة، قيصري تركيه.

قطب الدين ابی عبدالله محمد بن محمد الرازی البويهی (۱۳۹۳)، مطالع الانوار و شرحه المسمى

بلوامع الاسرار فی شرح مطالع الانوار، صححه و قدّم له و علّق علیه: ابوالقاسم الرحمانی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.

قیصری رومی، داوود (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۸۲)، شرح فصوص الحکم، تحقیق حسن حسن زاده الاملی، قم، بوستان کتاب.

_____، تأویل البسملة، کتابخانه مجلس شورای ملی، ش ۹ / ۱۴۰۵.

کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۷۲)، شرح منازل السائرین لابی اسماعیل عبدالله الانصاری، تحقیق و تعلیق: محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.

_____ (۱۳۷۹)، مجموعه رسائل و مصنفات، مقدمه تصحیح و تعلیق: مجید هادی زاده، تهران، میراث مکتوب.

«کتابچه کلام الله و کتب کتابخانه آستان قدس رضوی نوشته شده به سال ۱۲۷۲ قمری»، تدوین از: آخوند ملا محمد حسن، آخوند ملا محمد اسماعیل، آخوند ملا عبدالرزاق، حاج ملا محمد رضا، به کوشش سید محمود مرعشی نجفی، در میراث اسلامی ایران، ج ۸، به کوشش رسول جعفریان، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۳۷۷.

کحاله، عمر رضا (۱۴۱۴ق)، معجم قبایل العرب القديمة والحديثة، بیروت، مؤسسة الرسالة.

کیانی (میرا)، محسن (۱۳۸۹)، تاریخ خانقاه در ایران، تهران، انتشارات طهوری، چ سوم.

محمد بن هندوشاه نخجوانی (۱۹۶۴م)، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، به سعی و اهتمام و تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی زاده، مسکو، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان انستیتی خاورشناسی.

مرتضوی، منوچهر (۱۳۷۰)، مسائل عصر ایلخانان، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، چ ۲.

مرعشی نجفی، سید محمود (۱۳۸۴)، فهرست نسخه های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۳۰ و ۳۳، با همکاری میر محمود موسوی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

معدن کن، معصومه (۱۳۷۵)، به یاسار سیدگان در عصر ایلخانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

معین الدین نطنزی (۱۳۳۶)، منتخب التواریخ معینی، تصحیح ژان اوین، تهران، کتابفروشی خیام.

موسوی، میر محمود (۱۳۸۴)، «حقائق التأویل تفسیری نویافته»، میراث شهاب، س ۱۱، ش ۱-۲، بهار و تابستان ۱۳۸۴، پیاپی ۳۹-۴۰.

مهدوی، یحیی (۱۳۳۳)، فهرست نسخه های مصنفات ابن سینا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

ناصرالدین منشی کرمانی (۱۳۶۴)، نسائم الاسحار من لطائف الاخبار در تاریخ وزراء، به تصحیح و مقدمه و تعلیق میر جلال الدین حسینی ارموی محدث، تهران، انتشارات اطلاعات، دوم.

_____ (۱۳۸۹)، *درة الاخبار و لمعة الانوار*، برگردان فارسی تتمه صوان الحکمة اثر ابوالحسن علی بن زید بیهقی، تصحیح و تحقیق علی اوجبی، تهران، انتشارات حکمت، دوم.

هادی زاده، مجید (۱۳۷۹)، «کاشانی نامه»، رک: کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق.

هاشمی علیا، سید جواد (ترجمه) (۱۳۹۳)، *تأویلات قرآن حکیم مشهور به تفسیر ابن عربی*، عبدالرزاق کاشانی، تهران، مولی.

Ashraf, late maulânâ ḥâjî muḥammad (1978), A Concise descriptive catalogue of the Arabic manuscripts in the Salar jung museum and library, Hyderabad, India.

Gölpınarlı, abdŪlbâkî (1967-1972), *Mevlânâ MŪzesİ yazmalar katalogu*, Ankara, Türk tarih kurumu basimevİ, V. I & III.

James, David (1988), *Qurans of Mamluks*, New York.

Karatay, Fehmi Edhem (1962- 69), *Topkap Saray MŪzesi Arapça yazmalar katalogu* Istanbul (Millî Egitim Bakanlgı Yayınlar). 4 vols.

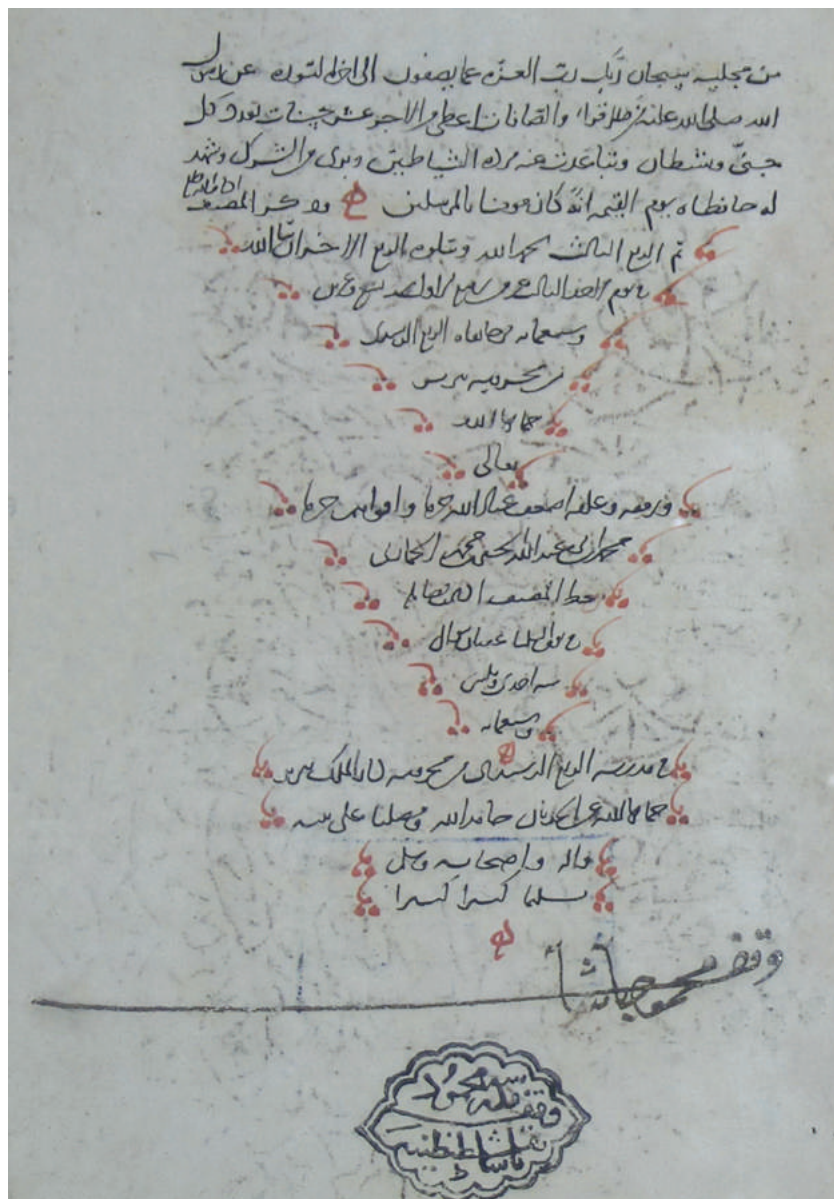
Mingana A. (1934), *Catalogue of the Arabic Manuscripts in the John Rylands Library*, Manchester, Manchester University Press.

الجارح راس رجله في النوم كان رجله صار اخافه كقولهم الفرس وكان غافقه هذه الروايات هذا
 الدجل عدا وانهم وكان بعد وكما بعد والفرس وراس رجله يوان كان رطل شخص ملك كان قبله بام
 طوله في الاله فصار الملك وطاعه بطا موهفاهه ملك مد فون فعاد الدجل الى الموضوع الذي
 راس الملك فوجي ذلك الموضوع فوقع على كثر فمدنا في عليها صورة ذلك الملك وراس اسكنه
 الفيلسوف كان صلب ولكن قبل ان مات علمه اخذه وانزل عنه فكان عاقبه روياء انه ضرب
 على راسه هداوه بكادوت وعبر ولم عت وراي امراه كانها تصبت ثيابها البصر عن
 مدنها ولبست بدلها الثياب السوداء ثم رعب السود ولبست البصر وكان لها ابن فضلها
 عنها واعنت تلك المرأة فوجدته بعد مدة ايام ففوت بوجدها لها وفي لصت من الغم وراس
 رجله كان لبس ثياب من الصفر ولم استطع البحر فيها فمات ذلك الدجل في منزله استطع
 الخ كره موت وراس رجله ليس ثياب احد ولا تداخت فتعجب من ذلك فمات اخذه
 وحلف ميراثها له فاستمتع الدجل به وراس رجله كان القمي وظهره سقط الثياب غاب
 فيها فمات هذا الدجل بعد سبعه ايام من هذه الروايات رجل كان عشرين ريف
 من داره واخبرت عنها فذبح الوباء والموت في داره حتى مات جميع من فيها ثم تسع نفر
 وكان الدجل في ذلك نفسه ان يكون العاش حتى دخل على ليله سارق فانبه الوباء وقصد
 لياخذه وهرب السارق منه الى السطح فسقط عنه ومات ورفقت جنازه وراس الدجل
 وراي امراه كان على ثديها ثوب سنبلة حنطه فكان عاقبه هذه الروايات انها باشها ولد
 ابنا عنه من القدر على الولد وشار الحنطه عنه مد على انها ولد عن ولدها ولد اول
 رجل كان نظره في امه الحام وبكر صورته فيها كانها قد شوهت ومن وج امراه قبحه
 فاحشه راسه من امه الحام نظره فيها كل احد وراس رجله كان جينه الغف على رجليه وكان عاقبه
 ذلك ان هذا الدجل كان عشرين يوما فاجتار له حمله وعثر فيه وسقط الدجل وجرحت على
 رجله وكثر من زوجه العجلة شدة ولب الحية واشتبه هذه الروايات كثيرة قد استخرجها
 التجارب على مر ايام وحديث داما ولكن الكف في هذا الكتاب بما يندعونا الى
 استخراج الروايات التي به الخفة توسطها واخذد فمنا بما وعدنا فلنخرج الكتاب على
 اسم الله تعالى وارب العقول وملك الصواب وقع الفراغ من تحريه يوم اربعاء
 في شهر رمضان سنة خمس عشر وسبع مائة في دار الشفاء ربع رشیدی
 حامدا ومصليا
 والله اعلم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال مولانا واستنادنا افضل الوري علامة العالم قروه المحقق سلطان العلماء والعالين
حمد الحق على الخلق اجمعين مغرانا فاضل الامام مالك القضاء والحكام قطب الملت والدين محمود
الشير انق ايام الله ظل جلاله . اما بعد حمد الله فاطر السموات فوالارضين عبر المناظرين
المؤمنين ومن ربنا برزواهر الثواب والمحسنين . الهام الدقائق صنعها فيها قلوب المستحسنين الصالحين
على سيد الاولين والاخرين محمد وآله الطيبين الطاهرين . فان قد كنت مهمة من الزمان عازيا على
الاحبار ليعني ولسان الاخوان في علم الهمة التي ناولت بسعادة عالمها والعسر الشقاء جاهلها لكونه
اشرف العلوم لان شرف العلم اما يكون معلومة ناسه باقية غير متغيرة او نحو الطرق المردية اليها طرعا
بقسمة مبراة عن شوب مظنون او بكمرة فوايد وهذا العلم الذي يخرج صدىه فلا جمع له الفضل من
هذه الجهات كلها لثبات موضوعاتها على احسن نظام واكثر دوام على الاحتفاظ في ليلته فوايد على الاصحى
وفائدة رايته لكونها عديدة او منسوبة لاشك فيهما خلافا برهن الطبع والالهي ولهذا لم ينج افان
الحكم فيها وفادتها هي انبائها من الفنون الحقيقية وعلا سكالها من العلوم الحقيقية رسالة مغنية
عن غيرها مشتملة على نزع المستوطنات المولفة ولباب المحوعات المستغنى في ترك الافلال ومخوطة
على شخص ما وصل اليه ومحصلا انتهى عند منتهى الادراك بحيث يكون نصرة للمدى وتذكير للمنتهي بل عمد
لاول الانصار وغاية لدرو الانكار وكانت البعوات سافلة اياها دونها جبال بني دينة الى انزاس سعدة
بعدا منه من الدهر وملاوة من العصر وقد رغب في نضض العناء وعزتها خطوب معضلة اللذات . ولم يكن في نعيم
الاماني لا تلبى سبل ولا سؤل تحبها ها دون بل لا اتصال انبالي خباب من هو خلاصة الدهر وخشنة
وصفوة العصر فزيدته اعنى رفع خضر من هو الزمان منيته ولاهله محبته ومن لجلال بهانه وبجته
ومن الحال تفصيله ومجلته . فظاهر خزن وياطنه نقي وروشه آمن وطلوعه مني .
فاهو الادوية من مكام لفظا بنه الاصل والفرع تني .

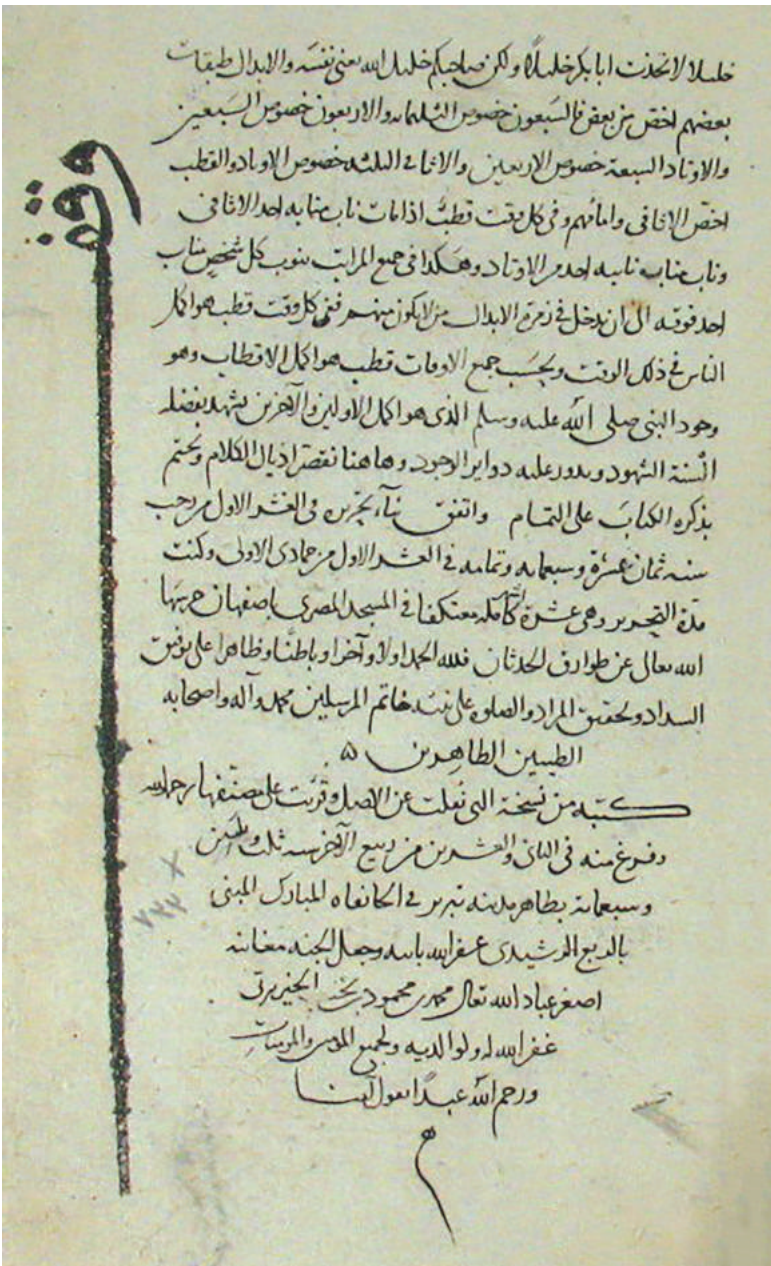
وهو المول المعظم الصاحب الاعظم آصف الزمان والايام والاحسان صاحب ديوان المالك بعد او فربا
مول ملوك العالمين شرقا وغربا سمر الرضا والدين علاه الاسلام والمسلمين محمد بن محمد بن الصاحب السعيد
بها الدين محمد بن كوكبي صاعف الله في سبوغ النعم جلاله ومد على الصاحب طلاله فبحقت نعمه البلية وموابة
النسبه لولع كرمه التي لا طرقت له ولها استوا بنعمه التي تصادمت انوارها واعادت الظلمة العيمة
واخلاقه الكريمة الى الغصن الاول ما انا والايام النوار بها انا ولما كان ذلك كذلك وكان للعلوم



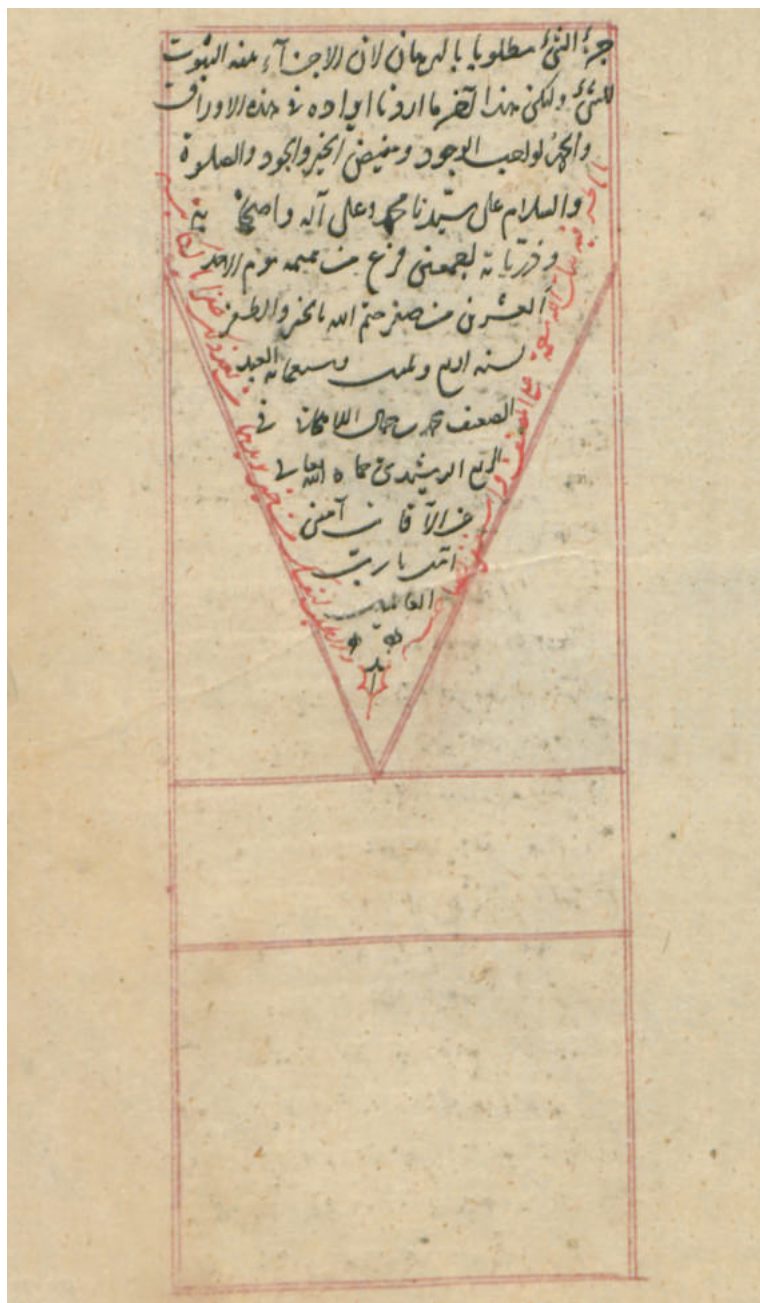
حقائق التأویل فی دقائق التنزیل، خط محمد بن ابی عبد الله حسین بن محمد حمارنی در ۷۳۱ ق در مدرسه ربیع رشیدی، کتابخانه محمود پاشا، ش ۱۹، صفحه خاتمه.



حقائق التأویل فی دقائق التنزیل، ۷۳۲ق در خانقاه ربع رشیدی، کتابخانه حاجی محمود افندی، ش ۸۳، صفحه خاتمه.



لباب القوت من خزانة الملكوت، خط محمد بن محمود بن نجيب خير برتی در ۷۳۳ ق در خانقاه ربع رشیدی، کتابخانه هدایی افندی، ش ۳۸۲، صفحه خاتمه



تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، خط محمد بن جمال لاهجانی در ۷۳۴ ق در ربع رشیدی، کتابخانه دانشگاه استانبول، ش A3156، صفحه خاتمه



شرح القانون، جلد اول، ۷۳۵ق در خانقاه ربع رشیدی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۵۱۰۱، صفحه عنوان، وقفنامه شاه عباس صفوی.

قال الشيخ الرئيس رحمه الله عليه عرسه الى آخره الشرح فقبل ان هذه مثبت كثيرا، لبيت المقدس وسمي هناك بالكرسه وفي غيرها بلوحه
وبورقيه يدعيان بالصلوة والله والى الزمان قال الشيخ الرئيس رحمه الله عليه فقبل الى آخره الشرح اربعه الكايب فبقا طاهره
قال الشيخ الرئيس رحمه الله عليه قاله الى آخره الشرح والعبار في هذا الطاهره وهذا آخر الجمله والحمد لله واوفا آخره
وظاهره وباطن وحلى على خليفه محمد المصطفى وكراله الطاهر الطاهرين والصحابه والحمدن وسلم سلمنا كذا
والبنو الفراعنه من نسله في اواخر شهر رمضان المبارك سنة خمس وثلثمائة بالثاني الهجره في الرابع عشر من شهر ربيع الثاني
بالحضره والرضوان ورزقه اياي في رجاء الجنان منه وفضله وسعته جوده آمن وباحضره باجره بصلته

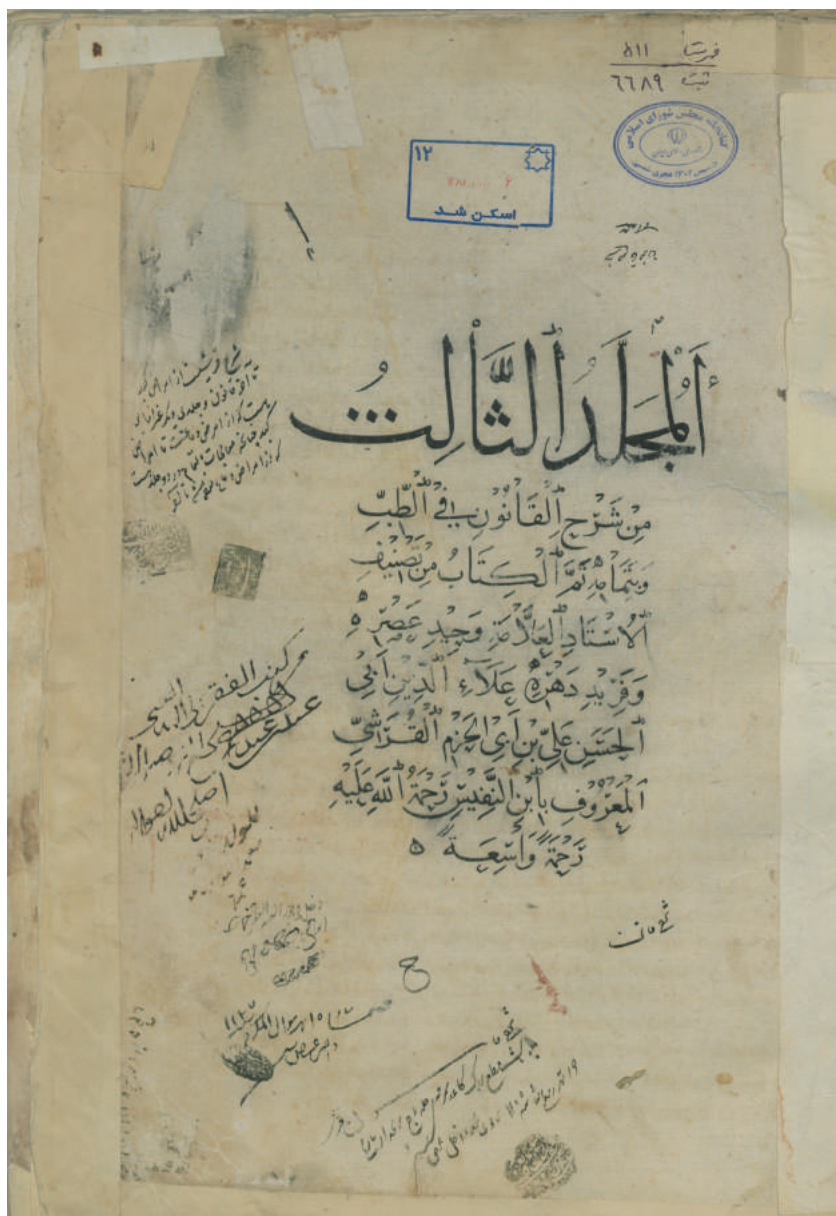
سید بنیاد و اعلان کرد
و نیز دستگیر

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازاری شد نسخ

همان نسخه، صفحه خاتمه

[illegible]

شرح القانون، جلد سوم، ۷۳۷ق، کتابخانه مجلس، ش ۵۱۱، صفحه خاتمه.



همان نسخه، صفحه عنوان.

نسخه‌ای نویافته از شاهنامه در کتابخانه ملی

ابوالفضل خطیبی*

کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار، ولی ناقص شاهنامه مورخ ۶۱۴ ق در کتابخانه شهر فلورانس و کهن‌ترین نسخه کامل آن، مورخ ۶۷۵ ق در موزه بریتانیا در لندن نگهداری می‌شوند و می‌توان گفت هیچ یک از نسخه‌های محفوظ در کتابخانه‌های ایران چندان قدیمی و معتبر نیستند و در تصحیح شاهنامه چندان کمکی نکرده‌اند. بنا بر فهرستی از نسخه‌های شاهنامه که ایرج افشار فراهم آورده، کهن‌ترین نسخه تاریخ‌دار موجود در کتابخانه‌های ایران نسخه مورخ ۸۰۹ ق، محفوظ در کتابخانه مجلس سنا است (شماره ۱۱۱۵) و پس از آن نسخه معروف به شاهنامه بایسنغری مورخ ۸۳۳ ق است که در کتابخانه سلطنتی (در کاخ گلستان) نگهداری می‌شود^۱. از میان نسخه‌های بی‌تاریخ موجود در ایران، نسخه معروف به سعدلو که گمان می‌رود در اواخر قرن هفتم یا نیمه اول قرن هشتم هجری کتابت شده، از بقیه مهم‌تر و معتبرتر است. این نسخه در کتابخانه مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی نگهداری می‌شود و به صورت عکسی نیز به چاپ رسیده است^۲.

به تازگی بخش نسخه‌های خطی کتابخانه ملی، نسخه‌ای از شاهنامه را با کمک مالی آقای دکتر محمدحسین واقف‌زاده، از دوستداران فرهنگ ایران، از یک مجموعه

* فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱. افشار ۱۳۹۰: ۲۵۶.

۲. نک: فردوسی، ۱۳۷۹.

خصوصی خریداری کرده است. این نسخه انجمه و تاریخ ندارد، ولی به نظر کارشناسان نسخه‌های خطی در این کتابخانه، به قرن هشتم هجری قمری تعلّق دارد و به نظر نگارنده نیز این تاریخ‌گذاری می‌تواند درست باشد و از این رو در کنار نسخه سعدلواز کهن‌ترین نسخه‌های موجود در ایران محسوب می‌شود.

۱. وضعیت ظاهری: وضعیت این نسخه چندان مطلوب نیست. حدود یک چهارم شاهنامه را در بردارد و تقریباً همه بخش‌های موسوم به اساطیری و پهلوانی شاهنامه افتاده و به بخش‌های تاریخی محدود می‌شود. این نسخه مشتمل است بر ۱۲۵ برگ (۲۵۰ صفحه) که از آن میان، ۹ برگ با شماره‌گذاری به خطی جدیدتر و ۳ برگ دیگر نیز بدون شماره‌گذاری و به خطی جدیدتر از این یکی در لابلای بخش‌های کهن در سه جا صحافی شده‌اند. بنابراین، بخش کهن این نسخه مشتمل است بر ۱۱۳ برگ (۲۲۶ صفحه) که در ۴ ستون نوشته شده است. هر سطر دو بیت و هر صفحه ۳۳ سطر را در بردارد. بنابراین در هر صفحه ۶۶ بیت درج شده که با کسر ۶ بیت در هر صفحه برای سرنویس‌ها و افتادگی‌ها، حدود ۱۳۵۶۰ بیت به دست می‌آید و با احتساب حدود ۵۰ هزار بیت برای کل شاهنامه، بخش کهن این نسخه کمی بیش از یک چهارم بیت‌ها را در بردارد. این نسخه تقریباً به همان اندازه نسخه‌های قرن هشتم شاهنامه، سرنویس دارد و برخی از آنها با قلم سیاه و برخی دیگر به شنگرف نوشته شده‌اند. این نسخه به خط نسخ نوشته شده و بسیار خواناست، غلط کتابتی کم دارد و به طور کلی می‌توان گفت نسخه مضبوطی است. این نسخه هیچ تذهیب و تصویری ندارد. رکابه دارد، ولی در بیشتر صفحات بریده شده است.

در بالای صفحات شماره‌هایی دیده می‌شود، مثلاً نخستین صفحه با شماره ۹۸/۲ (عدد یکم، که گویا بخش‌های متن را شامل می‌شود بالای خط تیره صاف قرار دارد و عدد دوم که شماره صفحات است در زیر آن) آغاز می‌شود. بخش‌های باقی‌مانده متن هنگام صحافی مجدد جابه‌جا شده‌اند و همین شماره‌ها که در برخی جاها ترتیب مشخصی ندارند، نشان می‌دهند که پیش از صحافی مجدد نوشته شده‌اند و بر اساس همین شماره‌ها می‌توان تسلسل برگ‌ها و صفحات را تشخیص داد. افزون بر

این، در جاهایی هم که متن پشت سر هم قرار گرفته است، گاهی دو صفحه روبه‌رو با یک شماره مشخص شده و گاهی نیز با دو شماره. در برخی صفحات که چندان زیاد نیست، بخش‌های از متن در نتیجه کهنگی یا فرسودگی بریده شده یا به زیرنوار چسب رفته است. همچنین بخش‌های اندکی از انتهای سطرها از سوی بیرون، هنگام برش و صحافی مجدد بریده شده‌اند.

نخستین صفحه نسخه با شماره ۹۸/۲ از میانه داستان جنگ بزرگ کیخسرو که کیخسرو همراه رستم و پهلوانان ایرانی به تخته‌گاه افراسیاب می‌رسند و افراسیاب از چنگ آنان می‌گریزد، با بیت زیر آغاز می‌شود^۱:

یکی شاد و دیگر پر از درد و رنج چنان چون بود در سرای سپنج

این صفحه وضعیت مناسبی ندارد و با چسباندن کاغذهایی بر روی کاغذ قدیمی کوشیده‌اند تا آن را بازسازی کنند، ولی یک پنجم انتهای صفحه از بین رفته و فقط یک سرنویس و واژه‌هایی از بیت‌ها باقی مانده است. در صفحات بعدی هم بخش‌هایی از متن بریده شده است. داستان جنگ بزرگ کیخسرو تا انتهای صفحه ۱۰۲/۲ با بیت زیر ادامه می‌یابد^۲:

مرا سالیان هست هفتاد و هشت ندیدم که گیتی برین سرگذشت

بنا بر این، این بخش مطابق تصحیح خالقی مطلق مشتمل است بر ۳۴۷ بیت. نخستین افتادگی از صفحه بعدی که شماره ۱۲۹/۴ بر خود دارد، در پادشاهی یزدگرد شهریار (یزدگرد سوم) آغاز می‌شود و همین شماره نشان می‌دهد که شماره‌گذاری‌ها پیش از ناقص شدن نسخه درج شده‌اند. بخش‌هایی از این صفحه از بالا و پایین بریده شده و نیز روی برخی از بیت‌ها با نوار چسب پوشانده شده است. این صفحات با سرنویس و بیت زیر آغاز می‌شود^۳:

[نامه نو] شتن رستم نزد برادر خود

[یکی نامه سوی برادر به درد] نبشت و سخن‌ها همه یاد کرد

۱. فردوسی، ۱۳۸۶: ۴/۲۵۷/۱۳۵۶.

۲. همان: ۴/۲۸۰/۱۷۰۳.

۳. همان: ۸/۴۱۳/۳۲.

از چهار بیت انتهای صفحه فقط مصراع زیرباقی مانده است^۱:

[شب آید یکی چشم رخشان کند] نهفته کسی را خروشان کند

شگفت اینکه صفحه بعدی با بیت زیر از بیت‌های الحاقی پادشاهی فرخزاد، پیش از پادشاهی یزدگرد شهریار آغاز می‌شود^۲:

[سیه چشم] بد نام آن پره‌نر که چون او می‌اراد گردون دگر
و در صفحه بعد بیت‌های اوایل پادشاهی یزدگرد شهریار آمده است و با بیت زیر به پایان می‌رسد^۳:

بدانست رستم شمار سپهر [ستاره شمربود و باداد و مهر]

سپس دو بیت افتادگی دارد و ادامه متن در صفحه قبل از آن (با بیت «یکی نامه سوی...») آمده است (نک: بالاتر).

صفحه بعد با شماره ۳۳/۳ که به خطی دیگر و جدیدتر نوشته شده است، بخش‌هایی از داستان رستم و اسفندیار را در بر دارد و تا صفحه ۴۵/۳ ادامه می‌یابد و در صفحه پس از آن، متن کهن دوباره از صفحه ۱۲۶/۴ با سرنویس و بیت زیر آغاز می‌شود^۴:

پادشاهی فرائین که او را گراز گفتندی پنجاه روز بود

بفرمود تا برکشیدند رود شد ایوان او [پرزبانگ سرود]

و تا دو بیت مانده به انتهای پادشاهی فرائین، با بیت زیر پایان می‌یابد^۵:

همی این ازان بستدی آن ازین یکی [یافت نفرین دگر آفرین]

صفحه بعدی (پشت همین برگ) با شماره ۱۲۷/۴ با این سرنویس شروع می‌شود:

۱. همان: ۹۵/۴۱۸/۸.

۲. همان: ۴۰۴/۸/۴۰۴/۸، ب ۷، ب ۲.

۳. همان: ۳۲/۴۱۲/۸.

۴. همان: ۳۹/۳۸۱/۸.

۵. همان: ۴۶/۳۹۰/۸.

[پادشاهی بورا] دخت شش ماه بود

وازنخستین سطر این صفحه، فقط مصراع آخر از ستون چهارم که از جمله بیت‌های الحاقی است، باقی مانده است^۱:

یکی بنده بودش چو سرو سهی ابا خوبی [وزیب و با فرهی]

این بیت نشان می‌دهد که این صفحه در اصل پیش از صفحه ۱۲۹/۴ جای داشته و بیت آغازین آن (سیه چشم بد نام آن پره‌نر....) ادامه بیت بالاست.

در سه برگ بعدی با شماره صفحه و به خط جدیدتر (کاتب دوم) داستان رستم و اسفندیاری پی گرفته می‌شود، ولی داستان همچنان ناتمام باقی می‌ماند. سپس در صفحه ۵۵/۳ بخشی از پادشاهی بهمن با بیت زیر آغاز می‌شود^۲:

به کابل شد و کین رستم بخواست همه بوم و برکرد با خاک راست

از این صفحه برگ‌ها سالم‌اند و مفصل‌ترین بخش این نسخه تا پادشاهی بهرام گور در صفحه ۱۴۲/۳ با سرنویس و بیت زیر به پایان می‌رسد^۳:

رسیدن بهرام گور به هندوستان

نشسته بنزدیک او رهنمای سپرپیش تخت ایستاده به پای

در صفحه ۱۲/۴ بیت‌های پادشاهی بهرام قطع می‌شود و اوایل پادشاهی نوشین روان، در میانه داستان نوشزاد با بیت زیر آغاز می‌شود^۴:

تو آن را جز از باد و بازی مدان گزاف جهان بین درازی مدان

ولی در پایان صفحه ۴۸/۴، پادشاهی نوشین روان در اوایل «داستان نوشین روان با هرمزد پسرش»، با بیت زیر قطع می‌شود^۵:

ز گفتار او چون غمی گشت شاه همی گشت خامش به پاسخ نگاه

۱. همان: ۲۰۴/۸/پانوش ب ۷، ب ۱.

۲. همان: ۲۲/۴۷۳/۵.

۳. همان: ۱۹۳۶/۵۶۱/۶.

۴. همان: ۸۶۰/۱۵۵/۷.

۵. همان: ۴۳۹۳/۴۵۱/۷.

پس از این برگ، سه برگ (۶ صفحه) با خطی حتی جدیدتر از خط جدید قبلی (کاتب ۳) بدون شماره صفحه جای گرفته و در آنها پادشاهی نوشین روان که از انتهای صفحه ۴/۴۸ قطع شده بود، با حذف ۲۲ بیت، با بیت زیر ادامه یافته است^۱:

دگر آنکه پرسد که دشمن کراست کزو دل همیشه به درد و بلاست

پس از این سه برگ، صفحه ۴/۱۱۱ که از سوی بیرون قسمت‌هایی نونویس شده است، با بخشی از «داستان خسرو پرویز با شیرین» با بیت زیر آغاز می‌شود^۲:

به موبد گماند (متن: کما بد) که ترساشدم گر از بهر مریم سکوبا شدم

و در انتهای صفحه بعد (باز هم با شماره ۴/۱۱۱) با بیت زیر به پایان می‌رسد^۳:

پدر پاک بد مادرش بدهنر چنان دان که پاکی نیاید به بر

در صفحه بعد، با شماره ۴/۱۲۱ بخشی از پادشاهی شیرویه با بیت زیر آغاز می‌شود^۴:

به بخشش نباشد و را دستگاه بزرگان فسوسیش خوانند شاه

بخش کهن این نسخه، در اوایل «داستان ساختن شهرمداین» با بیت زیر در صفحه ۴/۱۱۴ پایان می‌یابد^۵:

چو دیوار ایوانش آمد به جای بیامد به پیش جها [ن کدخدای]

ولی پیش از این برگ، برگ‌های پادشاهی‌های خسرو پرویز، شیرویه و اردشیر جابه جا شده‌اند؛ پس، بیت بالا پایان متن شاهنامه در این نسخه نیست، بلکه متن شاهنامه در این نسخه چند برگ پیش از آن، در صفحه ۴/۱۲۵ در اوایل پادشاهی اردشیر، با سرنویس و بیت زیر به پایان می‌رسد^۶:

۱. همان: ۴۴۱۶/۴۵۳/۷.

۲. همان: ۳۳۵۵/۲۵۶/۸.

۳. همان: ۳۴۷۶/۲۶۶/۸.

۴. همان: ۲۶۳/۳۴۴/۸.

۵. همان: ۳۷۲۶/۲۸۹/۸.

۶. همان: ۳۸/۳۸۱/۸.

پادشاهی اژدشیریک سال و شش ماه بود

چو پیروز خسرو بیامد برش توگفتی ز گردون برآمد سرش

۲. خویشاوندی: جلال خالقی مطلق درباره خویشاوندی نسخه‌های شاهنامه می‌نویسد: «از آنجا که شاهنامه فراوان نسخه برداری شده است و از سوی دیگر، از دو سده نخستین زمان شاهنامه دستنویسی در دست نیست، تعیین خویشاوندی دقیق میان دستنویس‌های موجود آن و ترسیم نمودار خویشاوندی آنها کاری ناشدنی است و تنها باید به گروه‌بندی و شاخه‌بندی کلی میان آنها بسنده کرد و این کار خود برای سراسر شاهنامه کمتر میسر است. بلکه پیش می‌آید که پس از بخشی از شاهنامه در شاخه‌بندی برخی دستنویس‌ها تغییراتی روی می‌دهد و با آغاز داستانی نوناگهان دست‌نویسی از شاخه‌ای به شاخه دیگری می‌رود. دلیل آن این است که دستنویسی که اساس کتابت بوده، صفحات آن افتادگی داشته و یا از آغاز ناقص بوده و داستان‌هایی را نداشته و یا در چند دفتر کتابت شده بوده ولی دفتری از آن، از میان رفته بوده و کاتب ناچار بخشی را از روی دستنویسی دیگر که از شاخه‌ای دیگر بوده کتابت کرده است» (خالقی مطلق ۱۳۹۰: ۲۷۴-۲۷۵). خالقی مطلق در جای دیگر بر اساس تجربه شخصی در نیمه اول شاهنامه، دستنویس‌های مبنای تصحیح خود را به دو گروه اصلی زیر تقسیم کرده است:

الف) فلورانس ۶۱۴ (به نشان ف)، لندن ۶۷۵ (ل)، قاهره ۷۴۱ (ق)، واتیکان ۸۴۸ (و)، لندن ۸۹۱ (ل)، استانبول ۹۰۳ (س)، لندن ۸۴۱ (ل)، لنینگراد ۸۴۹ (ل).

ب) استانبول ۷۳۱ (س)، لنینگراد ۷۳۳ (لن)، قاهره ۷۹۶ (ق)، لیدن ۸۴۰ (لی)، پاریس ۸۴۴ (پ)، اکسفورد ۸۵۲ (آ)، برلین ۸۹۴ (ب)، ترجمه عربی بنداری.

به نظر خالقی بیرون از این گروه‌بندی دستنویس‌های ف، ل، س، ق، و، ل، س، آ، ب، بنداری از بقیه معتبرترند.

برای تعیین خویشاوندی نسخه کتابخانه ملی با نسخه‌های دیگر شاهنامه، ۶ قطعه به شرح زیر از جاهای مختلف گزینش و با تصحیح خالقی مطلق و نسخه‌های

شانزده‌گانه مبنای تصحیح او مقابله شد:

قطعه ۱: آغاز شاهنامه در این نسخه، جنگ بزرگ کیخسرو (۱۷۶ بیت)^۱.

قطعه ۲: پادشاهی بهمن (۱۳۸ بیت)^۲.

قطعه ۳: پادشاهی اسکندر (۱۰۴ بیت)^۳.

قطعه ۴: پادشاهی بهرام گور (گفتار اندر به زن کردن بهرام گور دختران برزین را) (۱۱۵ بیت)^۴.

قطعه ۵: پادشاهی نوشین‌روان (گفتار اندر پاسخ نامه خاقان از کسری و رفتن مهران شتاد به چین) (۱۸۱ بیت)^۵.

قطعه ۶: پادشاهی شیرویه (۳۰ بیت)^۶.

پس از مقایسه این بیت‌ها (مجموع: ۷۴۴ بیت) معلوم شد که قطعات ۱ و ۵ با نسخه‌های س (سومین نسخه تاریخ‌دار شاهنامه پس از فول) و ب هم خانواده است و قطعات ۲، ۳، ۴، ۶ با نسخه‌های لن، لن^۲. چنانکه بالاتر ملاحظه می‌شود، از این چهار نسخه، نسخه‌های س، ب، لن به گروه دوم از تقسیم‌بندی خالقی مطلق تعلق دارد و لن^۲ به گروه اول، ولی چنانکه گفتیم تقسیم‌بندی خالقی مطلق بر اساس نیم اول شاهنامه استوار است و به تجربه نگارنده در نیمه دوم شاهنامه لن^۲ به لن بسیار نزدیک می‌شود و در بسیاری بیت‌ها جفت جدایی‌ناپذیر یکدیگر به شمار می‌آیند و نسخه کتابخانه ملی هم نشان می‌دهد که این دو نسخه با یکدیگر خویشاوند نزدیک‌اند. بنابراین، با وارد شدن لن^۲ به گروه دوم تقسیم‌بندی خالقی مطلق، می‌توان گفت که نسخه کتابخانه ملی به گروه دوم از نسخه‌های شانزده‌گانه خالقی تعلق دارد و پس از س، ب، لن، لن^۲ با نسخه‌های دیگر از همین گروه خویشاوند است و در بسیاری مواضع

۱. همان: ۴/۲۵۷-۱۳۵۶-۱۳۵۲/۲۶۸-۱۵۳۲.

۲. همان: ۵/۴۷۳-۲۲/۴۸۴-۱۶۰.

۳. همان: ۶/۳-۱/۱۱-۱۰۴.

۴. همان: ۶/۴۷۶-۷۷۳/۴۸۴-۸۸۸.

۵. همان: ۷/۲۶۴-۲۱۳۴/۲۷۸-۲۳۲۵.

۶. همان: ۸/۳۲۳-۱/۳۲۵-۳۰.

ضبط‌های این نسخه با همراهی نسخه‌های دیگر از همین گروه در تقابل با ضبط نسخه‌های گروه اول قرار می‌گیرد. به طور کلی خویشاوندی نسخه کتابخانه ملی به چهار نسخه س، ب، لن، لن^۲ بسیار نزدیک است و در مواردی چون پس و پیشی بیت‌ها و مصراع‌ها، افتادگی‌ها و افزودگی‌ها، مانند همین نسخه هاست، ولی در همین بخش بررسی شده، افتادگی بیت زیرمخصوص همین نسخه است^۱:

مرا آرزو نیست از مهر اوی که بیننده بردارم از چهاروی

نسخه کتابخانه ملی، ضبط‌هایی هم دارد که در هیچ یک از نسخه‌های شانزده‌گانه خالقی نیست و در بخش‌هایی که نگارنده مقابله کرده است، غیر از یک مورد در تصحیح متن اهمیتی ندارند. برای نمونه به دو بیت زیر توجه فرمایید:

ازان تخت و آیین و آن بارگاه (ملی: دستگاه) تو گفتی که زندست بر گاه شاه^۲

که آن را که اکنون توبینی به گاه (ملی: بداد) / ستاره ندیده ست و خورشید و ماه (ملی: باد)^۳

شاهنامه خالقی:

بدآواز ایشان شهنشاه جام زباده تهی کرد و شد شادکام^۴

نسخه کتابخانه ملی: چوبستد از ایشان شهنشاه جام / بنوشید و آنکه بشد شادکام ولی در مورد زیر، در ماجرای بهرام گور و دختران برزین، ضبط نسخه کتابخانه ملی مهم است:

بدو گفت پیر:

این سه دختر چوماه به راه گیومرت و جمشیدشاه،

۱. همان: ۱۷۴/۲۶۷/۷.

۲. همان: ۷۹/۸/۶.

۳. همان: ۲۱۸۵/۲۶۸/۷.

۴. همان: ۸۳۸/۴۸۱/۶.

ترا دادم و خاک پای تواند همان هرسه زنده به رای تواند^۱

در مصراع دوم بیت دوم، ضبط نسخه ملی چنین است: «برای کیومرث و هوشنگ شاه». در مورد ضبط کیومرث، نسخه‌های مبنای تصحیح خالقی مطلق برخی ضبط کیومرث دارند و برخی دیگر روی حرف پایانی (ث) نقطه نگذاشته‌اند. به نظر خالقی مطلق در این نام مانند نام‌های طهمورت و اغریرت، واج «ت» که در نسخه فلورانس آمده و گهگاه برخی نسخه‌های دیگر نیز آن را تأیید می‌کنند، به اصل این نام‌ها در پهلوی بازمی‌گردند و فردوسی نیز همین تلفظ را به کار برده است.^۲ بنابر این ضبط یگانه «گیومرث» در نسخه کتابخانه ملی در بیت بالا مهم است. نکته دیگر در این مصراع، ضبط «هوشنگ» در نسخه ملی به جای ضبط «جمشید» در تصحیح خالقی مطلق - امیدسالا راست که در اینجا نسخه بدل هم ندارد (یعنی در همه نسخه‌ها همین ضبط بوده است)، ولی ضبط جمشید در نتیجه اشتباهی که منشأ آن معلوم نیست وارد این تصحیح شده است؛ زیرا در نسخه اساس این تصحیح (لندن ۶۷۵) و نسخه‌ها و چاپ‌های مهم دیگری که نگارنده دیده است همگی ضبط «هوشنگ» را داشته‌اند.^۳

۳. ضبط‌ها و تلفظ‌ها: در نسخه کتابخانه ملی مانند نسخه‌های قرن هشتم برخی صورت‌های کهن حفظ شده و برخی دیگر نو شده‌اند؛ به بیان دیگر صورت‌های کهن در کنار صورت‌های نوشته قرار دارند: ذال معجمه: در غالب قریب به اتفاق موارد قاعده ذال حفظ شده است، مثل بود، داذ و جز آنها.

نبشتن / نوشتن: در این نسخه، اشتقاق‌های مختلف این فعل (نبیسنده، نبشته و جز آنها) به هردو صورت دیده می‌شود، ولی صورت کهن تر نبشتن بیشتر از نوشتن

۱. همان: ۸۷۴/۴۸۳/۶.

۲. خالقی مطلق ۱۳۸۹: ۴۱/۱-۴۳.

۳. نک: فردوسی، ۱۹۶۸: ۷/۳۴۵؛ فردوسی، ۱۳۴۵: ۵/۳۱۳/۸۸۳؛ فردوسی، ۱۳۷۷: ۲/۱۲۰،

س ۴ از پایین: فردوسی، ۱۳۷۹: ۷۲۵، س ۱۱؛ فردوسی، ۱۳۸۹: ۶۹۷، س ۴؛ فردوسی، ۱۳۵۱: ۲/۸۹: جیومرث و آوشه‌نج.

است. حتی در یک بیت هر دو صورت دیده می‌شوند (ملّی: ۶۶/۳، س ۱۱)

نوشتم یکی نامه‌ای پیش ازین نبشته درو درد بیش از این

اوی / او: در نسخه‌های قدیمی شاهنامه معمولاً صورت کهن‌تراوی (پهلوی: Ōy) دیده می‌شود. در این نسخه هم اوی هست و هم او، ولی بیشتر اوی به کار رفته است.

گذشتن، گذاشتن/گذشتن، گذاشتن: در این نسخه همه جا صورت گذاشتن و گذاشتن به کار رفته است (مثلاً نک: ۶۶/۳، س ۶) و این صورت در متون کهن فارسی از قرن چهارم بدین سو فراوان به کار رفته است.^۱

گر/یا: در این نسخه در هیچ جا صورت کهن گربه معنی یا دیده نمی‌شود و همه جا همان صورت نوتر «یا» آمده است.

۴. رسم الخط:

- همه جا گاف را به صورت کاف، پ را ب و چ را ج می‌نویسد

- گاهی همزه را می‌گذارد و گاهی هم نه. مثلاً در مصراع «ببستند آئین به شهراندرون» (۶۶/۳، س ۶ از پایین) آئین همزه ندارد.

- های غیر ملفوظ را انداخته است، مثل زندست (به جای زنده است) و ماندست (به جای مانده است).

- بای تأکید و حرف نفی را از فعل جدا می‌نویسد، مثل به پیچد، به پرورده‌ام، نه بینم.

- آنچه، آنکه و هرچه می‌نویسد به جای آنچه، آنک و هرچ در نسخه‌های کهن شاهنامه.

- این نسخه مشکول نیست، ولی در بیشتر موارد تشدید را می‌گذارد و در موارد بسیاری نیز تشدید بر روی حروفی است که نیازی به تشدید ندارند. به موارد زیر توجه فرمایید:

بپردازم آنگه به کار جهان بکوشم به داد آشکار و نهان^۲

۱. مثلاً نک: اخوینی، ۱۳۴۴: ۳۳۱-۳۳۲ و صفحات مختلف دیگر؛ چند برگ تفسیر قرآن، ۱۳۵۱: ۱۴-۱۵؛ تحفة الغرائب، ۱۳۷۱: ۳۶، ۴۶، ۱۵۳.

۲. فردوسی، ۱۳۸۶: ۸/۳۲۴/۱۲.

پراز درد ازان باره آمد فرود همی داد تخت مَهی را درود^۱
 ز لشکرگزین کرد پس بخردان جهان‌دیده و گاردیده زدان^۲
 همه زاولستان به تاراج داد مهان را همه بدره و تاج داد^۳

چنانکه ملاحظه می‌شود در همه این موارد تشدید روی صامت‌ها پیش از هجاهای کوتاه e (مثل kār-e) و o (مثل badre-o) در پایان واژه‌هایی آمده که در جایگاه هجای بلند قرار دارند. کاربرد تشدید در چنین موضعی نزد عروض دانان قدیم مانند شمس قیس شناخته شده بود. بنا بر نوشته او:

باید که هر حرف که مشدد گردانند در آن شائبة ادغامی تصور توان کرد و آن در سه موضع باشد.... یکی در عطف یا اضافت، چنانکه: شعر

من و توایم نگارا که عشق و خوبی را ز نعت لیلی و مجنون برون بریم همی
 که چون واو عطف صریح در لفظ نمی‌آرند، ماقبل آن را مضموم می‌گردانند و در مابعد آن می‌پیوندند. اگر در این موضع تشدید آرندهم شائبة ادغامی باشد و در اضافت، چنانکه: شعر

در ظلال جّاه تو آرایشی دارد بشر در جمال عدل تو آسایشی دارد جهان^۴
 به نوشته صادقی^۵ «ظهور تشدید در کلیه این موارد مربوط به بافت‌هایی است که یک مصوت بلند تاریخی در آنها وجود دارد، خواه این مصوت بلند هنوز در بافت‌های مورد نظر موجود باشد، خواه از بین رفته باشد». در مورد حرف عطف «این حرف در پهلوی ud (= od-) تلفظ می‌شده، اما بعدها d پایدانی آن افتاده است. طبق یک قاعده زبانی، حذف یک صامت از کلمه نیز در بسیاری از موارد موجب بلند (کشیده) تر شدن مصوت بلند قبل از آن می‌شود ... بنابراین

۱. همان: ۱۳۶۰/۲۵۷/۴.

۲. همان: ۱۳۷۷/۲۵۸/۴.

۳. همان: ۷۵/۴۷۷/۵.

۴. شمس قیس، ۱۳۳۸: ۳۰۲-۳۰۳؛ نیز نک: صادقی، ۱۳۹۲: ۴.

۵. همان، ۷.

ud پس از افتادن d به شکل tā درآمده، اما بعدها کشش tā از بین رفته و به شکل u (امروز: o) درآمده است. با این همه شعرای دوره اول که با تلفظ tā آشنا بوده‌اند، گاهی در شعر به ضرورت از آن استفاده کرده‌اند و این ضرورت در شعر فارسی به صورت یک سنت باقی مانده است... کسره اضافه نیز در زبان پهلوی به شکل ā (i بلند) تلفظ می‌شده و این تلفظ در قرون اول بعد از اسلام هنوز زنده بوده و شعرا به ضرورت از آن استفاده کرده‌اند... ما امروز واو عطف و کسره اضافه در این گونه موارد را کشیده تلفظ می‌کنیم، اما در قدیم آنها را کوتاه تلفظ می‌کرده و صامت بعد از آنها را مشدد می‌کرده‌اند.^۱

گذشته از تشدید، در موارد اندکی برخی کلمات اعراب دارند که تا آنجا که نگارنده دیده است، برای بررسی تلفظ‌های کهن واژگان چندان مهم نیستند، مثل «مَن»، «خَبَر» و جز آنها. در یک جا نوشته است: «بفرمود تا موبد موبدان...» که هم نشانه تشدید روی واج «م» پیش از یک هجای کوتاه مهم است (نک: بالاتر) و هم تلفظ mawbadān. گاهی روی حرف اضافه «به» فتحه گذاشته است، مثل «بَمَا» و «بَسَر». در این مورد این نکته شایان توجه است که ویژگی خط فارسی و نزدیک بودن حروف چسبیده به یکدیگر سبب شده است تا کاتبان معمولاً در اعراب‌گذاری‌ها دقت لازم را نداشته باشند. برای نمونه در همین دو مورد با اینکه نشان فتحه دقیقاً روی «ب» گذاشته شده است، باید این نکته را همواره در نظر گرفت که چه بسا کاتب می‌خواسته است نشان فتحه را روی «م» در «بَمَا» (به پیروی از مشکول کردن کلمات در خط عربی) و «س» در «بَسَر» بگذارد و قلمش اندکی به سوی چپ لغزیده و فتحه روی حرف اول جا خوش کرده است. بنابراین، در این گونه موارد، تا زمانی که شواهد قطعی برای چنین تلفظ‌هایی به دست نیاید، نباید به این شواهد استناد شود. در مورد تلفظ حرف اضافه «به» در همین نسخه شاهد قطعی هست که نشان می‌دهد «بَه» تلفظ می‌شده است (بازمانده حرف اضافه pad در پهلوی): کهانرا

بکه دارد و مّه بَیمه (۱۷/۴، س ۳ از پایین). در اینجا تردید نباید کرد که فتحه روی حرف «ب» در «بَیمه» نمی‌تواند متعلق به حرف دیگری باشد. در دو واژه آخر مصراع، حرف «ه» به صورت کشیده نوشته شده و روی آن نشانه‌ای شبیه به ه گذاشته شده است. این نشانه را نگارنده در نسخه ناقص و بی تاریخ دیگری از شاهنامه در سرنویس «داستان سهراب‌نامه» (روی حرف آخر) که احتمالاً در قرن نهم هجری کتابت شده، دیده است.^۱

در متون کهن زبان فارسی شواهدی هست که نشان می‌دهد در زمان فردوسی حرف اضافه «به» (و نیز «با») تأکید در آغاز برخی فعل‌های فارسی مثل «برود»، «بشود» و جز آنها، به فتح «با» تلفظ می‌شده است. به شواهد زیر توجه فرمایید:

قرن چهارم: اَلینا: به ما.^۲

قرن پنجم: از الله ترسیدن و از ناپسند او پرهیزیدن به شما را.^۳

قرن ششم: حق تعالی ایشان را یک بار تشبیه کرد به چهارپا... و یک بار به مُرده.^۴

حاصل سخن آنکه نسخه کتابخانه ملی با اینکه یک چهارم شاهنامه را در بر دارد و تاریخ هم ندارد، در کنار نسخه سعدلواز نسخه‌های کهن در قرن هشتم هجری و در زمره کهن‌ترین نسخه‌های موجود در ایران محسوب می‌شود. سخن ما در این جستار بر اساس مقابله بخش کوچکی از این نسخه با نسخه‌ها و چاپ‌های دیگر شاهنامه و توزیع اجمالی بخش‌های دیگر استوار است. چه بسا، پس از مقابله کل بخش‌های بازمانده از این نسخه با نسخه‌های دیگر، نکات مهم‌تری از آن آشکار گردد.

۱. نک: فردوسی: نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، برگ ۳۹، صفحه شمار دیجیتالی، ۴۱.

۲. فرهنگ لغات قرآن، ۱۳۶۳: ۸۰/۲.

۳. بخشی از تفسیری کهن به پارسی، ۱۳۷۵: ۱۷۰.

۴. ابوالفتح رازی، ۱۳۷۶: ۲/۲۹۲. این شواهد و برخی دیگر از شواهد در این جستار از پیکره واژگان متون فارسی که در گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی تهیه شده، استخراج شده است.

منابع

- ابوالفتح رازی، حسین بن علی (۱۳۷۶)، *روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن*، به کوشش محمدجعفر یاحقی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد.
- اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع بن احمد (۱۳۴۴)، *هدایة المتعلمین فی الطب*، به کوشش جلال متینی، دانشگاه مشهد: مشهد.
- بخشی از تفسیری کهن به پارسی (۱۳۷۵)، به کوشش مرتضی آیه‌الله‌زاده شیرازی، میراث مکتوب و نشر قبله: تهران.
- تحفة الغرائب* (۱۳۷۱)، منسوب به محمد بن ایوب حاسب طبری، به کوشش جلال متینی، معین: تهران.
- چند برگ تفسیر قرآن عظیم (۱۳۵۱)، به کوشش مایل هروی، سلسله نشریات ریاست کتابخانه‌های عامه افغانستان: کابل.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۹)، *یادداشت‌های شاهنامه*، ۳ جلد (جلدهای ۹، ۱۰، ۱۱ همراه با ۸ جلد متن شاهنامه)، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی: تهران.
- _____ (۱۳۹۰)، *شاهنامه از دست‌نویس تا متن* (جستارهایی در معرفی و ارزیابی دست‌نویس‌های شاهنامه)، میراث مکتوب: تهران.
- شمس قیس رازی، شمس‌الدین، محمد بن قیس (۱۳۳۸)، *المعجم فی معاییر اشعار العجم*، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، دانشگاه تهران: تهران.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، «تشدید در زبان فارسی»، *فرهنگ‌نویسی* (ویژه‌نامه نامۀ فرهنگستان)، جلد ۵ و ۶، اردیبهشت، ص ۳-۴۳.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۱ق)، *الشاهنامه*، ترجمۀ کهن فتح بن علی بنداری، به کوشش عبدالوهاب عزّام، دارالکتب المصریه: قاهره.
- _____ (۱۹۶۸)، *شاهنامه*، به کوشش م. ن. عثمانوف، زیر نظر ع. نوشین، آکادمی علوم اتحاد شوروی: مسکو.
- _____ (۱۳۴۵)، *شاهنامه*، به کوشش ژول موهل، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی: تهران.
- _____ (۱۳۷۷)، *شاهنامه*، حواشی ظفرنامه حمدالله مستوفی، چاپ عکسی از روی نسخه مورخ ۸۰۷ هجری در کتابخانه بریتانیا، زیر نظر نصرالله پورجوادی و نصرت‌الله رستگار، مرکز نشر دانشگاهی: تهران.
- _____ (۱۳۷۹)، *شاهنامه*، همراه با *خمسۀ نظامی*، چاپ عکسی از روی نسخه معروف به سعدلو (حدود قرن هشتم)، محفوظ در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی: تهران.

- _____ (۱۳۸۶)، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، ۸ جلد (ج ۶ با همکاری محمود امیدسالار و ج ۷ با همکاری ابوالفضل خطیبی)، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی: تهران.
- _____ (۱۳۸۹)، شاهنامه، نسخه برگردان از روی نسخه کتابت اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم هجری قمری (کتابخانه شرقی، وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت، شماره ۴۳ NC)، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، با مقدمه جلال خالقی مطلق)، انتشارات طلایه: تهران.
- _____، شاهنامه، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (ملی)، شماره ۵۲۴۳.
- فرهنگ لغات قرآن خطی آستان قدس رضوی شماره ۴ با ترجمه فارسی کهن (۱۳۶۳)، به کوشش احمد علی رجایی بخارایی، با مقدمه عزیرالله جوینی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی: تهران.



هر آنکس که ز بدست است ایبر
و ز بید که بهیچ گونه مگرد
به پروزی اندر بزوان کزای
ز جایی که آمد فرستاد
از ورزبان آگهی داشتی
بره بر بدی جای اوساخته
ز پوشیدنها و از خوردینه
چو که شدی زان سخن کاردار
به یونی سرافزودگی دهر
کشیدی بر سنده به سوره
پرسش گزینی به راز او
با یوازش بر دی فرستاده وار
بفجید بر پیش باخشیان
کیه کردش ز فرستاده وار
هر سو فرستاد بس موبدان
که تا بر سوخی شهر ساختند
بندان تا کی که گدازند
معان تا فراوان شوق بر دست
از نام نیک بود در جبهان
منم و زنده کن نام جوی
جوی مای کشتی کی مایه دار
جوبایت بر ساختی کار او
زمین برومند و جایی نشست
پاراستی چون بیاینت کار
معان کوکوش را بر نهیگان
هر بر زنی در دوستان پر
نماندی که بودی کسی را بنیان
میدان شدی با یاد بسکاه
ز دوش چنان که آرد بود
فرستاده بودی که جستان
خارج اندازم و بر دشتی
بازدی ز کجالت و جارباید
چو خواهی که اراد بانی ز رخ

نیزین با رکاء آورش تا گزین

من از بر ایشان کی فشارسان

صفت شاه اور فرزند
زند کانی چون گزینی

برقینی نزد پکشاه اردشیر
معده جامه‌هاشان بر دزدی
ز یک و دو نام و آواز او
پاراستی بهیچ مگردی بکار

بدان تا بیدره شدندی سیاه
فرستاده را پیش خود خواندی
ز دوز و پیر و از کشتوش
وزانش بچکان پیش خواندی

ساختن شاه شهری
از برای غریبان

چه بر آشکارا در اندر نهان
سبزه اجزایک فرجام اوی

چو در جهان شهر اری بودی
فراوان سخن در نهان داشتی

صفت عدل
شاه شایسته

برقینی کسی که بیدی داغ خواه
دل فرودستان بدوشا بود
خرومند و پندار کار کهان
زمین کسان خوار نکداشتی
نماندی که بایش برقینی بجای
پی آزار و آلوده از رنج بلیج

بجستی بداد اندر آرم کس
چو تاراج کنشتی و دوجنت
بجایی که بودی زمین خوار
کواید و کج و دستان بدی گداز
ز دامن بشوای شهر بار
پس از ای بدوستان گزین

بر آرم برقینی که بد خوارسان
چو خواهی که مانی اپی دوز
که او باشد نشانی کمان دلمایی
نیزین کار و زواری و آزار
چون کار و خوار نکداشتی
کیا نظر زان کار بر خسته
بنازش بودی بکسزدنی
که او بر جاده بر شمشیر بار
پاراستی تخت پرورده شاه
بنویختی تخت نشاند ب
ز آیین و از شاه و از لشکری
بر تخت زینش نشاندی
شدی لشکری شما را بخت
پاراستی خلعت شهباز
پی آزار و پندار دل بزوان
برین برقینی بدوختند
بودش نواختن سپاه بود
خودش ساختن پایاگاهت
بس از هر که بودی کار بودی
بهر جای کار کهان داشتی
وزان آگاهی شهر بار
بماندی بجان پیر بازار او
بر سنده و مردم بر دست
بکشتی خافش هر آشکار
به روی بودی و رانک آن
معان جایی آتش برستان بدی
مکردشتی بجای خورشید راز
چه کفر چه فرزند فریادوس
زمانی او بنیاد نهفت
و کشتی بودی بر دانه آب
سویشتی کشتی کار دشت
چو تاراج کردی آه دار
پای زمر کس بداد افزین

حرفه‌ها و مشاغل در دوره قاجار

سید علی آل داود*

در متون نظم و نثر زبان فارسی، به رغم تعداد زیاد این آثار و با قدمتی بیش از هزار سال، مطالب و اطلاعاتی که اختصاص به شیوه‌های زندگی مردم عادی و اوضاع اقتصادی و اجتماعی و شیوه معیشت آنان داشته باشد، اندک شمار است. می‌توان گفت به استثنای برخی زمینه‌ها، چون آشپزی و تهیه خوراک، متن‌های مستقل و حتی رسالات کوتاه در این حوزه بسیار اندک است. آنچه درست است اشاره‌ها و گفتارهایی است که به طور ضمنی در بین سایر مباحث و اخبار تاریخ به میان آمده است. اما نوعی شعر از اوایل سده ششم هجری پدید آمد که بعدها نام شهر آشوب یا شهرانگیز بدان نهاده‌اند.

شهر آشوب‌ها، منظومه‌هایی در قالب مثنوی یا رباعی و قطعه و بعضاً قصیده هستند که در وصف اصناف و پیشه‌ها و اصحاب آن حرفه‌ها گفته شده است. اصطلاح "شهر آشوب" از نظر لغوی به کسانی اطلاق می‌گردد که از حیث حسن و جمال آشوبنده و فتنه روزگار بوده و توجه عامه کسان را به خود جلب می‌نموده‌اند. سراینندگان این گونه اشعار هم اشعار خود را در وصف پیشه‌وران یک شهر و حرفه و صنعت آنان می‌سروده و به ویژه به شاگردان این اصناف توجه بیشتر نشان می‌داده و در ستایش اینان سخن سرایی می‌کرده‌اند.

* مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

سرایندگان این حوزه شعری، نام منظومه خود را اغلب به مجمع الاصناف یا شهرآشوب یا شهرانگیز موسوم ساخته‌اند. نخستین کسی که در زبان فارسی در قالب شهرآشوب، منظومه‌ای ساخته، مسعود سعد سلمان (متوفای ۵۱۵ق) شاعر نامدار اواخر قرن پنجم است. او را باید مبدع و بنیان‌گذار شهرآشوب سرایی در ادب فارسی به شمار آورد. منظومه او شامل قطعات مفصل است و افزون بر آنکه در چاپ‌های مکرر دیوان او انتشار یافته، احمد گلچین معانی در اثر محققانه اش موسوم به شهرآشوب در شعر فارسی آن را مندرج ساخته است. به دنبال او مهستی گنجوی، شاعر برجسته، منظومه‌ای طولانی در قالب رباعی در این موضوع سروده که چند بار در دیوان اشعارش به چاپ رسیده است.

اما اوج توجه شاعران فارسی زبان به سرودن این نوع ادبی، در عصر صفویه است. در این دوره، سرایندگان متعددی در ایران و شبه قاره هند در قالب‌های مختلف به شهرآشوب سرایی توجه کرده و منظومه‌های پرشمار سروده‌اند. موضوع این شهرآشوب‌ها، توصیف پیشه‌وران شهری است و منبع خوبی برای بررسی اوضاع اجتماعی عصر صفوی به شمار می‌رود. به این ترتیب، بررسی این منظومه‌ها، جدا از ارزش‌های ادبی و لغوی از حیث تاریخ اجتماعی و اقتصادی آن دوره‌ها نیز بسیار مفید است و جزو منابع مهم به شمار می‌آیند.

با انقراض سلسله صفویه، و با روی کار آمدن افشاریه و زندیه و سپس استقرار سلسله قاجار، شاید به دلیل گرایش سرایندگان و ادبای آن عصر به سبک‌های قدیم خراسانی و عراقی، سرودن شهرآشوب‌نامه‌ها متوقف ماند یا حداقل تعداد آنها به حد قابل توجهی تقلیل پیدا کرد. این موضوع به خوبی از اثر محققانه‌ای که دانشمند فاضل مرحوم احمد گلچین معانی تدوین کرده است، آشکار می‌شود. او در اثری موسوم به شهرآشوب در شعر فارسی، منظومه‌ها و مثنوی‌هایی که در این موضوع بوده از کتب چاپی و خطی استخراج نموده که اکثر آنها مربوط به دوره صفوی است. کتاب محققانه او در سال ۱۳۴۶ به چاپ رسیده و در سال ۱۳۸۰ با تجدید نظر کامل انتشار یافته است.^۱

۱. گلچین معانی، احمد، شهرآشوب در شعر فارسی، به کوشش پرویز گلچین معانی، تهران، نشر روایت، ۱۳۸۰ ش.

بقیه منظومه‌های شهر آشوب را فهرست نگاران کتب خطی در سال‌های اخیر شناسایی و در فهرست‌های خود معرفی کرده‌اند.

منظومه‌های شهر آشوب برای شناسایی پیشه‌وران و صاحبان اصنافی که به طور عمده، ساکن شهرها بوده‌اند، منابعی ارزنده به شمار می‌روند. نام و نوع کسب و گاه ادوات و ابزار مورد استفاده صاحبان حرف که به ندرت در کتب ادبی و تاریخی وارد شده است در این منظومه‌ها دیده می‌شود. گاه شیوه استفاده و کاربرد هریک نیز بیان گردیده است. همچنین می‌توان از بررسی و تحقیق در این متون مشاغل و حرفه‌های هر زمان را از آنها استخراج کرد و از تحولاتی که در اوضاع اقتصادی و اجتماعی و تمدنی و معیشتی مردم رخ داده است و نیز از نوع گذران مردم عادی روزگار وقوف یافت. با این وصف، باید تصریح کرد که تاکنون منظومه‌های شهر آشوب از این رهگذر مورد توجه قرار نگرفته است و چه بسا بررسی دقیق آنها مواضع ناشناخته تاریخ اجتماعی و اقتصادی ایران را روشن سازد. جز آن اصطلاحات و واژه‌های این منظومه‌ها معمولاً تازه است و در متون دیگر کمتر مورد استفاده قرار گرفته است. اصطلاحات و لغت‌هایی که استخراج آنها برای درج در فرهنگ زبان فارسی از اهمیت خاصی برخوردار است و وظیفه فرهنگ‌نویسان است که به این نکته توجه لازم را معطوف نمایند. مخصوصاً کسانی که می‌خواهند فرهنگ پیشه‌ها و حرفه‌ها را جمع‌آوری و تدوین کنند. آنها اساساً نمی‌توانند از فرهنگ‌های سابق به عنوان منبع اصلی بهره ببرند، و کارشان در این زمینه‌ها دشوار و مستلزم آن است که بسیاری متون و رساله‌هایی که در زمینه شهر آشوب‌ها و فرهنگ عامیانه نگاشته شده از نوبررسی و اطلاعات لازم از آنها استخراج شود. روش درست و اساسی آن است که نخست همه این منظومه و رساله‌ها شناسایی، تصحیح و منتشر شوند و آنگاه فرهنگ‌نویسان کار خود را آغاز کنند.

یادآوری این نکته ضرورت دارد که هریک از طبقات و اصناف اجتماع واژه‌هایی مخصوص خود دارند که بعضی را عموم مردم شنیده‌اند و وارد زبان عمومی شده و بخش دیگر را فقط می‌توان با ورود در آن قشر و طبقه اجتماعی و حرفه و فن آنها آشنا

شد و واژه‌های مربوط به آن حرفه را شناسایی کرد. امروزه اما بسیاری از مشاغل متروک و اصناف مربوط به آن منحل شده و صرفاً با مطالعه دقیق این منظومه‌ها و احیاناً متون دیگر اصطلاحات را می‌توان شناسایی کرد و معانی آنها را به دست آورد. برای نیل به این هدف، باید طرح تألیف فرهنگی برای حرفه‌ها و پیشه‌ها و مشاغل تدوین و اصطلاحات از روی متون استخراج شود. تلاش‌های فردی که تاکنون در این زمینه‌ها صورت گرفته ناقص است. باید افزون بر شهر آشوب‌ها، دواوین اشعار و برخی متون ادبی و تاریخی را با دقت خواند و لغات و اصطلاحات را استخراج کرد و معانی مورد نظر شاعر و نویسنده را دریافت.^۱

بدیهی است تلاش در این زمینه، کمک خوبی برای تدوین فرهنگ جامع زبان فارسی است که اکنون فرهنگستان زبان و ادب فارسی بدین مهم می‌پردازد. تصحیح و چاپ متون مهم در این زمینه که تاکنون به صورت خطی باقی مانده است یکی از قدم‌های اساسی است که باید برداشته شود.

چند دهه پیش شادروان دکتر رضا قاسمی، یکی از پژوهشگران ادب فارسی، اثری تحت عنوان پیشه‌ها و پیشه‌وران در ایران از سده هفتم تا اواخر دوره صفوی تدوین کرد و در آن کوشش شایسته‌ای برای گردآوری و تدوین مشاغل و اصطلاحات مربوط به آن‌ها انجام داد. خود او در مقاله‌ای که سال‌ها پیش در مجله راهنمای کتاب نوشته به این اثر اشاره کرده اما متأسفانه با فوت وی، اثر او همچنان نزد ناشر منتشر نشده باقی مانده است.^۲

چنانکه گفته شد در دوره قاجار اقبال شاعران به سرودن منظومه‌هایی از قبیل شهر آشوب و شهرانگیز و مجمع الاصناف کاهش یافت، معه‌ذا چند نمونه در این زمینه از عصر قاجار برجای مانده که برخی آنها هنوز انتشار نیافته است؛ از جمله مثنوی مجمع الاصناف سروده میرزا عباس بختیاری متخلص به "خرم" است. وی در اواخر

۱. محبوب محمد جعفر، «فرهنگ پیشه‌ها و راهنمایی‌هایی برای تدوین آن»، مجله هفت هنر، آبان ۱۳۴۹، ص ۴۴-۵۲.

۲. قاسمی، رضا، «شهر آشوب» مجله راهنمای کتاب، س ۱۱، ش ۸، (آبان - آذر ۱۳۴۷)، ص ۴۳۶-۴۴۱.

دوران قاجار می‌زیست اما از احوال و سروده‌های دیگر وی آگاهی نداریم. تخلص او را فهرست‌نگاران نسخ خطی به اشتباه «حرم» ضبط کرده و این اشتباه در آثار دیگران نیز راه یافته است.^۱

منظومه مجمع‌الاصناف شامل ۴۱۴ بیت است و در آن ۶۹ حرفه و پیشه و اصحاب آنها معرفی شده است. اشعار این منظومه در وصف و تعریف و توصیف مشاغل و حرفه‌های عصر شاعر بوده و گاه در مورد برخی حرفه‌ها توضیحاتی نیز داده است. شاعر، همانند اسلاف خود، برای هر پیشه و حرفه دو یا چند رباعی سروده که در مضمون برخی آنها کنایه‌های عاشقانه دیده می‌شود.

برخی عناوین اصناف و حرفه‌ها که در این منظومه دیده می‌شود عبارتند از: آهنگر، بزاز، بقال، بنا، ترکش‌دوز، حلوایی، حمامی، خباز، خرده‌فروش، سمسار، سبزی‌فروش، شاطر، شیشه‌گر، شانه‌تراش، صحاف، علّاف، قصه‌خوان، قمارباز، کَحال، کلاه‌دوز، کاسه‌گر، کوزه‌گر، کاتب، مشک‌فروش، می‌فروش، نعل‌بند، نمدمال. امروزه بسیاری از این مشاغل از بین رفته است و کسی به آنها اشتغال ندارد و نیازی به آن هم نیست، اما اطلاع بر آنها برای آگاهی از وضع زندگانی و معیشت مردم در آن دوره مفید و لازم است. البته میرزا عباس در وصف صاحبان پیشه و شاگردان آنها داد سخن داده است.

از مجمع‌الاصناف بختیاری تنها یک نسخه خطی برجای مانده است. دست‌نویس مذکور بخشی از یک مجموعه است شامل ۱۲ رساله و منظومه که هم‌اکنون ذیل شماره ۵۴۲ در مجموعه خطی دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران و در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه نگهداری می‌شود. این نسخه به خط نستعلیق زیبا کتابت شده است و حاوی ۲۱ صفحه از صفحه ۶۱ تا ۸۲ مجموعه فوق را دربردارد.

۱. حجتی، محمد باقر، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده الهیات و معارف اسلامی، با نظارت محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ش، ص ۳۲۲؛ منزوی، احمد، فهرستواره کتاب‌های فارسی، تهران مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۰، ج ۱۱، ص ۱۴۳۶-۱۴۳۹ و ج ۱۲، ص ۱۹۳۵-۱۹۳۶.

کتاب مسمی به مجمع الاصناف از نوادر
فکر مقرب الحضرة العلیه میرزا عباس
خان بختیاری اصفهانی المتخلص به «خرم» رحمه الله

این بکر که چار گوهر صاف^۱ در اوست بکریست که حسن قاف تا قاف در اوست
در زیور اسم مجمع الاصناف است ز آن روی که جمعیت اصناف در اوست^۲

ردیف الالف

اتوکش

تا عاشق دلبر اتوکش باشم بایست که پیوسته مشوش باشم
بی ابروی و خمیده باشم چو اتو در حسرت روی او در آتش باشم

*

دلدار اتوکش فرخنده خصال در شب چو کند آرزوی کسب حلال
روشن کند آتش شفق دامن چرخ تا گرم شود اتوی سیمین هلال

*

دلدار اتوکش مه روز افزونم افسرده چو بیند از غم گردونم
در آتش سوزان بردم همچو اتو چون گرم نمود آورد بیرونم

ابریشی

ابریشی من [این] همه بیداد مکن لطفی بنما و از ستم یاد مکن
هر روز به سودای کسی رشته متاب هر شب به کسی علاقه بنیاد مکن

*

۱. ضبط دیگر: پاک

۲. رباعی نخستین از لسانی شیرازی (متوفی ۹۴۰ق) است که شاعر از او به وام گرفته است.

هر بار که زُهره چنگ بنیاد کند
از رشک بریشی که تابد آن ماه
از شوخ پرسم که ز من یاد کند
ابریشم چنگ زُهره فریاد کند

*

ای شوخ بریشی ز طعن که و مه
چون رشته ز تاب طعنه برخویش میبچ
خوش نیست برابروی تو پیوسته گره
ابریشم خام خویش را تاب مده

آهنگر

آهنگر من غم تو جان می سوزد
از سوز غم هجر تو در کوره خاک
عشق تو وجود ناتوان می سوزد
گردم ز من از غصه جهان می سوزد

*

آهنگر من غم من آخر نشود
راز دل آن دغل نیاید به زبان
تا نیک و بد رقیب ظاهر نشود
تا آتش گرم و سرد حاضر نشود

*

تا چند کشم ناله شب گیری
از زلف خود ای پری بیاموز و بساز
ای دلبر آهنگر من تدبیری
بهر دل دیوانه من زنجیری

ردیف الباء

بِزّاز

بِزّاز من آن است که کالا دارد
دارد ز متاع خوبی آن سرو بلند
یک خانه پراز اطلس والا دارد
صد فتنه جز آن فتنه که بالا دارد

*

بِزّاز حذر از دل کافر کیش
در عالم حسن قدر عشاق بدان
بیگانه به توهم آشنا هم خویش
زان بیش که کز کز بجهند از پیش

*

بِزّاز پسر عشق تو آموخته ام
گر آتش آه من چنین شعله کشد
وز عشق تو هم چو آتش افروخته ام
فرداست که قیصریه را سوخته ام

بَقَال

بَقَال پسر با همه شیرین کاری ما را ز غم تو می کشد بیماری
بسیار ترش رویی و تلخی مفروش بفروش اگر انار شیرین داری

*

بَقَال که میوه تو چون قند بود شفتالوی نورس تو پیوند بود
تنهانه همین خربزه افتاده تست انگور هم از بهر تو دربند بود

*

ای میوه فروش ای مراد دل من بنمای ترنج غبغب و سیب ذقن
زان هر دو بیرا بروی سیب و ترنج وز خنده رواج نارستان بشکن

بَتَا

بَتَا پسرک نام تو تلقین من است فرش رخت از چشم جهان بین من است
خشتی که زنی بر سر سردابه من در حیره خاک خشت بالین من است

*

گل کار پسر بهشت چون کوی تونیست گل های بهشت چون گل روی تونیست
در خانه دل که نقش خال تونشست طاقی به جز از خیال ابروی تونیست

*

بَتَا پسر از غم تو زارم چه کنم ویران شده خانه قرارم چه کنم
در رهگذرت دیده من خاک نشین در کوی تو گل در آب دارم چه کنم

ردیف التاء

ترکش دوز

ترکش دوزی که دل براو گربود جان هم ز قفای آن ستمگر برود
چون^۱ مراسری است بر ترکش او ترکش نکنم اگر مرا سر برود

*

گر طایر دولت است دست آموزم ور بی سرو پا ورنده عالم سوزم

۱. جای یک کلمه خالی است.

القصه در این بساط پرنقش و نگار قربان سر نگار ترکش دوزم

*

ترکش دوزی که در من آتش زده است برقلب پری رخان مهوش زده است
سر تا قدم آراسته از زیور حسن دستی عجب القصه به ترکش زده است

تاج دوز

خوبان جهان که فتنه دورانند در صورت تاج دوز من حیرانند
از بس که سرآمد جهان است به حسن تاج سرخوبان جهانش خوانند

*

شوخی که گل چهره برافروخته است شوخی است که تاج دوزی آموخته است
ماهی است گرفته سوزن ورشته ز مهر مهری است که تاج مشتری دوخته است

*

ای دلبر تاج دوز محتاج توام عقل و دل و دین داده به تاراج توام
فریاد کنان گرد سرت می‌گردم ز آن روی که من بلبل گلتاج توام

ردیف الجیم

جراح

جراح پسر به ریش جان مرهم نه بر زخم وجود ناتوان مرهم نه
از روزن چاک سینه در سینه در آی یعنی به جراحت نهان مرهم نه

*

جراح ز داغ و درد آسوده شدم فرسوده ز داغ و درد بیهوده شدم
از وصل توای مرهم داغ دگران دندان طمع کندم و آسوده شدم

*

جراح ز زخم من اگر خون نرود آوازه زخم من به گردون نرود
چون زخم زدی بدوز و فی الحال ببند تا لذت شمشیر تو بیرون نرود

ردیف الحاء

حلوایی

حلوایی من بهر تو جان می‌بازم همچون مگس از مهر تو در پروازم

صد بار به جور اگر مرا دور کنی پروازکنان شوق تو آرد بازم

*

بی شهد لب دلبر حلوایی من رفته است ز کف نقد شکیبایی من
سرگشته بود ز شوق حلوای لبش مانند مگس مردم بینایی من

*

حلوایی من فکر من مسکین کن از بهر گدا وظیفه ای تعیین کن
حلوا به دهان مشتری چند نهی گاهی دهن تلخ مرا شیرین کن

حلاج

حلاج پسر به چشم ارباب شهود در مرتبه منصور زمانی به وجود
در سوختنم ای بت شیرین حرکات چون آتش و پنبه تابه کی خواهی بود

*

حلاج صفت که حرف مغلق گوید دایم سخن از ظهور مطلق گوید
گر خلعت حسن جاودانی یابد ترسم که در این جامه انا الحق گوید

*

حلاج که با سرو برابر باشد همچون گل پنبه تازه و تر باشد
در پنبه بود نهفته زیبا گهرش در پنبه گهر نهفته بهتر باشد

حمّامی

حمّامی من بنده فرمان توام شرمنده مردمی و احسان توام
توتخت و خزینه داری و خلوت و جام من گلخنی بی سرو سامان توام

*

حمّام نگار من که بی گرد و غم است در آب و هوا طرب فزای ارم است
گر جام جهان نمای جم بود یکی حمّامی من صاحب صد جام جم است

*

حمّامی من اگر نقاب اندازد آتش به دل و جان خراب اندازد
هر دم به کرشمه ماهی اندامی را عریان کند آن شوخ و در آب اندازد

ردیف الخاء

خَبَّاز

خَبَّاز که دیده بر رخسار دوخته‌ام وز شوق رخسار چو آتش افروخته‌ام
زین سان که چوخاشاک ضعیفم ز غمش فرداست که در تنور او سوخته‌ام

*

با نان پز خویش گفتم ای طرفه پسر نان تو گرو می‌برد از قرص قمر
این نان تو مگر به نور پختی نه به نار یا گندمش از باغ بهشت است مگر

*

خَبَّاز که رویش آب آتشناک است همچون تن و جان پاک نانش پاک است
تنها نه تنور از رخ او می‌سوزد کزدانه خالش دل گندم چاک است

خَرَّاط

خَرَّاط پسر حُسن تراشی دارد هر دل ز تراش او خراشی دارد
با حُسن تراش می‌برد دل‌ها را القَصّه ز هر طرف تراشی دارد

*

خَرَّاط پسر چوپوز در دیده بماند در دیده به کام دل تفتیده بماند
از خشکیم آن شوخ تراشید مرا تر بود رقیب و ناتراشیده بماند

*

خَرَّاط پسر دو زلف در پا فکند در گردن عاشقان شیدا فکند
یک یک سر عاشقان سرگردان را چون گوی تراشیده به صحرا فکند

خرده فروش

خلقی ز هوس در گذر خرده فروش افتاده به دام دلبر خرده فروش
من نیز بساط عاشقی پهن کنم گر خرده نگیرد پسر خرده فروش

*

ای خرده فروش من رقیبان تُرشدند تند و تُرُش از رشک من تیزهُشدند
جز کارد به این قوم تُرُش رو مفروش باشد که بدین وسیله خود را بکشند

*

جان نقد دل من به تمتای توریخت
تا خرده نگیری ای بت خرده فروش

دل مردمک دیده به سودای توریخت
هر خرده که داشت دیده در پای توریخت

خیاط

خیاط من از تو ناشکیبایی به
از آن به تومی دهم قماش دل خویش

وز خلعت صبر دلق رسوایی به
اما به گز خود ار نپیمایی به

*

خیاط پسر دلبر و شیرین حرکات
چون رشته به لب کشد نیاید بیرون

در جامه دلبری است چون شاخ نبات
از چشمه سوزنش به جز آب حیات

*

خیاط پسر تو را رها نتوان کرد
دست دل داد خواهیم از دامن تو

ترک توبه سوزن جفا نتوان کرد
بالله [که] به مقرض جدا نتوان کرد

ردیف الدال

درویش

درویشک ما دل از خلاق ببرد
در شیوه دلبری مگر زنجیرش

یک یک به کرشمه های لایق ببرد
زنگ از دل صد هزار عاشق ببرد

در خدمت پیرتکیه دی صبح پگاه
گفتم چه بود صبح نشاط و شب عیش

چون طفل قلندر سوی من کرد نگاه
بنمود صفای ساق و زلفین سیاه

*

بی باده قلندر بچه مدهوش توام
گردست مرا بگیر و بفروشی

سودازده زلف سیه پوش توام
القصه غلام حلقه در گوش توام

دلّای

دلّاک من ارمدار برکینه نهد
ور مرهم داغ دل شود عاشق را

داغی به دل عاشق دیرینه نهد
از غایت لطف، سینه بر سینه نهد

*

گردلبر کیسه مال بی دینار است
بهرزرو سیم روز و شب در کار است
غم نیست که تا مطیع و خدمتکار است
در کیسه مردم زر او بسیار است

*

دلّاک پسر که خسته دل بودم از او
می سوخت وجود رنج فرسودم از او
دانسته گرفت خوش رگ جان مرا
مالیدنکی کرد که آسودم از او

ردیف الراء

رّمال

رّمال پسر که دیدنت مغتنم است
بر تخته دلبری چو شکل تو کم است
هر روز به صد گونه فرح دور از من
بودن به جماعتی طریق ستم است

*

رّمال پسر ز محنت تنهایی
وز گردش دور فلک مینایی
در کوی توفعه ای به پهلو کردم
باشد که به فال سعد رخ بنمایی

*

رّمال پسر درد دل آخر نشود
گر شکل تو نقش لوح خاطر نشود
چون قرعه به هر طرف که گردد دل من
جز داغ محبت تو ظاهر نشود

*

ردیف الزاء

زاهد

زاهد پسری که گم شدم در طلبش
در کوی صفا بود مقامی عجبش
هرگز لب شیرین به می آلوده نکرد
وین طرفه که مستند جهانی ز لبش

*

زاهد پسری که قبله اهل دل است
ترکیب وجود اونه از آب و گل است
قندیل ز شرم روی او می سوزد
محراب ز طاق ابروی او خجل است

*

زاهد پسری که روزه دارد همه عمر
پاک است و نماز می گزارد همه عمر
هر دانه دل که برده از خرد و بزرگ
تسبیح نموده می شمارد همه عمر

زرگر

زرگر بچه تا هلاک سازد ما را نه می زند و نه می نوازد ما را
مانند زرا از آتش جان سوز فراق در بوتۀ صبر می گدازد ما را

*

زرگر پسری همچو پری می کشدم از عشوه و ناز و دلبری می کشدم
جانم به کرشمه می گدازد چون زر یعنی که به چنگ زرگری می کشدم

*

زرگر بچه من لب خندان دارد وز لؤلؤ تر دو رشته دندان دارد
در جامه نهان ساخته اندام چوسیم در سیم نهان دلی چوسندان دارد

زرکش

زرکش پسری در آن حوالی دیدم از رشته اختیار او پرسیدم
گفتند که سر رشته به دست دگری است مانند گلابتون به خود پیچیدم

*

آن شوخ که در زرکشی استاد بود استاد دکان جور و بیداد بود
سوراخ شود ز سوزن مژگانش گر لوح دل خلق ز فولاد بود

*

گر زرکش من طور دگر خواهد شد دل هم ز خط وفا به در خواهد شد
ور رشته مهر من نسازد پاره هر چند کشد درازتر خواهد شد

ردیف السین

سراج

سراج پسر قول مرا باور کن خواهی که ز حسن برخوری از بر کن
چون سبزه نوبهار حسنت برسد گردست دهد رقیب را منتر کن

*

سراج پسر تا خط سبز تو دمید سر رشته زلفت به سر دوش کشید
خورشید سر عنایت از دست نداد مه غاشیه حسن تو بر دوش کشید

*

سراج رقیبان تو چون پرگارند سرگشته به گرد نقطه‌ای پندارند
 حیوان صفتان دشت جهل اند و جلال القصه رقیبان تو بی افسارند

سمسار

سمسار پسر که جان عالم باشد در عالم دلبری مسلم باشد
 چون بیع کند به نقد حالت خلعت وصل سمساری اگر سر طلبد کم باشد

*

سمسار پسر دلم به سامان نشود تا قیمت کالای تو ارزان نشود
 چون از تو دلم به جان خرد جامه وصل بفروش که مشتری پشیمان نشود

*

سمسار پسر مرانه دل ماند و نه هوش من مفلس و بازار تو پر جوش و خروش
 پیراهن پاره پاره هستی من بستان و به هر چه می فروشی بفروش

سید

سید پسر پاک تراز آب حیات کز جعد سیه کشیده خط بر ظلمات
 بنمود در اوج حسن چون بدر منیر گفتم که جمال مصطفی را صلوات

*

سید پسر که بی بدی خوانندش سرمایه حسن سرمدی خوانندش
 با عارض آل چون درآید به چمن اصحاب گل محمدی خوانندش

*

سید پسر که سرو قامت باشد جو و ستمش لطف و کرامت باشد
 از گیسوی او قطع تعلق نکنم کاین سلسله تا روز قیامت باشد

سلاخ

سلاخ پسر هست مرا با تو سری سرگرم توام ز خود ندارم خبری
 در پهلوی تو که هست خالی از غیر غیر از توبه ساطور نگنجد دگری

*

سلاخ پسر خون مرا ریخته گیر با خاک سرکوی خود آمیخته گیر

قَلَّاب دوزلف و تیغ مژگان بنما القصّه مرا کشته و آویخته گیر

*

اثبات وفا با همه بی سامانی با دلبر سَلّاخ دلا نتوانی
یک نکته پُست کنده گویم بشنو معشوق تو پُست می کند تا دانی

سبزی فروش

ای سرزده سبزه تراز چشمه نوش وی خضر خط سبز ترا حلقه به گوش
تا هست رخ خجسته منما خط سبز تا هست گل شکفته سبزی مفروش

*

تا سبزه خط جان فزا آوردی در پهلوی گل مهرگیا آوردی
سبزی به سرخزان صفا آوردی این سبزی تازه از کجا آوردی

*

آن گل که ترو تازه رسیده است تویی و آن راکه گل از سبزه دمیده است تویی
آن نرگس تر که بعد صد گونه نیاز ما را به پیازی نخریده است تویی

ردیف الشین

شاعر

شاعر بچه لطیف و شیرین حرکات با زلف سیاه از لب چون حبّ نبات
فرمود که شعر در شعر من چیست بگو گفتم ظلمات باشد و آب حیات

*

شاعر پسری مطلع ابرو بنمود آن کوز دو مصرعش دل و من بر بود
گفتم دهند حکم معما دارد خندید و معمای عجیبی بگشود

*

شاعر بچه قافیه پرداز جمیل آمد به وثاقم چو گل باغ خلیل
ابرو به مثل دو مصرع از بحر خفیف زلفین بپا فکنده چون بحر طویل

شاطر

شاطر بچه ای به چابکی رشک قمر دی قطره زنان به سوی من کرد گذر

نازک تن نازپرورش غرق غرق چون رشته سیم خام در لؤلؤ تر

*

شاطر بچه‌ای که هیچ دردش نرسد آزار به پای ره‌نوردش نرسد
هرجا که نهد قدم برانگیزد گرد چون گرم شود باد به گردش نرسد

*

شاطر بچه‌ای که نکته برباد گرفت صد ملک دل از حسن خداداد گرفت
بالا دوی از دود دل من آموخت وز چشم ترم قطره زدن یاد گرفت

شمشیرگر

شمشیرگری که جز جفا پیشه نکرد جز همدمی دل جفا پیشه نکرد
اندیشه ما کرد به شمشیر دودم از صاحب ذوالفقار اندیشه نکرد

*

شمشیرگر مرا جفا نتوان کرد زان مه طمع مهر و وفا نتوان کرد
مارا نتوان کرد از آن شوخ جدا یعنی که به شمشیر جدا نتوان کرد

*

ای دلبر شمشیرگر عربده ناک وی لوح جهان ز آب شمشیر تو پاک
فریاد از آن غمزه جلاد که کرد در هر قدمی هزار شمشیر به خاک

شیشه‌گر

طور بت شیشه‌گر نه بر طرز نکوست ز آن رو که طریق دشمنان دارد دوست
گردد ز دلش مهر رقیبان ظاهر از شیشه همان برون تراود که در اوست

*

آه از بت شیشه‌گر که طوفان کرده کرده عمل مشکل و آسان کرده
در سینه صاف کرده پنهان دل سخت در شیشه چگونه سنگ پنهان کرده

*

جایی که در او خیال ناز است آنجا صد گونه هوای دل نواز است آنجا
دکان بت شیشه‌گر از آتش حسن جایی است که سنگ در گداز است آنجا

شعرباف

آن دلبر شعرباف کز حسن و جمال در کارگه دلبریش نیست مثال
یکرنگ بود با همه چون اطلس آل باینده دورنگ است چو کمخای خیال

*

شوخی که مرا به حيله برمی بافد صد رنگ قماش بهر زر می بافد
با بنده که یکرنگ خریدارانم هر لحظه نشانه دگر می بافد

*

ای دلبر شعرباف دل ها تنگ است دل ها ز غم آن رخ زیبا تنگ است
لطفی کن و عارض چو اطلس بنما ز آن رو که دل خلق چو والا تنگ است

شانه تراش

ای شانه تراش من شیراست رقیب مانند شراره زود میراست رقیب
خوش دارد اگر خوش آمدی گویندش در کارش که شانه گیراست رقیب

*

خوبان که میان نیک و بد فرق نهند ز راقان را بر آتش زرق نهند
چون شانه خرنده از صنم شانه تراش بوسند و به صد نیاز بفرق نهند

*

شوخی که پری به عشوه دیوانه کند چون شانه به فرق دلبران خانه کند
هر گه شود از شانه تراشی فارغ بنشیند و زلف خویش را شانه کند

شماعی

شماعی من شمع وفا روشن کن وز شمع وفا بزم گدا روشن کن
چون بی قد و رخسار تو در خاک روم شمعی به سرمزار ما روشن کن

*

شماعی من بی توجهان را چه کنم بی شمع رخت چراغ جان را چه کنم
بالا چو نموده ای زبان را بنما شمعی که زبان ندارد آن را چه کنم

*

شَماعی اگر ناز تو بی حدّ باشد به زان که نیاز تو یکی صد باشد
از گرمی غیر با همه سنگ دلی چون موم اگر نرم شوی بد باشد

ردیف الصاد

صِرَاف

صِرَاف پسر به بنده یاری یا نه آسایش جان بی قراری یا نه
عمری است که نقد عمر در دست من است ای عمر عزیز خرده داری یا نه

*

با دلبر صِرَاف که چون قارون است مغرور به نقد حسن روزافزون است
گفتم که ترا چند عدد زر باشد گفتا که زر من از عدد بیرون است

*

گر همچو ز آواره به اطراف شوم شاید که ز دُرد درد غم صاف شوم
ور سنگ سیه شوم ز نفرین رقیب شاید محک دلبر صِرَاف شوم

صَحَاف

صَحَاف چه زور پنجه می فرمایی در ترک خودم شکنجه می فرمایی
ترک توبه شمشیر نخواهم کردن از بهر چه پنجه رنجه می فرمایی

*

ای شوخ مجلّد آنچه با دل کردم از شوخی آن غمزه قاتل کردم
اجزای وجود من پریشان شده بود جمعیتی از قید تو حاصل کردم

*

صَحَاف پسر ز عشق گریز کردم آشفته و درهم و مکدر کردم
شیرازه روز وصل اگر پاره شود از جلد برون آیم و ابتر کردم

صَبَاغ

صَبَاغ پسر سوختم از دوری تو جان سوز بود محنت مهجوری تو
چشم از رخ مستور تو دور است ولی در چشم من است رنگ مستوری تو

*

بی رنگ رز من که غمش مغتنم است
سر پنجه نازنین که در نیل زده
مه بی سروپایی است که در نیل غم است
سیراب تر از سوسن باغ ارم است

*

ای شوخ فسون مساز و نیرنگ مکن
با من به زبان رنگ محبت منما
با غیر برای مصلحت جنگ مکن
ای دلبر رنگرز، رز مرا رنگ مکن

ردیف الطاء

طلبه

آن را که معانی به بیان متّصل است
در مدرسه چون مسئله تقریر کند
طفلی است که پیر خرد از وی خجل است
تسلیم شدن وظیفه اهل دل است

*

ملاّپسری که گرم تهدید من است
خوناب دل از دست تهی در طلبش
شمع دگران گشته به تقلید من است
بر صفحه چهره شرح تجرید من است

*

ملاّپسری که صرف اگر می گوید
می گویدم از بدایت علم حدیث
چون متن کتاب مختصر می گوید
یعنی که ز مبتدا خبر می گوید

طیب

سودای طیب خسته کرده است مرا
تا چند ز درد بی دوا ناله کنم
حاصل تب گرم و آه سرد است مرا
خاموش شدن دوی درد است مرا

*

گل همچو رخ طیب من خندان نیست
نسبت به خط لبش که قانون و شفاست
یا قوت و گهر چو آن لب خندان نیست
قانون و شفای بوعلی چندان نیست

طبّاخ

طبّاخ پسر یار گدا غیر تونیست
ای پرورش اهل دل از نعمت تو
وز لب نمک خوان وفا غیر تونیست
در دهر ولی نعمت ما غیر تونیست

*

طَبّاخ دل از تو بر ندارم چه کنم دارم سروصل و زر ندارم چه کنم
از خوان فراق می خورم خون جگر چون خوردنی دگر ندارم چه کنم

*

ترسم که دل از وصل تو ناکام شود وز ناکامی شهره ایام شود
طَبّاخ پسر ز آتش سودای رخت دیگ هوسی که پخته ام خام شود

ردیف العین

عطار

عطار مرا ز رنگ و بو چیست که نیست وز لطف در آن فرشته خو چیست که نیست
جز مهرگیا که حاصلش مهر و وفاست در طبله عطاری او چیست که نیست

*

عطار مرا شکل دهن پیدا نیست شکل دهن شکرشکن پیدا نیست
شکل دهندش هوای درد است مرا دردا که دوی درد من پیدا نیست

*

ای دلبر عطار ببین چشم ترم عناب صفت غرقه به خون جگر
پیوسته ترم از عرق گرم فراق القصّه من از تو عطار ترم

عصار

عصار پسر که شهد عهد ازل است در عهد شفای شهد اوبی بدل است
پیوسته دل نرم من از شهد لبش آغشته چوموم در میان غسل است

*

عصار پسر رشک بت چین باشی ایمن ز گزند چشم بدبین باشی
شیرین دهن و چرب زبانی چو تونیست یارب که همیشه چرب و شیرین باشی

*

عصار پسر بهر دل اهل نظر از شیوه ناز بر کرانی بگذر
بهتر که به آب خضر لب تر نکنی گر آب در انگبین نباشد بهتر

عَلَّاف

عَلَّاف پسر شکسته و محزونم محزون و شکسته ام چه گویم چونم
هرچند که در کوی تو صد سربه جوی است من عاشق آن عارض گندم گونم

*

تا کی مه من کهنه و نو بفروشد یک جنس به صد گفت و شنو بفروشد
تا چند به مشتری نماید گندم عَلَّاف من از عشوه و جو بفروشد

*

چون خدمت عَلَّاف خود آغاز کنم گندم صفت از شوق دهان باز کنم
از حسرت خال او بر آرم پرو بال چون مرغ به عشق دانه پرواز کنم

ردیف القاف

قَنّادی

قَنّادی من که نرخ شگر بشکست تنگ شکر از دهان او طرف بیست
گاهی که به دست خویش می سازد نقل آن نقل چو سبحة می رود دست به دست

*

قَنّادی من دل از توبی تاب شود گر نقل تبسم تو نایاب شود
بگشابه تبسم لب شیرین که نبات چون قند ز حسرت لب آب شود

*

قَنّادی شگر لب شیرین حرکات ای از کلمات تو خجل آب حیات
در نی به هوای قامت تست شکر در شیشه گرفتار لب تست نبات

قَصّاب

قَصّاب جفا پیشه بت کافر کیش هر سوبه قناره کرده چندین دل ریش
گردلبری دلبر قَصّاب این است فرداست که بر قناره بینم دل خویش

*

قَصّاب پسر عاشق زار تو منم آشفته و بی صبر و قرار تو منم
زان بیش که تیغ غمزه را آب دهی لب تشنه تیغ آبدار تو منم

*

قصّاب پسر زشدّت درد و طلب
توشنگ و جوان و من چنین پیروضعیف

نه روز مرا قرار مانده است نه شب
کوکارد به استخوان رسد نیست عجب

قوّال

قوّال پسر که هست قول تونکو
رفته است سرود و طرب از خاطر من

از دایره بیرون شده ام دایره کو
از بهر دلم دایره بردار و بگو

*

قوّال پسر بر من گمراه مگیر
جایی که روی رقیب همراه مبر

بر سوز شب و آه سحرگاه مگیر
یا دایره پیش رخ چون راه مگیر

*

قوّال اگر قول تو بر جاست بگو
شب همدم و همراه که بودی چون نی

ور مهر تو هم چو ماه نو کاست بگو
از دایره برون مرو راست بگو

قصّه خوان

در قصّه کسی که ذوفنون است تویی
ای غمزه شوخ تو به عیاری عمر

ترکیب فسانه اش فسون است تویی
شوخی که از آن غمزه فسون است تویی

*

چون قصّه زلف تو دراز است بسی
در قصّه زلب شهد و شکر می باری

بی قصه زلف تو نباشد نفسی
شیرین تر از این قصه نخوانده است کسی

*

شوخی که در افسانه فسونگر باشد
در خواندن قصّه می نماید سر زلف

خوش طبع و ظریف و نکته پرور باشد
یعنی که به شب قصّه نکوتر باشد

قمار باز

با یار مقمّر می گلرنگ زنم
از نام برون آیم و بر ننگ زنم

گلبنگ نشاطی به دل تنگ زنم
بنشینم و هر چه هست بر سنگ زنم

*

چون دلبر من ساکن بیت التلف است
سامان و صلاح و زهد من بر طرف است

گر راه شراب‌خانه پویم بهتر ور خاک قمارخانه روبم شرف است

*

شطرنجی من شعبده‌بازی تا کی تقلید حریفان مجازی تا کی
ای عالمی از رخ تو در عین حضور فانی همه غائبانه بازی تا کی

قلاش

قلاش بتی که نقد خال افشاند وز عشق کبوتر زر و مال افشاند
سیمرغ زشوق دانه خال لبش مانند کبوتر بچه بال افشاند

*

شمعی که نباشد سر سودای منش در آتش غم بود سراپای منش
برگرد سرش کبوتران می‌گردند با این همه دانه نیست پروای منش

*

ای میل توشوخ چشم رعنا منظر با طرفه کبوتران رعنا یکسر
قلاش صفت ساق به هر کس منما تقلید کبوتران پر پا خوشتر

قواس

قواس مراناز و عتاب آئین است پیوسته کمان ابرویش پرچین است
نبود عجب ارکسی کمانش نکشد کزاناز و عتاب چین ابرو این است

*

قواس من آن است که بی باک رود در شیوه خویش چست و چالاک رود
آرد چو کمان گوشه طیار به زه از گوشه صدای زه بر افلاک رود

ردیف الکاف

کشتی‌گیر

با زورگر سنگدل سیمین‌بر کز خنده شیرین شکند قدر شکر
گفتم که به حال زار من رحمی کن خندید و به عشوه گفت زور است مگر

*

شوخی که هزار عاشق افتاده کشد هر دم رقی می‌بر ورق ساده کشد

گه زورگراست و پهلوان گاه لوند

*

ای دلبر زورگر بلای دل ما
در زورگری اگر تورا دستی هست
وی شهره به خوبی زسمک تا به سما
بشکن قلم رقیب و دستی بنما

کَحَال

کَحَال پسر زجام عشقت مستم
گرد خط دلکش تودر عین خیال
سررشته مهر تو بود در دستم
چون سرمه به دیده می کشم تا مستم

*

کَحَال دواي چشم گریانم کن
ای داروی چشم عاشقان خاک درت
یعنی به جمال خویش حیرانم کن
دارم رمد فراق درمانم کن

*

کَحَال پسر مایه رسوایی من
لطفی کن و در چشم رمد دیده درآی
یار شب بی کسی و تنهایی من
ای جوهر توتیای بینایی من

کَفَاش

جان صرف نگار کفشگر باید کرد
باغمزه اوستیزه مشتش است و درفش
گرتیرزند سینه سپر باید کرد
از تیزی آن غمزه حذر باید کرد

*

پیش تورقیب لاف مشرب زده است
ای دلبر کَفَاش کسی نیست رقیب
کام دل خود رقم بر آن لب زده است
در نزد تو خویش را به قالب زده است

*

خواهم که رقیب تو ز دنیا برود
ای دلبر کفشگر به تنگم ز رقیب
وز حسرت آن لعل شکر خا برود
لطفی کن و کفش او بنه تا برود

کلاه دوز

آن شوخ کله دوز فنش را نگرید
و آن غمزه مردم افکنش را نگرید

آن دامن کین برزدنش را ببینید و آن طرف کُله شکستنش را نگرید

*

مه گوی لطافت به میان افکنده آوازه حسن در جهان افکنده
با این همه چون دید کله دوز مرا از شوق کله در آن میان افکنده

*

آن شوخ کله دوز که دعوی دار است هرچند کُله می طلبی طیار است
در شهر چو طالب کُله بسیار است او هم شب و روز و روز و شب در کار است

کمانگر

تا پرده زرخ شوخ کمانگر بگشود همچون مه نو کمان ابرو بنمود
هر نقد دلی که بود در قبضه خلق از گوشه ابرو عملی کرد و ربود

کوزه گر

آنجا که مقام دلبر کوزه گر است در هر قدمی هزار سر در خطر است
در کارگهش خالی از اسیرش روح هر کوزه وجود خاکساری دگراست^۱

*

در خلوت دل گر حرم جان کم نیست جز دلبر کوزه گر کسی محرم نیست
چون غیر غم لبش مرا همدم نیست در کوزه اگر آب ندارم غم نیست

*

گاهی به جفا خسته دلم می سازد گه تیغ کشیده بسملم می سازد
گر دلبر کوزه گر چنین خواهد کرد فرداست که کوزه از گلم می سازد

کاسه گر

ای آنکه بساط قرب جای تو بود تا کاسه گر من آشنای تو بود
گر نقد حیات خون بهای تو بود در کاسه کنم آنچه سزای تو بود

*

۱. ناظر است به رباعی مشهور حکیم عمر خیام: (شاعر خود نیز در حاشیه به آن اشاره کرده است)

در کارگه کوزه گری رفتم دوش دیدم دو هزار کوزه گویا و خموش
این کوزه بر آن کوزه بر آورد خروش کو کوزه گر و کوزه خر و کوزه فروش

از دیده‌تر خون جگر کم نشود خون جگر از دیده‌تر کم نشود
گردل حدم خاک شود کاسه‌سر سودای نگار کاسه‌گر کم نشود

*

ای دلبر کاسه‌گردلم جای توست زیرا که پراز غم است و مأوای تونیست
در ساغر دیده‌ها نیست جز نقش رخت در کاسه‌سربه غیر سودای تونیست

کبابی

ای شوخ کبابی بعدابم چه کنم وز سوز غمت در اضطرابم چه کنم
خونابه‌گراز دلم چکدنیست عجب بر آتش عشق تو کبابم چه کنم

*

آن شوخ که خوردن غم آموخت مرا وز تاب شرار ستم افروخت مرا
دلدار کبابی است که از آتش شوق می‌خواست کبابم کند و سوخت مرا

*

دلدار کبابی که غم سود خورد خونابه ز فکر بود و نابود خورد
خواهم که در دکان ببندد دوسه روز تا کی دگری کباب بی درد خورد

کله‌پز

با دلبر کله‌پز دلم گفت نهان کز کله‌سه عضو خواهم ای راحت جان
گفت آن‌سه کدام است دل‌غم‌زده گفت دارم هوس چشم و بناگوش و زبان

*

آن دلبر کله‌پز که مدهوشم کرد سرگشته آن چشم و بناگوشم کرد
گفتم که دلم چشم و بناگوش تو بود فی الحال زبان نمود و خاموشم کرد

*

ای دلبر کله‌پز بمیرم بر تو من کشته ترک چشم غارت‌گرتو
جایی که تو کله‌می نهی پیش حریف صد سربه‌جوی است من فدای سرتو

کاتب

کاتب خط نازک تو مشکین رقم است در روی زمین به حُسن خط تو کم است

تا بر خط هستیش کشیدی خط نسخ ریحان بهشت در غبار عدم است

*

موی مه کاتب که بت عشوه ده است چون خط معلقی گره بر گره است
چندانکه زیاقوت به است آن لب لعل خط لب او ز خط یاقوت به است

*

ای کاتب خوش رقم به دیوان وصول گردون که بود صاحب ترکیب و اصول
صد نامه حُسن اگر نویسد به رقاع بی خط تو کی رسد به توقیع قبول

ردیف المیم

مذهب

بر چهره مذهب خط و خال است ترا یا زینت حسن بی زوال است ترا
آن ابروی دلفریب زنگ آمیز است یا لوحه مصحف جمال است ترا

*

از درد دلم که غصه دلگیرش کرد و آن طفل مذهب از ستم پیرش کرد
هر جدول خون که دیده بر چهره کشید مژگان ز سواد دیده تحریرش کرد

*

نبود عجب ای مذهب مه پیکر از سحر بنان تو در اثبات هنر
گر رقص کند چو دژه افشان طلا با آب صفت روان شود جدول زر

منجم

آن ماه منجم که به خوبی مثل است مه نیست که آفتاب صبح ازل است
گفتم که رقیب تیره پهلوی تو چیست گفتا که قران مشتری با زحل است

*

طبع فلک ای ماه منجم دون است پیوسته در آزار من محزون است
خواهم که ز جور فلک آسوده شوم همراهی کن ببین که ساعت چون است

*

از روز ازل که منشأ تقسیم است
شکلی چوتوای ماه منجم نکشید
بر لوح زمین که تخته تعلیم است
سرخیل بشر که احسن التقویم است

مؤذن

دلدار مؤذن مه دشوار پسند
صبح از سر گلدسته برآرد آواز
کز نغمه کشد گردن دل ها به کمند
چون نغمه بلبل از سر سرو بلند

*

دلدار مؤذن که کند غارت هوش
چون در سحر آهنگ مناجات کند
آرد ز نفس خون دل مرده به جوش
تا نشود آه خلق می گیرد گوش

*

آن ماه مؤذن که بت غالیه بوست
عشاق فتاده را زجا بردارد
فریادرس خلق به رخسار نکوست
قد قامت او که چون قد و قامت اوست

مشک فروش

با مشک فروش گو که خندان نشود
گفتم که رساند بوی زلفت به رقیب
تا حال من از گریه پریشان نشود
خندید که بوی مشک پنهان نشود

*

مشکی پسر من لب شیرین دارد
ای مشتری ار نافع چین می طلبی
بر زلف گره دارد و رنگین دارد
بگشای گره که نافه چین دارد

*

مشکی پسر من که خطش غالیه بوست
چون مشک ختن خاک ره اوست عبیر
نی نی به خطش غالیه گفتن نه نکوست
عنبر به مثل غلام بوی خوش اوست

می فروش

هر می که نگار می فروش آورده
نی نی می کوثر است کز باغ بهشت
خون دل خلق است به جوش آورده
رضوان به سبو کرده به دوش آورده

*

هر باده که رند می پرست تو خورد زهر است که بی دو چشم مست تو خورد
در دست توای مغبچه فیضی عجب است گریاده خورد کسی زدست تو خورد

*

ای مغبچه حُسن مشربت را میرم می خوردن روز تا شبِت را میرم
کیفیت باده لبِت بسیار است کیفیت باده لبِت را میرم

ردیف التّون

نقاش

نقاش پسر که عمر سرمد باشد نقشی که قبولش نشود رد باشد
از بس که خراب صورت خوب خود است جز صورت خود هر چه کشد بد باشد

*

با دلبر نقاش که شکلش به قلم نقاش ازل به دست خود کرده رقم
گفتم که منِ ضعیف مردم گفتا از خایه نقاشی من مویی کم

*

گر خواهم از آن مصوّر غنچه دهن تمثال رخ یوسف گل پیراهن
در آینه بیند رخ جان پرور خویش وان شکل چنان کشد که خواهد دل من

نجّار

نجّار پسر اگر نباشد چه کنم بر ریش دلم نمک نباشد چه کنم
لیکن پی آزار من از سنگدلی از چوب رقیب می تراشد چه کنم

*

نجّار درخت افکن و قلاش وشم کاستاده به خدمت همه عمر خوشم
گریشه به پای من زند ننشینم ورازه به فرق من نهد سر نکشم

*

نجّار پسر مُردم از اندیشه تو وز محکمی دل جفایشه تو
خواهم ز جفای تو بسوزم خود را زان جمع کنم تراشه تیشه تو

نعل‌بند

چون دلبر نعل‌بند سرکش باشد وز جام شراب حُسن سرخوش باشد
گوید که به هرزه آهن سرد مکوب با آنکه مرا نعل در آتش باشد

*

گردون که رخ از دیده منقش دارد تا با مه نعل‌بند سرخوش دارد
از شکل مه نوشفق در طلبش نعلی عجب القصه در آتش دارد

*

شوخی که ره صبر و سکون می‌بندد در غصه دلم کمر به خون می‌بندد
پیوسته به پای توسن از وعده وصل از شعبده نعل واژگون می‌بندد

نمدمال

تا چند به فکر زر و زیور باشیم تا چند به تقطیع مکرر باشیم
چون یار جفاپیشه نمدمال بود ما نیز نمدپوش و قلندر باشیم

*

در عشق گلی جامه قبا خواهیم کرد و اندر نمدی تن گدا خواهیم کرد
گر شوخ نمدمال چنین جلوه کند فرداست که این نمد قبا خواهیم کرد

*

از عشق تو خونین جگران در نمودند مانند دل من دگران در نمودند
ای شوخ نمدمال ز سودای رخت چون آینه ماه پیکران در نمودند

نقاره‌چی

تا شوخ نقاره‌چی ز خودرایی ما برد از کف دل نقد شکیبایی ما
قومی که ز نند طبل در زیر گلیم در شهر زدند کوس رسوایی ما

*

تا شوخ نقاره‌چی کند شاد مرا وز سلسله غم کند آزاد مرا
دی داد بشارت که تورا خواهم کشت شادم که عجب بشارتی داد مرا

*

ای شوخ نقاره چی اگر داد کنم
شب تا سحر از جور تو نالم چونفیر

خون در جگر بنده و آزاد کنم
وز دست تو چون نقاره فریاد کنم

کتابه فی سلخ شهر رمضان من شهر
۱۳۱۰ فی دارالخلافة طهران

چند نامه از عارف قزوینی

جعفر شجاع کیهانی*

در سال ۱۳۹۶ ش، دفتری از دکتر میرزا مهدی خان بدیع الحکمای همدانی (وفات: ۱۲ آبان ۱۳۳۷) به همراه شش نامه از عارف قزوینی (۱۲۵۸-۱۳۱۲) و نسخه ناقصی از تصنیفی که عارف در مرداد ۱۳۰۱ برای سید ضیاءالدین طباطبایی ساخته بود، از سوی بانو بدیع، عروس بدیع الحکما، همسر شادروان محمود بدیع، با اجازه نشر در اختیارم قرار گرفت. پیش‌تر، مجموعه‌ای دیگر از بانو بدیع مشتمل بر نامه‌های جمالزاده (۱۲۷۰-۱۳۷۶ ش) به امیرمهدی بدیع (۱۲۹۴-۱۳۷۳ ش) به دستم رسیده بود که این مجموعه را در بخش گلچینی از دیرینه‌های نامه فرهنگستان با عنوان «مکاتبات امیرمهدی بدیع و محمدعلی جمالزاده» معرفی کردم.^۱

بدیع الحکما پزشکی انسان‌دوست بود که چند سالی (۱۲۹۵-۱۲۹۸ ش) ریاست «صحیّه» (بهداری) همدان را بر عهده داشت و به همت او بیمارستانی در همدان تأسیس شد و هم او بود که در ایام رنجوری و بی‌پناهی عارف قزوینی میزبان و حامی او شد.

دفتر بدیع الحکما مجموعه‌ای است که بزرگان و صاحب‌نامان از هردستی اعم از لشکری و کشوری و ادبی، پس از استقرار در همدان به تقاضای بدیع الحکما، یادداشت‌هایی گاه موجزو گاه مفصل در حدّ نامه در آن درج کرده‌اند. از قلم‌هایی که در این دفتر ثبت شده‌اند می‌توان به دست‌نوشته ظهیرالدوله، عباس میرزا

* فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

۱. نامه فرهنگستان، دوره سیزدهم، شماره اول، مسلسل ۴۹، پاییز ۱۳۹۲، ص ۱۶۵-۱۷۱.

سالار لشکر (فرزند فرمانفرما)، امیر افخم قراقرلو و نظام السلطان اشاره کرد.^۱ از جمله نامه‌های شاخص در این دفتر، نامه تقریباً مفصل عارف قزوینی است. نگارنده مجموع هفت نامه را برای چاپ در مجله استنساخ کرد. پرداختن به کارهای دیگر انتشار این نامه‌ها را به تأخیر انداخت و در این مدت، نامه عارف مندرج در دفتر بدیع الحکما در کتاب نامه‌های عارف قزوینی به کوشش مهدی به خیال به چاپ رسید.^۲ لذا شش نامه دیگر، که تا کنون به چاپ نرسیده و در دست نگارنده محفوظ است، برای ثبت و انتشار به نشریه وزین نامه ایران و اسلام سپرده شد.

محتوای این نامه‌ها، چون دیگر نامه‌های عارف، در یک کلمه، تلخ است. از حال تلخ جسمانی عارف گرفته تا روزگار تلخ ترا و فضای صمیمی و امن نامه‌نگاری و اعتماد به کسی که برای او نوشته می‌شود، موجب می‌گردد که آدمی نقاب از چهره بردارد و آنچه در دل دارد بنویسد. نامه‌های عارف نیز چنین است: صمیمی و صریح.

بیماری و رنج تن عارف را به پشتوانه حمایت بدیع الحکما به همدان کشاند (۱۳۰۶-۱۳۱۲ ش)؛ «آمدن به همدان برای معالجه سینه و اطمینان به محبت سرکار [بدیع الحکما] بود». عارف با جیران، خدمتکارش، در درّه مراد بیک در منزلی که بدیع در اختیارش گذاشته بود سکونت کرد. رنج تن و بیماری آنچنان روح خسته عارف را نمی‌آزرد که تلخی، دروغ‌گویی و نانجیبی اهل روزگار او را رنجورتر، افسرده‌تر و عصبی‌تر می‌کرد:

چکنم هر چه انسان می‌خواهد از گفتن دروغ پرهیز کند این مردمان بی حقیقت دروغ‌گوی و دورو نمی‌گذارند. پس در این صورت اگر خود زردشت هم که راه‌نمای راستی [بود] و دروغ را بزرگترین دشمن انسانیت و بزرگترین گناه دانسته در این محیط دروغ‌پرور بود مجبور میشد دروغ بگوید (رک: نامه ۶).

۱. برای آگاهی بیشتر از این دفتر رک: افشار، ایرج، کلک، شماره ۸۹-۹۳، مرداد-آذر ۱۳۷۶، ص ۱۸۷-۱۹۹.

۲. نامه‌های عارف قزوینی، به کوشش مهدی به خیال، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۹۶ ش، ص ۲۳-۲۵.

نامه‌های عارف، گرچه در باره او و رنج‌هایش است، در واقع جامعه او را نشان می‌دهد؛ جامعه بیمار و فاسد دوران او را. آنچه عارف نوشته است لایب خشم است و آنچه خواننده در می‌یابد، همه تأسف! به قول کسروی^۱ «با همه تقدیمی که عارف بر همکاران خود داشت و در هرج و مرج مشروطه توانگری اندوختند، عارف از آن بازار تهی دست درآمد که اهل معامله نبود و همان شد که سال‌های آخر عمر خود را به سرداد». فی الجمله، نامه‌های عارف نشان‌دهنده مردی است که خبر از فرجام می‌دهد.

همراه این نامه‌ها عین تصنیف عارف به دستخط او که در باره سید ضیا سروده بود، به سبب برخی اختلافات با نسخه چاپی^۲ به چاپ می‌رسد تا سندی باشد برای پژوهشگرانی که در باره شعر عارف تحقیق می‌کنند.

تا کنون، نامه‌های عارف، علاوه بر دیوان اشعار و نشریات پراکنده، در سه مجموعه اختصاصاً، به چاپ رسیده است: نخست به کوشش محمد رضا هزار با عنوان عارف نامه هزار (شیراز، ۱۳۱۴ش) و سپس به کوشش مهدی نورمحمدی (انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۹۱ش) و مهدی به خیال (انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۹۶ش) با عنوان نامه‌های عارف قزوینی.

پایان سخن آنکه نمی‌دانم انتشار این نامه‌ها چقدر روح عارف را خوشحال یا نگران می‌کند اما امتیاز این نامه‌ها این است که به ما کمک می‌کند تا از رنج‌های نویسنده بهتر آگاه شویم و در یابیم که او زندگی را چگونه گذراند.

در خواندن بعضی کلمات، از دوست خوش ذوق و فاضل، آقای علی مصریان بهره بردم که از ایشان تشکر می‌کنم.

برخی کلمات به سبب آب خوردگی یا ضبط املای عارف خوانده نشدند که با نقطه چین مشخص شده‌اند.

۱. عارف قزوینی، دیوان، به کوشش ولی‌الله درودیان، تهران، ۱۳۸۴، ص ۱۸۵-۱۸۶

۲. رک: دیوان عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۹ش.

(۱)

قربانت شوم

چندین بار حضور حضرتت عرض کردم جیران ناخوش است. الآن هم باز تکرار میکنم که از ناخوشی او نگرانم. خیالم از این جهة بی اندازه در زحمت است.

میدانید اگر او نباشد کار من حقیقتاً زار است. اولاً غذا نمیخورد اگر هم بخورد ترش کرده نمیگذرد. دوروز است باز حال اسهالی دارد. روز بروز مزاج ضعیف و علیل، صورت زرد. گاهی هیچ حال حرکت ندارد. آب زیاد میخورد. اگر چه از حرف های خودش چیزی فهمیده نخواهد شد، ولی خواهشمندم از خودش تحقیق بفرمایید شاید علت معلوم [شود]. ضمناً دستور خوراک و پرهیز او را امر فرموده کتباً معین کنند. خود بنده هم هر طوری شده است شرفیاب خواهم شد.

همین قدر عرض میکنم جیرانیکه هیچوقت عاجز از کار نبود حالا به جان کندن کار می کند. بیشتر زحمت منزل را خودم متحمل شده. این است وضع زندگی من. خدا تمام کند این عمر پرمارت را که از هر جهة خسته شده ام.

قربانت عارف

(۲)

[شروع نامه از همین جاست، ظاهراً صفحه آغاز نامه مفقود است] ولی چه خوب بود ایشان در این کار خدای یگانه را که حاکم علی الاطلاق است حکم قرار داده وجدان خود را هم شاهد و گواه گرفته از ساخت و سازهایی که تاکنون با سلسله آخوند داشته صرف نظر کرده و از دخالت عدلیه و وکیل پرهیز نموده نمیگذاشتند کار به اینجا بکشد. ولی حالا که کشیده است همین قدر به حضرتعالی که دوست بزرگوار و خداوندگار محبت من هستید عرض میکنم که حضرت آقای دکتر بدانید این کار از هر جهة و از هر حیث به ضرر ایشان تمام خواهد شد.

قربانت عارف

(۳)

تصدقت شوم

از منزل آقای اقبالی گویا میخواهند با چند نفر از زنهای همسایه به دیدن آقای جیران خانم [!] بیایند. در اینصورت نمیخواهم اسباب زحمت خاطر مبارک شده و بعد هم موفق به اظهارات خود نباشم پس عرایض خود را برای موقع دیگر میگذارم. تصدقت عارف

(۴)

قربانت شوم

اولاً شربت تمام شده است. ثانیاً با اینکه از ضعف قدرت حرکت و رمق برخاستن [برخاستن] و نشستن نیست با این حال چون هوا این چند روزه مساعد است نمیدانم اجازه خواهند لطف فرموده به حمام بروم چون اگر هوا تغییر کند حمام رفتن این بنده کار مشکلی خواهد بود.

با نهایت شرمندگی دست مبارک را می‌بوسم. تصدقت ابوالقاسم عارف

(۵)

قربان قد و بالا و سراپای هیکل شریف که مجسمه انسانیت است بروم. الآن از گردش بیرون که آنهم بواسطه... مجبور میشوم از هوای خارج استفاده کرده باشم مراجعت [کردم] و بزیارت دستخط مبارک نایل شدم.

همین قدر لازم است بدانید من بنده محبت شما هستم نه اسیر شکم. تاریخ ارادت بی‌آلایش من نسبت بوجود مبارکت در حدود هشت سالی است ولی در مدت توقف سه ساله خود در همدان اگر حقیقه مرا دارای حقیقت بدانید و از روی واقع‌آشنایی با روحیات من پیدا کرده باشید و مرا مثل همه در گفتار دروغ‌گو نشناخته باشید خواهم گفت اول و آخر بدیع‌الحکما بوده و لاغیر. با اینکه آمدن من به همدان برای معالجه سینه و اطمینان به محبت سرکار بود که از باز شدن آنهم مأیوس شدم از آنجائیکه یقین دارم توجه شما در این خصوص هزار بار بیش از خود من بوده، قصور از طرف خودم شده

است با این حال تا زنده‌ام خودم را رهین منت و مقروض محبت و انسانیت شخص سرکار درین شهر میدانم بس والسلام.

بدون چاپلوسی و همه چیز من شما را از دل و قلب دوست دارم و امیدوارم تا زنده‌ام این محبت را عزیز شمرده به این سهولت از دست ندهم. هیچ اختیاری در اظهارات خود ندارم. هیچکس را هم مجبور نمیکنم جز آنچه مرا شناخته بشناسد. عقیده خود این است که دروغ نمی‌گویم حالا اگر کسی در باره من عقیده‌اش غیر از این شد چه میتوانم بکنم. اگر خدا نکرده یکوقتی حرکتی برخلاف میل سرکار از قبیل کار ابراهیم راجع به حمام از من سرزده باشد آنهم بواسطه مزاج عصبانی و بدبختی خودم بوده. بدانید بعد فوراً پشیمان شده و هزار بد به خودم گفته‌ام. از طرفی هم باز اطمینان به محبت شما مرا وادار کرده است. مثنوی میگوید (کوفضل عشق ای بوالفضل؟).

پس باز دوستی و محبت خود شما و اطمینان به اینکه از من نخواهید رنجید مرا واداشته است این کاغذ را بنویسم و بعد هم خود را ملامت کرده و هزار بد بگویم. بدبختی اینجاست که انسان مثل وجود شریف دکتر بدیع را از خود برنجانند برای ابراهیم آنوقت ابراهیم از آدم سریک کلمه حرف حق برنجد.

پیش از این مزاحمت را غلط دانسته راجع بشرفیابی مکرر عرض کرده‌ام رابطه قلمی بهتر از این است وقت کم شما را اشغال کنم. من وجدان خودم را گواه می‌گیرم که هر قدر بر حسب ظاهر دور از حضور مبارک باشم بیشتر خود را نزدیک میدانم. با این حال اگر باز امروز اصرار داشته باشید میگذارم برای موقعیکه باغ تشریف برده باشید چند ساعتی تشرف حاصل خواهم کرد... دستت را با روح صمیمیت بوسیده.

قربانت دوست و ارادت کیش حقیقی شما عارف

(۶)

آقا جانم قربانت شوم

دیروز دو ساعت بغروب مانده بدبختانه باز هم تب کردم. نمیدانم بواسطه سرماخوردگی بود یا از شدت درد و سوزش ادرار کردن است. الآن که این عریضه را

نمایران

عرض میکنم خدا شاهد است از ضعف قدرت نگاهداشتن قلم را ندارم. همین قدر بدانید شب و روز بیش از صد مرتبه ادرار میکنم و هر دفعه هم مرگ را در برابر چشم خود می بینم. در این مدت شش هفت سال هم که در همدان توقف داشته اگر چیزی در این موضوع عرض نکرده‌ام حیا و شرم مانع بوده است. این بود که درد بردرد شدت کرده تا کار به اینجا کشیده است. از طرفی هم نمیدانید تب دیشب با بدن ناتوان من چه کرده است. هم بواسطه تب و هم بجهت درد ادرار که نیمساعت به نیمساعت در میان کوچه هم امانم را قطع خواهد کرد نتوانستم شرفیابی حاصل کنم. این بود به نوشتن شرح حال خود قناعت کردم.

قربان و تصدقت عارف

آقای محمودزاده همیشه میفرستند روزنامه‌های بنده را میبرند. اغلب باسم خودشان آمده در صورتیکه هنوز خودم نخوانده و میگویم بگذارید بخوانم بعد بفرستید ببرند میگویند میبرم زود میفرستم. امروز هم یقین دارم اگر روزنامه ناهید برسد مجال نداده آدم ایشان در خانه پیش از وقت حاضر است. بنده هم چون نسخه آن اشعار از بین رفته است و باید این نسخه را نگاه دارم فکر کردم که اگر فرستادند بگویم از شخص حضرت دکتر آقای آقا میرزا عبدالله فرستاده و برده‌اند. چکنم انسان هر چه میخواهد از گفتن دروغ پرهیز کند این مردمان بی حقیقت دروغگوی دورو نمیگذارند پس در اینصورت اگر خود زردشت هم که راه‌نمای راستی [بود] و دروغ را بزرگترین دشمن انسانیت و بزرگترین و بالاترین گناه دانسته در این محیط دروغ‌پرور بود مجبور میشد دروغ بگوید. پس مستدعیم به آقای آقا میرزا عبدالله بفرمایید که اگر از ایشان پرسید بگوید منم بکس دیگر داده‌ام هنوز نیاورده است. باز هم تصدقت خودم قربانت.

[illegible]

وقتی در دهان بگویند که همه نماز ترک شد و رخ بر نه که اینها
 چقدر در عین و در سینه کفر پس در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر
 و در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر
 و در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر
 و در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر و در سینه کفر

[illegible]



از ایرانی ایرانی‌تر

استاد لئونارد لویزن

۲۸ اوت ۱۹۵۳ - ۶ اوت ۲۰۱۸

مجدالدین کیوانی

دردا که ازین وادی ناپیدا گرد فریاد کزین سپنجی راه نورد
هر صبح فراق همدمی باید دید هر شام وداع هم‌رهی باید کرد

روز پانزدهم مرداد ۱۳۹۷، با درگذشت نابهنگام آقای لئونارد لویزن / لویزان، عرصه فرهنگ و ادب ایران یکی دیگر از خادمان راستین خود را از دست داد. او در نیویورک، شرق آمریکا، به دنیا آمد و ۶۵ سال بعد، در کالیفرنیا، غرب آمریکا، از دنیا رفت. کسانی که او را از نزدیک می‌شناختند همه اذعان می‌کنند که او به تاریخ ایران و ادب فارسی، به ویژه ادب عرفانی عشق می‌ورزید و با این جنبه از میراث فرهنگی ایران زندگی می‌کرد.

سفر به ایران. دکتر لویزن که آشنایان و همکاران نزدیکش او را عموماً «لنی» صدا می‌کردند، در بیست سالگی به قصد تدریس زبان انگلیسی راهی ایران شد. تا پیش از ۱۳۵۷ ش، سال‌ها بود که تشکیلاتی موسوم به «انجمن فرهنگی ایران و آمریکا» در این کشور فعالیت می‌کرد که شعبه‌هایی هم در شهرهای بزرگ داشت. دست تقدیر یا شوقی درونی، لنی را روانه شیراز کرد، و این در حالی بود که عملاً از فارسی هیچ نمی‌دانست، اما با اشعار مولانا از طریق متن انگلیسی مثنوی (ترجمه رینولد نیکلسن) آشنا و سخت دلبسته آن بود. لذا، به برکت عشقش به مولانا، عاشقانه کوشید تا زبان مادری او را

بیاموزد. آمیزش تنگاتنگ او با خانواده‌های ایرانی و اصرار دانشجویان به اینکه، به جای انگلیسی، به آنها به زبان فارسی درس بدهد، او را در این مهم یاری کرد. باری، لئونارد جوان در انجمن ایران و آمریکای شیراز به کار مشغول شد. وی چین را که همسفر او (از آمریکا) به ایران بود در شیراز به عنوان همسر و همکار صدیق همه عمر خویش برگزید. لینی فرصت را غنیمت شمرد و ضمن تدریس، در دانشگاه پهلوی آن زمان (شیراز فعلی) به تحصیل زبان و ادب فارسی، تاریخ اسلام و جامعه‌شناسی همت گمارد و در رشته روابط بین الملل (با تأکید بر مطالعات خاور میانه) مدرک لیسانس (کارشناسی) گرفت. جین نیز به همین راه رفت.

خروج از دیار محبوب. در ۱۳۵۸، زوج جوان به قصد نیویورک ایران را ترک کردند، اما بی‌تردید دل‌های خود را به دست خواجه شیراز سپردند. پس از کوتاه مدتی اقامت در نیویورک، لینی به کالیفرنیا رفت. به نظر می‌رسد او راه خود را کمابیش پیدا کرده بود، راهی که مستلزم دانش عربی بود. بنابراین، زمانی را در دانشگاه کالیفرنیا، شعبه لس آنجلس، به یادگیری زبان عربی گذراند و سپس به لندن رفت و در یکی از معتبرترین مراکز خاورشناسی جهان، «مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی» (SOAS) به تحصیل زبان و ادب کلاسیک فارسی اقدام کرد. وارستگی فطری و درویش صفتی لویزن وی را به شعبه ادب عرفانی-ایرانی متمایل تر کرد. او در حالی که در تمامی عرصه‌های تصوف و عرفان مطالعه می‌کرد، پایان‌نامه دکترای خود را به تصحیح، تحشیه و نمایه‌نویسی دیوان یکی از مشهورترین شاعران عرفان وحدت وجودی، شمس مغربی (د. ۸۰۹ ق)، براساس چند نسخه خطی، اختصاص داد. این مهم پس از پنج سال پایان یافت و لویزن در ۱۳۶۸/۱۹۸۸ ش به اخذ درجه دکترای خود در زبان و ادب فارسی، از مدرسه یادشده نایل آمد.^۱ یک چند در همین مدرسه تدریس کرد و چند سالی را در مؤسسه اسماعیلی لندن به تحقیق، تألیف، ترجمه و ویرایش نشریات آن گذراند. ضمناً در همان سالها، در نگارش مقاله و

1 . Muhammad Shirin Maghribi, Tehran University Press and the McGill Institute of Islamic Studies, Tehran Branch; Wisdom of Persian Series No. XLIII, in collaboration with London University: SOAS Publications, 1993.

ویرایش مقالات مجله *Sufi* (که به انگلیسی و فارسی در لندن نشر می‌شود) با خانقاه نعمت الهی همکاری می‌کرد. او که از مدتی قبل گرایش‌های عرفانی پیدا کرده بود، به یک معنا، به حلقهٔ این طریقت صوفیانه درآمد.

استادی دانشگاه. سرانجام، لنی قریب به ده سال پیش، در دانشگاه اکستر انگلستان به عنوان یکی از دو مدیر «مرکز زبان فارسی و پژوهش‌های ایرانی» منصوب، و عهده‌دار تدریس زبان و ادب فارسی، مطالعات اسلامی، تصوف و تاریخ ایران گردید و تا پایان عمر در همانجا دانشجویان علاقه‌مند به زبان و ادب فارسی و معارف اسلامی را تعلیم داد، و پایان‌نامه‌های داوطلبان دکتری در ادب فارسی و عرفان ایرانی-اسلامی را راهنمایی فرمود. او در کنار این فعالیت‌ها هیچ‌گاه از تحقیق و تألیف غافل نبود. از محل زندگی او در سالهای اقامتش در لندن خبری ندارم، اما می‌دانم که لااقل در سال‌های خدمتش در دانشگاه اکستر، در خانه‌ای دیدنی واقع در میان دشتی سرسبز، آرام و به دور از غوغای شهر و شهرنشینان (نه چندان دور از بیرمنگهام) زندگی می‌کرد. می‌گویم «خانه‌ای دیدنی» نه بدین معنا که بزرگ و مجلل بود یا با زروزیور، عتیقه‌جات گرانبها و میز و مبله‌های استیل آراسته بود، بلکه به جهت آنکه اولاً کلیسای قدیمی و بسیار محقری بود که، بدون دادنِ تغییرات زیاد در آن، تبدیل به منزل مسکونی شده بود؛ در ثانی، به سبب حال و هوایی بود که لنی و همسرش، به کمک مبلمان بسیار سادهٔ ایرانی، به این خانه داده بودند: پرده‌های قلمکار اصفهان، قالیچه‌ها و پُشتی‌های فرشِ ارزان خرید ساده، خوش‌نوشته‌ها و کتابخانه‌ای مملو از فرهنگ و تاریخ ایران به فارسی و عربی، و نمونه‌هایی از نقاشی‌هایی که ایران و هنر آن را به تصویر می‌کشند، و البته حیات خلوت چند متری با حوضی کوچک در وسط و دو سه نیمکت چوبی فرسوده در اطراف آن. بعضی از کلیساهای کوچک و عاری از تزیینات که عموماً به غیر کاتولیک‌ها تعلق دارند، چپل^۱ خوانده می‌شود. خانهٔ لنی در یک چنین محلی قرار دارد و Old Chapel خوانده می‌شود. هنوز پلاکی که ساعات مراسم دعا و نیایش این چپل را اعلام می‌کرده، روی ستون کنار درِ ورودی خانه نصب است. بین خانه و محل کار

1. Chapel .

لنی چهار پنج ساعت راه با اتومبیل است. یقیناً لویزن به رغم همه ناموری در مقام استادی کم نظیر، قادر به خرید خانه‌ای در محل کارش نبوده و اجباراً منزلی ارزان در دهکده مانندی دور افتاده خریده است. گله‌ای هم نداشت. خانه‌ای تنگ داشت اما دست و دلی گشاده:

بر کهنه گلیم من درویش بیاسای کاین عیش سزاوار به هرتاجوری نیست
مولانا دوستی - مولانا پژوهی. لویزن پیش از آمدنش به ایران و آشنایی با فارسی، به مولانا جلال الدین علاقه مند شده بود. این علاقه رفته رفته به شیفتگی و عشقی عمیق به این وجود شگفتی آفرین همه دوران‌ها تبدیل شد، به قسمی که او را بزرگترین شاعر عارف در تمامی جهان می دانست و بدیلی برای او در هیچ زمان و در هیچ مکانی نمی شناخت. با اینکه عرصه مطالعاتش کل ادب کلاسیک فارسی بود، کانون علایق ادبی او عرفان اسلامی و به ویژه عرفانی بود که رنگ و بوی ایرانی داشت.^۱ در میان گویندگان و اندیشمندان این قلمرو، به مولانا و حافظ، دو شاعر هنجارشکن و تحجرگریز، ارادتی خاص داشت و لذا در آثار آنان بیش از همه تأمل و تحقیق می فرمود. فرضی بیش نیست، ولی شاید اصلاً ارادت او به مولانا بود که وی را به عرصه تصوف کشاند. درجه دل بستگی او به عرفان گاه به تعصب می کشید و از اظهار نظرهای منفی و انتقادآمیز نسبت به تصوف برآشفته می شد.

شاید حدس پُربی راهی نباشد که ارادت شدید لویزن به مولانا وی را نه تنها مجذوب مکتب عرفانی پیرقونیه کرد بلکه باعث شد که مذهب او را نیز پذیرا شود. آری، او به طیب خاطر و بدون سرو صدا و تبلیغات به دین مبین اسلام گروید، منتها اسلامی خالی از خرافات و عاری از تعصب و خام اندیشی و تبعیضات فرقه‌ای و قومی. مذهب و مکتب مولانا هر دو منادی ارزش‌هایی واحد بودند: جهانشمولی یا اتحاد اقوام و ادیان همه جهان؛ مهرورزی با همگان؛ تساهل و تعامل عام، و گریز از خودخواهی و تنگ نظری. یکی از خدمات شایسته لویزن دعوت از تنی چند صاحب نظر برای تشکیل یک

۱. افکار، گرایش‌ها و پدیده‌هایی را که در جهان اسلام و احتمالاً جاهای دیگر، حال و هوای فرهنگ و ذوق ایرانی پیدا کرده است، با اصطلاح «ایرانی‌وار» (Persianate) توصیف می‌کنند.

"سمپوزیوم" و ارائه مقالاتی در موضوع فلسفه وجد در تصوف بود. این نشست علمی در روزهای ۱۵-۱۶ از ماه دسامبر ۲۰۰۷ در ساحت آرامگاه حضرت مولانا در قونیه برگزار گردید. لویزیون هم خود مقاله‌ای با عنوان «مبانی فلسفه وجد در اشعار رومی» عرضه کرد. وی بعداً تمامی مقالات را ویرایش و در ۲۰۱۴ ذیل عنوان: *Ecstasy: Rumi and the Philosophy of Sufi Tradition* منتشر کرد.

دلبستگی به موسیقی. با توجه به رابطه تنگاتنگ «وجد» و حالت «بی خودی صوفیانه» با موسیقی، لویزن در موضوع سماع و موسیقی عارفانه مطالعات زیادی داشت و چند مقاله در باب آن نگاشته است. او نه تنها از موسیقی ایران لذت می برد بلکه، آن طور که خود می گفت، سالها در فراگیری دستگاه‌های موسیقی ایرانی تلاش کرده بود. به هنگام استماع موسیقی سنتی ایران، چشم‌هایش را می بست و در سکوتی عمیق فرو می رفت. اشعار مولانا، به ویژه غزلیات او را سرشار از موسیقی می دانست. شعرو موسیقی در وجود پیرقونیه به هم تنیده و غیرقابل تفکیک است. آنان که از موسیقی سر در نمی آورند و رغبتی به آن ندارند، از درک مقدار زیادی از لذت و لطف شعر جلال الدین محمد، که به شنیدن ضربه‌های موزون زرگرهای بازار در رقص می آمد، محروم می مانند.

راه اندازی «مجله مولانا رومی». اعتقاد و عشق لویزن به مولانا وی را ترغیب کرد که با همفکری و همکاری تنی چند از مولانا پژوهان در اینجا و آنجا جهان، نشریه سالیانه‌ای را به نام «مجله مولانا رومی»^۱ تأسیس کنند که ویژه جلال الدین محمد بلخی و مکتب و میراث اوست؛ و این تنها نشریه به زبان انگلیسی است که تا این زمان درباره مولانا نشر شده است: منبعی به تمام معنا محققانه و پرمحتوا که شماری از مولانا شناسان موجه جهان با آن همکاری دارند. نخستین مجلد این نشریه با ۱۸۴ صفحه در ۲۰۱۰ م، و مجلد هشتم آن، شامل ۱۹۵ صفحه در ۲۰۱۷ منتشر شد. مجلد نهم در دست تهیه بود که لنی (سرور استار تمامی مجلدات، بجز یکی) درگذشت.^۲

1. Mawlana Rumi Review.

۲. قرار بود در ماه اوت سال جاری (۲۰۱۸)، لویزن با دو تن دیگر طی میزگردی راجع به مولانا، در همایش «انجمن مطالعات ایرانی» در دانشگاه کالیفرنیا، شعبه ایرواین (Irvine)، درباره جلد نهم

پیرو مذهب عشق حافظ. لویزن در نامه‌ها، مقالات و گفت و گوهای خود اغلب از ابیات حافظ نقل می‌کرد. دیوان او را زیاد می‌خواند و بسیاری از سروده‌هایش را در حافظه داشت. به سائقه ارادتش به خواجه، سی غزل او را به انگلیسی ترجمه و به اتفاق رابرت بلای (Robert Bly)، شاعر معاصر آمریکایی (متولد ۱۹۲۶)، آن را به سلک نظم کشیدند و با عنوان *The Angels Knocking on the Tavern Door* در ۲۰۱۰ منتشر کردند.^۱ احاطه لویزن به ابعاد اندیشه و هنر شاعری حافظ این قابلیت را به او بخشید که بتواند ویراستاری مجموعه مقالاتی را بر عهده بگیرد که در ۲۰۱۰ با عنوان: *Hafiz and the Religion of Love in Classical Poetry*، منتشر شد.^۲ تأکید این مجموعه بر عشق و اهمیت آن در نظام فکری خواجه شیراز است. لویزن، افزون بر ویراستاری مجموعه، خود نویسنده یکی از بهترین مقالات آن است.^۳

لویزن و دیگر عارفان. دلبستگی شدید لویزن به مولانا و حافظ موجب غفلت او از دیگر شاعران صوفی مشرب نشد، کما اینکه یکی از موفق‌ترین تحقیقاتش را به تألیف کتابی در شرح احوال و آثار شیخ محمود شبستری (د. حدود ۷۴۰ ق) اختصاص داد که ذیل

→ مجله مولانا رومی و اینکه از این پس انتشارات بریل عهده‌دار مخارج، چاپ و توزیع این مجله خواهد شد، سخن بگوید. از تصادفات عجیب روزگار آنکه لویزن، یکی دو هفته پیش از برگزاری همایش، به نگارنده، نوشت که مقرر شده دفتر مجله به زودی از دانشگاه اکستر (جایی که او مجله را هدایت و ویراستاری می‌کرد) به «مرکز مطالعات ایرانی» در دانشگاه ایرواین منقل شود؛ فاعتبروا یا أولى الأبصار!

۱. ترجمه این کتاب با عنوان: دوش دیدم که ملائک در میخانه زدند، در ۱۳۹۱ به اهتمام نشر مرکز انتشار یافت.
۲. روز ۱۲ مرداد ۱۳۸۹، دکتر لویزن در یکی از نشست‌های هفتگی شهر کتاب، که نگارنده در آن افتخار معرفی او را داشتم، خطابه‌ای با عنوان «حافظ و مذهب عشق» ایراد کرد. متعاقب آن آقابان الهی قمشه‌ای و بهاء‌الدین خزمشاهی در مراتب اخلاق و فضل لویزن و احاطه‌اش بر افکار و اشعار مولانا و حافظ سخن گفتند.

۳. آگهی مجلس تحریم او (۱۱ اوت ۲۰۱۸، در شهر Hayward، واقع در کالیفرنیا) با ترجمه بیتی از حافظ (مراتا عشق تعلیم سخن کرد / حدیثم نکته هر محفلی بود) مزین شده بود:

Once Love became my tutor in the art of fine speech,
all my words became key postulates of debate in every coterie

این ترجمه از خود لویزن باشد یا نباشد (که به ظن قوی هست)، بیانگر عشق او به خواجه است.

عنوان: *Beyond Faith and Infidelity* در ۱۹۹۵ نشر شد.^۱ به علاوه، او ویراستاری بخش اعظم مقالاتی در تصوف ایرانی را پذیرفت و آنها را ذیل عنوان کلی میراث تصوف در سه جلد منتشر کرد (۱۹۹۹).^۲ از دیگر خدمات ارزنده لوینن طرح ریزی، هماهنگی و برگزاری همایشی درباره فریدالدین عطار و سنت صوفیانه ایرانی بود که حاصل آن مجموعه مقالاتی شد که لوینن، با همکاری کریستوفر شکیل، ویرایش کرد و در سال ۲۰۰۶ زیر عنوان: *Attar and the Persian Sufi Tradition: The Art of Spiritual Flight*

انتشار داد.^۳

آخرین کار. در سال ۲۰۱۲، اعتباری به مبلغ ۲۲،۵۶۷ پوند انگلیسی از طرف «شورای پژوهشی هنر و علوم انسانی» به لوینن اعطا شد تا طرحی را با عنوان:

Classical Persian Poetry and Poets: the Timurid and Turkmen Periods

اجرا کند. هدف از این طرح، انجام پژوهشی جامع درباره زندگی، آثار و افکار تمامی شاعران عمده و شماری از شاعران کم اهمیت تری بود که در دوران تیموریان و سلاطین ترکمان (قره قویونلو و آق قویونلو) زندگی می کرده اند. به نظر لوینن، تاکنون هیچ تحقیق عمیق و، یقیناً هیچ بررسی تاریخی کاملی درباره شعر فارسی در دو دوره یاد شده (تقریباً قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی) صورت نگرفته است، حال آنکه الگوهای شعر کلاسیک فارسی در همین دوره کمال یافت و بسیاری از شاعران توانای فارسی به شهرت رسیدند. از مهم ترین موضوعات این طرح پژوهشی اینهاست: پیوندهای فکری، ذوقی و هنری میان شعرای هم عصر، از سویی، و ایشان و پیشینیان آنها از دیگر سو؛ اصطلاحات صوفیانه و نمادگرایی در آثار این شاعران؛ فلسفه خوش باشی؛ ژانرهای شعری و انواع آنها؛ سبک

۱. این کتاب با عنوان *فراسوی کفر و ایمان*، به فارسی ترجمه و در ۱۳۷۹ (چاپ چهارم، ۱۳۸۹)، از سوی نشر مرکز به طبع رسید.

۲. ترجمه این کتاب (با حذف چند مقاله نه چندان ضروری) زیر نام میراث تصوف، در ۱۳۸۴ (چاپ سوم، مرداد ۱۳۹۷) از طرف نشر مرکز در دو جلد انتشار یافت.

۳. علاوه بر ویراستاری و نگارش مقدمه ای عالمانه و مفصل بر این مجموعه، لوینن خود نویسنده مقاله ای مبسوط (Symbolism in the Persian Hermeneutic Tradition: Reconstructing the Pagoda of Attar's Esoteric Poetics...) و مترجم مقاله حسین الهی قمشه ای به انگلیسی بوده است.

هندی، و مکتب وقوع و شاعران دوره‌های تیموری و ترکمان؛ عشق‌بازی و دکترین عشق، چه جسمانی و چه روحانی؛ نفوذ وحدت وجود ابن عربی در شعر فارسی آن روزگار؛ زمینه‌های سیاسی-تاریخی و محیط اجتماعی-فرهنگی در طی آن مدت.

در اجرای این طرح بود که دکتر لویزن برای واپسین دوروز از ماه مارس ۲۰۱۳ کارگاهی با شرکت تنی چند پژوهشگر ایرانی و غیرایرانی در محل دانشگاه اکسِتر ترتیب داد تا از نتایج تحقیقات آنها بهره بگیرد و کتاب مورد نظر خود را به کمک آن مستندتر کند. نگارنده نمی‌داند که آن مرحوم از رنجی که در برگزاری کارگاه یاد شده کشید چه عایدش شد، ولی حدس قریب به یقین این است که بار نزدیک به تمامی کار را یک تنه به دوش کشید و کتابش را تقریباً به پایان رسانده بود که مرگ مهلت نداد و برای همیشه او را از تلاش و تحقیق باز داشت.^۱

استاد لویزن با شماری چند از نشریات معتبر دنیا در نگارش مقالات همکاری

۱. در آن روزها، سفارت انگلستان در تهران بسته، و آمد و شد میان آن کشور و ایران، اگر نه ناممکن، بسیار دشوار بود. بنابراین، چندین ماه پیش از این گردهم آیی، لینی از من دعوت کرد که با او در چند حوزه همکاری کنم: نخست، مقداری کتاب تاریخ، تذکره و دیوان مربوط به دوره‌ای که موضوع تحقیقش بود، در ایران خریداری و برای او بفرستم. دوم اینکه از آنچه درباره شعر و شاعری در قرون ۸-۹ قمری خوانده و یادداشت کرده بودم (او می‌دانست که دوسه سالی قبل از آن، مقاله‌ای مفصل در باب «قصیده» در عصر مغول تا آغاز دولت صفوی، برای درج در *A History of Persian Literature* نوشته بودم)، اطلاعاتی در اختیار او بگذارم. سوم آنکه از روند تحقیقات ادبی، مخصوصاً در ارتباط با دوره‌های مورد نظری تحقیقاتی بکنم. و بالاخره، از مؤسسات پژوهشی ایران دیدن کنم و ببینم چه کارهایی درباره تاریخ و شعر و شاعری دوره‌های تیموری و ترکمان کرده‌اند. خوشبختانه با برنامه‌های شماری از آنها، مانند مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، فرهنگستان زبان و ادب فارسی (ایران و شبه قاره) و مرکز پژوهشی میراث مکتوب آشنایی نسبتاً کاملی داشتم، و درباره بعضی که اطلاعاتم ناکافی بود جستجوی بیشتری کردم. به شیراز رفتم و از دوست شیرازی درباره فعالیت‌ها و انتشارات مرکز سعدی‌شناسی آگاهی‌هایی کسب کردم و شماری از منشورات آن را دریافت نمودم. حاصل تحقیقاتم در این حوزه‌ها مقاله‌ای شد که روز سی‌ام مارس ۲۰۱۳ در دانشگاه اکستر عرضه کردم. دیگر آنکه، طی چندین ماه به جستجوی منابع درخواستی لویزن پرداختم و به هر زحمتی بود آنها را تهیه کردم. کتاب‌های تازه‌ای نیز به بازار آمده بود که لنی از آنها خبر نداشت و لذا از اینکه چنین منابعی به دست او می‌رسید، سخت شادمان و هیجان‌زده بود.

داشت، از جمله با دائرةالمعارف اسلام؛ ایرانیکا؛ انجمن سلطنتی آسیایی؛ فرهنگ اسلامی؛ مجله مطالعات سامی؛ نشریه مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی؛ پژوهش‌های ایرانی؛ و چند نشریه دیگر^۱.

مرگ خودر غربت دریا. دکتر لویزن در یکی از روزهای هفته دوم از مرداد ۱۳۹۷ به قصد ایراد سخنرانی در همایش «انجمن مطالعات ایرانی» با شور و علاقه تمام راهی کالیفرنیا می‌شود. یکی دوروز پیش از آغاز همایش در دانشگاه ایرواین، برای دیدار دوستش، رابرت دار، به شمال کالیفرنیا می‌رود. دویار مشفق صبح را در دامنه کوهی می‌گذرانند و سپس به رستورانی می‌روند. لنی پس از صرف ناهار به هتل محل اقامتش می‌رود و به همسرش، جین، که در آن زمان در لُس آنجلس به سر می‌برد، اطلاع می‌دهد که برای رفع خستگی و سردردی که به او عارض شده، به حمام می‌رود. پس از ساعتی که جین به او تلفن می‌کند، پاسخی نمی‌گیرد. با کارکنان هتل تماس می‌گیرد و از آنها می‌خواهد که اگر آنها هم نتوانند از همسرش خبری بگیرند، قفل اتاق او را باز کنند و ببینند ماجرا چیست. آنها هم با حضور پلیس چنین می‌کنند. هنگامی که به اتاق وارد می‌شوند می‌بینند که آبی سرکش همه جا را گرفته و لنی چون قویی غریب در آن میان جان سپرده است. پیداست که عارضه سکته چندان امانش نداده که حتی شیردوش حمام را ببندد.

۱. برای فهرست بلندبالایی از کتاب‌ها، مقالات، ترجمه‌ها، نقد و بررسی‌ها و سخنرانی‌های متعدد لویزن، نک: سایت دانشگاه اکستر، مؤسسه مطالعات عربی و اسلامی:

socialsciences.exeter.ac.uk/iaais/staf/lewisohn



از چپ به راست: ایوفوی بولا (دانشگاه پاریس)، حسین الهی قمشه‌ای (ایران)، علی رضا کورنگی (دانشگاه ویرجینیا، آمریکا)، لقنورد لوبیزن (دانشگاه اکستر)، مایکل آکسورزی (مدرس تاریخ خاورمیانه در دانشگاه اکستر که در ۱۶ مارس ۲۰۱۹ درگذشت)، مجدالدین کیوانی (ایران)، علی اصغر سید غراب (دانشگاه لایدن، هلند). کارگاه یک روزه «شعر و شعرای کلاسیک: شاعران دوره‌های تیموری و ترکمان» که به همت دکتر لوبیزن برگزار شد، دانشگاه اکستر، ۳۰ مارس ۲۰۱۳.

معرفی کتاب



قربانعلی خالیدی، دانشمند تاتار

و کتاب تواریخ خمسه شرقی او

تواریخ خمسه شرقی، ویراستار: غالیا بوکی قیزی،
آلماتی، دایرةالمعارف قزاقی، ۲۰۱۷م، ۳۲۸ صفحه.

سنت خمسه نویسی در ادبیات مشرق زمین سنتی
دیرینه است و دوره‌هایی را پشت سر گذاشته است.
خمسه نویسی به ادبیات محدود نمی‌شود، بلکه به مرز

تاریخ نیز کشیده شده است. این مقاله وصف یکی از همین آثار است. در اواخر قرن
۱۹م و اوایل قرن ۲۰م، قربانعلی خالیدی، تاریخ‌دان تاتار، کتابی زیر عنوان تواریخ خمسه
شرقی نوشت. این کتاب در سال ۱۹۱۰م در شهر قازان به زبان تاتاری به چاپ رسید.
در این کتاب پنج حادثه تاریخی یعنی قیام ناحیه ایللی، تاریخ مختصر قزاق، قیام
تاچنگ، قیام جنوب سین کیانگ و تاریخ کشور فرگناخان در آن طرح و شرح شده است
و به همین سبب تواریخ خمسه نام گرفته است.

باید گفت یکی از یادگارهای ارزشمند تاریخ قزاق، تواریخ خمسه شرقی قربانعلی
خالیدی است. این کتاب بر اساس آثار چغتای به زبان مشترکی که فرهیختگان و
دانشمندان ترک سعی در رواج آن داشتند، نوشته شده است.

مرکز علمی «کتابخانه اترار» در دانشگاه ملی اوراسیا، به نام ل. ن. گومیلوف؛ و بخش

کتابهای نادر کتابخانه آکادمی جمهوری قزاقستان طرح تحقیق و چاپ این کتاب را به اتفاق اجرا کردند. هدف از این طرح تأمین خوانش درست از متن نسخه خطی این تاریخدان بوده است.

متن نسخه خطی با متن چاپ‌های قازان و آلماتی مقایسه شده است. تفاوت‌ها و اصلاحات، خلاصه‌هایی که از طرف خود مؤلف یا مترجمین صورت پذیرفته، از هم تفکیک شده است. نسخه خطی، کپی چاپ قازان، و ترجمه قزاقی آن در این چاپ، کنار هم ارائه شده است. هدف از این کار کمک به متخصصان و محققان است تا متن و خصائص دستوری چهار نسخه این اثر را بررسی کنند و به نتیجه علمی برسند.

درباره نسخه‌های چاپی «تواریخ خمسة شرقی»

بورکیت اسحاقوف، ادبیات‌شناس، نسخه چاپ قازان تواریخ خمسة شرقی را از نوادگان قربانعلی خالدي در آياگوز گرفت و به کتابخانه مرکزی تحویل داد. بازاربک توتینایف و آمانزول ژولداسوف نسخه چاپ قازان این کتاب را به طور مختصر ترجمه کردند و در سال ۱۹۹۲م تحت عنوان تواریخ خمسة: پنج تاریخ در انتشارات قزاقستان به چاپ رساندند. همان چاپ در جلد بیستم کتاب یادگارهای ادبی انستیتوی هنر و ادبیات به نام مختار عیوضوف به سرپرستی س. قورابایف با ویرایش دستوری و املائی، منتشر شد. همچنین حافظ ستار صالح از ترکستان شرقی و قیزیرکلدي عبدرحمان اولی در سال ۲۰۱۴م در انتشارات ملل شهر پکن این کتاب را تحت عنوان تواریخ خمسة: پنج تاریخ به چاپ رساندند. نیز بخش‌هایی از کتاب یا متن‌های مختصر آن در مجموعه‌های مختلف داخلی و خارجی درج شده است، از جمله در مجله میراث، چاپ اورومچی، در مجموعه‌های مختلف چاپ استانبول، تاشکند و قازان، دایرةالمعارف قزاق و غیره.

درباره زندگی نامه قربانعلی خالدي، اندک تحقیقات و مقالاتی منتشر شده است. در دهه شصت قرن بیستم میلادی خانم جمال کارمیشوا، شرق‌شناس، با کمک محمدجان یوسفوف که با قربانعلی خالدي آشنایی داشت و در مسجد

وعظ او را شنیده بود، از محتوای کلی تواریخ خمسة شرقی مطلع شد و مقاله‌ای بلند تحت عنوان «قربانعلی خالدي: تاریخدان، منطقه‌شناس و مردم‌شناس قزاقستانی» نوشت. عنوان رساله دکتری جمال کارمیشووا نیز همین بود. سپس آ. ن. موقانوا هم از رساله دکتری خود تحت عنوان «اثر تواریخ خمسة قربانعلی خالدي به عنوان سند تاریخ قزاقها» دفاع کرد. با هماهنگی پروفسور اسلامیه خالدوا فرزند رمضان ونوه قربانعلی خالدي، به مناسبت صدمین سال چاپ تواریخ خمسة شرقی، مجموعه مقاله‌های کنفرانس علمی که در آلماتی برگزار شد، به چاپ رسید. نوه‌های قربانعلی خالدي: ی. ر. خالدوا، م. م. خالدوا و ب. م. خالدا ف در مجموعه مستند «قربانعلی خالدي: تاریخدان، مردم‌شناس و عالم» سعی کردند اطلاعاتی درباره زندگی شخصی و مواضع علمی وی مطرح کنند. جالب این است که هر مترجم یا محقق بنا به زبان مقاله و کتاب، قربانعلی خالدي را «تاریخدان ازبک»، «تاریخدان تاتار»، «تاریخدان اویغور»، «تاریخدان قزاق»، «تاریخدان قزاقستانی»، و یا «تاریخدان آسیای میانه» می‌نامیدند.

شرح حال قربانعلی خالدي

قربانعلی خالدي در ماه نوامبر سال ۱۸۴۶م در آياگوز (استان قزاقستان شرقی در جمهوری قزاقستان) به دنیا آمد. او طبق سنت علمای شرقی کلیه مراحل تعلیم علوم اسلامی را طی کرد و با گذشتن از آزمونی بزرگ و پرمسئولیت، به درجه قاری رسید. برای رسیدن به درجه «قاری» حفظ قرآن کفایت نمی‌کرد، بلکه آموزه‌های شریعت، معرفت، طریقت و حقیقت را هم می‌بایست فرا بگیرد. مسلم است که مکتب علمی و تجربه‌ای که از هفت جد قربانعلی خالدي امتداد یافته، به او در دریافت چنین درجه‌ای یاری رسانده است. طبق نوشته خود قربانعلی خالدي در کتاب یادگار، جد وی بابا ترکمن از خان‌زاده‌های خيوه‌ای بود. اما طبق تواریخ خمسة شرقی، جد وی نوقایی است. پس می‌توان حدس زد که خاندان قربانعلی خالدي از میرزاهای نوقایی، یکی از اقوام اصلی در ترکیب اردوی طلایی، بودند. در سال ۱۱۰۰ق (۱۶۸۹م) خان‌های خيوه حکومت را از دست دادند و خاندان مانغیت (منغیت) از

طایفه قونیرات قزاق به حکومت رسید. بابا ترکمن با برادر کوچکش برای تحصیل آرامش به بخارا، و از آنجا همراه با کاروان تجاری به روستای «سیردا» در اطراف قازان رفت و همانجا ازدواج کرد. از بابا ترکمن سه فرزند - بیکبائو، قادرقول و بای مراد - به دنیا آمدند. اولین دوبرادر در روستای «اورناش - باشی» ناحیه قازان مستقر شدند. بای مراد در روستای «سیردا» ماند. شجره قربانعلی خالدي اینگونه است: بابا ترکمن (۱۶۴۲م)، بیکبائو (۱۶۷۵م)، مینلیبای (۱۷۰۰م)، عثمان (۱۷۲۰م)، بکقول (۱۷۵۰م)، و خالد (۱۷۸۰م). خود قربانعلی خالدي در خاطراتش چنین می گوید: «پدر مرحوم من در زمان فوت آبلای خان و حکومت ابوالفیض به سرزمین قزاقها کوچ کرده است. قزاقها آن موقع زیراستعمار روسیه در نیامده بودند. به خاطر همین پدرم دوست داشت تاریخ قزاقهای آزاد و حوادث خانها، ولیها و بکهای ترکستان و فرغانه را برای من به تفصیل تعریف کند. پدرم خالد در ۱۷ سالگی به منطقه سمی (Semey) آمد و بین قزاقها تجارت می کرد، و بعضی اوقات به ترکستان و تاشکند سفر می کرد». نوقایی ها که در بین قزاقها مستقر شدند و زن قزاق گرفتند «شالا قزاق» (نصف قزاق) نامیده می شدند. قربانعلی خالدي هم در ناحیه آياگوز به عنوان «شالا قزاق» شناخته و ثبت شد و به طایفه نایمان تعلق گرفت.

خالد فرزند بکقول تاجر و ثروتمندی بود و در دربار ابوالفیض خان نایمان اعتبار خوبی داشت. وقتی قزاقها به استعمار روسیه درآمدند، نوقای های تاجر به تاشکند کوچ کردند. خالد ۸ سال در آنجا زندگی کرد و علوم دینی را نزد ملاهای ایشان خان و توره خان فرا گرفت و دانشمند شد. اما دربار تاشکند آرامشی نداشت و زندگی خالد چند بار به خطر افتاد. بنابراین خالد همراه با شیرعلی خان از تاشکند به آياگوز به دربار ابوالفیض خان بازگشت. زن اول خالد در تاشکند فوت شد و دومین زنش را خودش طلاق داد و در آياگوز سه زن گرفت. از اولین زنش ۵ پسر و ۳ دختر به دنیا آمدند، اما همگی در کودکی درگذشتند. زن سومش «عقیفه» از طایفه سمیز نایمان بود که ۵ پسر و ۳ دختر به دنیا آورد. قربانعلی بین پسرهای اولین فرزند عقیفه بود و در ماه نوامبر سال ۱۸۴۶م در آياگوز به دنیا آمد. پدر او خالد در آياگوز به مدت ۳۰ سال زندگی کرد و بعداً به ایستگاه گمرکی

باقتی رفت و ماند. در سال ۱۸۷۹م به حج رفت و در استانبول با سلطان عبدالحمید خان ملاقات کرد. پس از حج ۷ سال زندگی کرد و در سال ۱۸۸۶م در شهر شاولیشک دار فانی را وداع گفت. او موقع مرگ بیش از صد سال عمر داشت.

قربانعلی از کودکی به تاریخ علاقه‌مند بود، چون پدرش خالد که تاریخ پرفراز و نشیب خانات خوقند، خیه و بخارا در دشت فرغانه و بکهای ترکستان شرقی و تاشکند را با چشم‌های خودش دیده بود، آن را به فرزندش به ترتیب بیان می‌کرد. در چند جای کتاب تواریخ خمسة شرقی به این موضوع اشاره شده است. قربانعلی در ابتدا پنج، شش سال در آياگوز در مدرسه ملا محمد صالح درس خواند و زبانهای عربی، فارسی و ترکی قدیمی (چغتایی) را فرا گرفت. او قادر به تفسیر قرآن و حدیث بود، یعنی به درجه امامت رسید. پس از آن در مدرسه احمد رضا در سمی پیش حضرت کمال الدین، عالم دینی، درس خواند. آباء شاعر بزرگ قزاق هم در این مدرسه درس خوانده بود. خود حضرت کمال الدین شاگرد ممتاز شهاب الدین مرجانی، دانشمند پیشروی دنیای اسلام، بوده است. قربانعلی و آباء همدیگر را می‌شناختند. قربانعلی فارغ التحصیل مکتب علمی اصول جدید شهاب الدین مرجانی است. برخلاف مدارس قدیم، در مکتب اصول جدید، ریاضی، تاریخ رشد بشریت، منطق، نجوم، علوم فیزیک و زبانهای عربی، فارسی و ترکی قدیم (چغتایی) تدریس می‌شد. پس از اتمام مکتب، قربانعلی دستیار حضرت کمال الدین شد، اما با مخالفت ۱۵ مسجد سمی که سیره قدیمی داشتند، حضرت کمال الدین از تدریس در مکتب برکنار شد و در مدرسه کوچک بایان اوایل به تدریس پرداخت. قربانعلی به آياگوز برگشت. چون اجازه تدریس نداشت، به تجارت مشغول شد. بین قزاقها می‌گشت و شجره‌نامه‌ها را جمع‌آوری می‌کرد. بخصوص به طایفه سمیز نایمان در ولایت لپسی توجه خاصی داشت. سرانجام همانجا با دختری به اسم «خان شایم» ازدواج کرد.

در سال ۱۸۶۴م مرزهای روسیه و چین مشخص شد و توافقنامه‌ای امضا گردید. شهر شاولیشک به شهر تجاری، و باقتی، در ۱۲ کیلومتری آن، به ایستگاه گمرکی

تبدیل شدند. حاج خالد در سال ۱۸۷۲م به باقتی نقل مکان کرد و آن موقع قربانعلی ۲۸ سالش بود. تا آن موقع خالد دو سال در استحکامات لپسی امام مسجد بود. در سالهای ۱۸۷۴-۱۸۷۳م پدر و پسر در شهر شاولیشک به کلی مقیم شدند. قربانعلی با دعوت حاج حسن الدین از آياگوز در مسجد شاولیشک امام شد، و چون سواد روسی داشت، در سال ۱۸۸۱م در کنسولگری روسیه در شاولیشک به سمت مشاور در امور حل مسائل مورد اختلاف و تقویت روابط بین مردم محلی و کنسولگری منصوب شد. بدین ترتیب تا آخر عمرش هم مشاور کنسولگری و هم قاضی امت مسلمان بود. در سال ۱۸۸۵م قربانعلی از شاولیشک به ۶ شهر ترکستان شرقی سفر علمی کرد و طی آن کتاب تاریخ جریده جدید (تاریخ نو) را نوشت. در این کتاب خصایص جغرافیایی مکان‌هایی را که در راه دیده بود وصف کرد؛ درباره اقتصاد مردم سخن گفت؛ اسامی و عناوین مکانها، از جمله مزارات و مسجدها و سایر اماکن مقدس و اصطلاحات محلی را توضیح داد و به شرح حال اولیا توجه خاص مبذول کرد. در تاریخ ۲۶ فوریه سال ۱۸۹۷م برابر با ۲۵ رمضان، قربانعلی همراه با حاج رمضان و حاج الهام تاشکندی به سفر حج رفت. آنها از سمی به آمبی (امسک) رسیدند و در ۶ مارس برابر با ۱۴ شوال سوار قطار شدند. از اسمالنسک گذشتند و در تاریخ ۱۵ مارس به ورشورسیدند. قربانعلی در سفرنامه خود فصل بلندی را به شهر ورشو اختصاص داده است. سپس با قطار به وینا (اتریش)، بوداپست (مجارستان)، بلگراد (یوگسلاوی، صربستان)، صوفیه (بلغارستان) و در آخر به قسطنطنیه (استانبول) رسیدند. در آن هنگام بین ترکیه و یونان جنگ بود و سفر با کشتی ناامن بود. آنها در استانبول حدود یک سال ماندند و قربانعلی با مدارس، مساجد، عمارت‌های قدیمی، مزارها و کتابخانه‌های استانبول آشنا شد، با علمای دینی، محققان و فعالان چاپ ملاقات، گفتگو و مشورت کرد. کتابفروشی‌ها را گشت و کتاب‌های باارزش و مهم را خرید و از طریق پست به سمی فرستاد. او در اینجا عمده وقت خود را به زیارت مزارهای اشخاص تاریخی و علمای دینی صرف کرد. در سفرنامه قربانعلی همه اینها و نیز ترکیب و بافت جمعیتی شهر به طور مفصل بیان شده است. مسلم است که این ملاقاتها در

ایجاد دیدگاه تاریخی قربانعلی تأثیر بسزایی داشت. تا فرارسیدن زمان حج، قربانعلی با همراهانش به شهرهای بورسا، ازمیرو بیروت سفر کردند، سپس از طریق دریای مدیترانه به جزیره رودس یونان سرزدند و از شهر اسکندریه در مصر بازدید کردند و باز از طریق بیروت به دمشق، صالحیه، قدس، بندر سعید، قاهره، سوئز، جده و مدینه منوره رفتند. در مدینه حاج رمضان بیمار شد و همانجا ۲۵ روز ماندند. سرانجام به مکه مکرمه رسیدند. کعبه را طواف کردند و به کوه عرفه رفتند و مناسک حج را به جا آوردند. آنگاه از راه کوفه و استانبول، مسکو و آمبی به سمی بازگشتند. در تاریخ ۲۷ سپتامبر برابر با ۲۳ جمادی الاول به شاولیشک رسیدند. قربانعلی پس از برگشت از حج تألیف تواریخ خمسة شرقی را شروع کرد و در سال ۱۹۰۹م آن را به پایان رساند. قربانعلی برای تدوین این کتاب ۲۱ سال عمرش را صرف کرد. ۳۶ سال امام مسجد و ۲۸ سال قاضی بود. نسخه خطی این کتاب اول بار در سال ۱۹۱۰م در انتشارات «اورنگ» در شهر قازان به چاپ رسید.

قربانعلی خالدي که در دوره‌ای پرماجرا زندگی می‌کرد، در تاریخ ۱۴ مارس سال ۱۹۱۳م در شاولیشک (منطقه سین کیانگ کنونی چین) درگذشت.

قربانعلی خالدي طبق قوانین شرعی ۴ بار ازدواج کرده است. از زن تاتار، این فرزندان زاده شدند: عایشه، حافظ و قاری (شاولیشک)، ابونصر (در هنگام تهیه شجره در آياگوز زندگی می‌کرد)، و قابیش (در شاولیشک زندگی می‌کرد) به دنیا آمدند. از زن اویغور تورفانی: توقان صابرجان (در روسیه است)، طیبه به دنیا آمدند. از زن قزاق: خان شایم رمضان (در آياگوز زندگی می‌کرد) به دنیا آمد. نوه و نبیره‌های قربانعلی خالدي بنا به اقتضای شغلشان در سراسر جهان، از جمله آلمانی، آستانه، آياگوز، بیشکک، آش، شاولیشک، تاشکند، قازان، استانبول، پراگ و نیویورک زندگی می‌کنند و براساس ملیت مادرانشان قزاق، ازبک، تاتار، نوقایی و اویغور شناخته شده‌اند.

طرح کتاب

قربانعلی خالدي درباره هدف از تألیف این کتاب می‌گوید: «علم تاریخ حوادث

کل بشریت، کارهای پادشاهان عادل و امیران ظالم از روز آفرینش جهان را تعریف می‌کند. به اتفاقاتی که برای آنها افتاده می‌نگرد و می‌فهمد که دنیای فانی گذرا است. کارهای تحسین برانگیز را با نیت خوب تعریف و رفتارهای زشت را انتقاد می‌کند. به خاطر همین عبرت‌های علم تاریخ فراوان است. سخن نغز مانند وعظ است و از غسل شیرین‌تر. نصیحت مفید مانند دوست است که شادی می‌آورد و از غم و غصه خلاص می‌کند. برای هر کس معلوم است که چنین نصیحتی مانند دوستی است که همیشه دلسوز است. بنابراین با احترام به چنین علم و با هدف ثبت حوادث مهم زمان خود و احوال گذشتگان قلم به دست گرفتیم. هر کس نمی‌تواند مشغول به علم تاریخ شود» (صفحه ۵۱ کتاب).

قربانعلی خالدي درباره سبب نوشتن این کتاب می‌گوید: «انسان به این دنیا تنها برای مراقبت از خود نیامده. او باید خود را به راه درست هدایت کند و به کار مفید مشغول باشد و مطابق با گفته فایده آدم خوب به مردم می‌رسد زندگی کند. پس هر انسان در زندگی خود کاری باید انجام دهد تا نشانه‌ای از خود برای آیندگان بگذارد. انسان از جانور بالاتر آفریده شده است. این اولویت فقط به نوشتن تاریخ محدود نمی‌شود. هر انسان تا زنده است باید با کاری مشغول باشد که می‌تواند انجام دهد. به خاطر همین واجب است که دانشمندان با قلمشان، نظامیان با نوک نیزه‌شان، حکما با افکارشان، ثروتمندان با اموالشان، سهم خودشان را به افزایش خوبی‌ها داده و هر کدامشان به مردم فایده‌ای برسانند» (صفحه ۵۳ کتاب).

قربانعلی خالدي درباره سبب نامیدن این کتاب به خمسه می‌گوید که در این کتاب عمدتاً تاریخ ۵ قوم قزاق، ازبک، قرقیز، اوغور و توره بیان شده است. کتاب از ۳ بخش تشکیل شده است: خمسه، تطمیعه و تکمیلیه. هر کس که دنبال اصل حوادث است به «خمسه» مراجعه کند، در «تطمیعه» تاریخ شهرها و حوادث تا سال ۱۸۸۳م بیان شده است. در «تکمیلیه» تاریخ اقوام شرقی به طور کامل بیان شده است. به خاطر همین به عنوان کتاب کلمه «شرقی» اضافه شده است.

کتاب تواریخ خمسۀ شرقی از پیشگفتار (صفحات ۵-۴۹) و ۲ بخش عمده تشکیل شده است. قربانعلی خالدي قصد داشته وقایع فرغانه و ترکستان شرقی را از سال ۱۷۸۶ تا ۱۸۸۳ م براساس مطالعات خود، گفته‌های پدرش، اسناد تاریخی، شجره‌نامه‌ها، افسانه‌های قدیمی و از قول اشخاص معتبر بیان نماید.

تورسین ژورتبای که مدیر این طرح، استاد علم فیلولوژی و پروفیسور آکادمی علوم تعلیم و تربیت است، پیش‌گفتار این کتاب را نوشته و موضوعاتی از قبیل اهمیت کتاب خالدي، زندگی علمی خالدي، دیدگاه‌های علمی خالدي، تاریخ ترکستان بزرگ از نظر خالدي، منابع خالدي مربوط به تاریخ شفاهی قزاقها، ریشه‌های کلمات و افسانه‌ها و شجره‌نامه‌ها را مطرح کرده است.

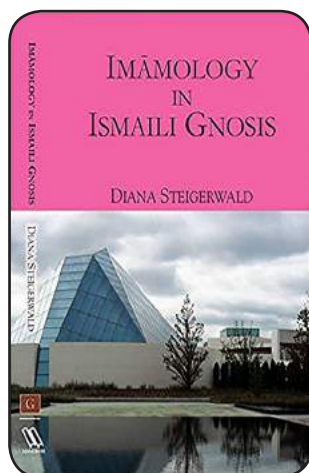
قربانعلی خالدي در این کتاب تاریخ ترکستان بزرگ را وصف می‌کند که شامل کاشغرو شاویشک (ترکستان شرقی)، خوقند (قوقان) و بخارا (ترکستان جنوبی) و ژتیسو و ساری آرکا (ترکستان شمالی) است. در بخش اول کتاب (صفحات ۵۰-۱۸۱) تاریخ خاندان آلتین بسیک که از سال ۹۱۹ ق (۱۵۱۳ م) در دشت فرغانه حکمرانی می‌کردند، بیان شده است. در بخش دوم کتاب (صفحات ۱۸۲-۳۲۳) درباره فرمانروایان آلتی شهر (شش شهر- نام منطقه) در ترکستان شرقی سخن آمده است. خود مؤلف درباره محتوا و مضمون کتاب می‌گوید: «تصمیم گرفتم درباره حوادثی که در ترکستان شرقی در قرن ما، یعنی بین سالهای ۱۲۰۰ و ۱۳۰۰ ق (۱۷۸۶-۱۸۸۳ م) اتفاق افتاده است، بنویسم. در ابتدا پیروزی جهانگیر قوژا در کاشغور، جنگ قوژاهای بعدی، و سرانجام نفوذ بلند مدت مرحوم خان یعقوب، راه رسیدن وی به جایگاه بالا، مرگ وی و فروپاشی مملکتش را همانطور که هست بیان کردم. چون خانهای فرغانه در این اتفاقات تأثیر مستقیمی داشته‌اند، می‌بایست در ابتدا با حال و احوال آنها آشنا می‌شدیم؛ زیرا اگر واقعه را نه از اول، بلکه از پایانش تعریف کنم، معنی آن قابل فهم نخواهد بود. حوادث در تضاد خواهند بود و مخاطب احتمالاً چیزی نخواهد فهمید. پس از آن اطلاعاتی درباره قزاقها و خانهای قزاق، سپس احوال

مغول و قالماق و چند طایفه دیگر اضافه شده است. در کشورهای اسلامی و سایر اقوام کتابهایی درباره تاریخ آنها موجود است. در کشور ما کتابهایی درباره حوادث گذشته و نیاکانمان وجود ندارد. بنابراین با تکیه به گفته «هر کس اول شروع کند، افتخار از آن اوست»، با آنکه تا به حال کتابهای تاریخی زیاد نوشته شده است، امیدوارم برای افرادی که قصد تألیف تاریخ منطقه شرقی را دارند، این کتاب منبع خوبی باشد. امیدوارم انسانهای منصف از این اثر من چشم‌پوشی نکنند، کوشش من به هدر نرود و محققانی که از آن استفاده می‌کنند، مرا بدنام نکنند» (صفحات ۵۳ و ۵۵ کتاب).

قربانعلی خالدي در این کتاب با تأسف نتیجه می‌گیرد که به علت بی‌خیالی‌ها، اختلافات داخلی و عبرت نگرفتن از گذشته، خانات ترکستان جنوبی در سال ۱۸۷۵ م به استعمار روسیه و ترکستان شرقی در سال ۱۸۷۷ م به استعمار چین درآمد. به اعتقاد محققان و تاریخدانان معاصر، تا زمان استعمار، این دو منطقه برزندگی قزاقها تأثیر بسزایی داشتند و تاریخ آنها از تاریخ قزاقستان جدایی‌ناپذیر است. از این رو کتاب تواریخ خمسة شرقی قربانعلی خالدي برای قزاقها اهمیت خاصی دارد.

ملاحظات:

۱. در صفحات ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲ برگه‌های نسخه خطی مفقود شده‌اند.
۲. ترجمه در صفحات ۲۶۹ و ۲۷۱ تکرار شده است. نسخه خطی و نسخه چاپی از ترجمه صفحه ۲۷۱ فرق می‌کنند.
۳. در بسیاری از بندهای کتاب متناسب با موضوع، ابیات مختلف با ترجمه‌اش و ضمیمه‌ها ذکر شده‌اند.



امام در حکمت اسماعیلیه^۱
دیانا استیگر والد^۲، ۲۰۱۵م، دهلی
انتشارات منوهر، ۳۴۷ صفحه.

نویسنده این اثر، متخصص تاریخ اسلام و فارغ التحصیل دوره دکتری از دانشگاه مک گیل (مونترال-کانادا) است. مدتی در دانشگاه‌های کانادا و آمریکا تدریس کرده است. پیش از انتشار این اثر، چهار عنوان کتاب و چندین مقاله نیز از او به چاپ رسیده است.

خانم استیگر والد در این کتاب، مفهوم و فلسفه امامت در مکتب اسماعیلیه را از زوایای مختلف تحولات تاریخی و فرهنگی، مورد بحث و بررسی قرار داده است. او کوشیده است به فرآیند تکامل مفهوم امامت در مکتب نزاریه اسماعیلیه که از حضرت علی (ع) شروع می‌شود و به امام فعلی‌شان می‌رسد، نگاهی بیفکند. بخش عمده مطالب، به مطالعات تطبیقی مباحث اعتقادی شیعه دوازده امامی و اسماعیلیه اختصاص یافته است قسمت اخیر دوره‌های مختلف اسماعیلیه: پیش از فاطمیان، دوره فاطمی و الموت، دوره میانی (قرن هشتم تا سیزدهم هجری) و دوره معاصر را در بر می‌گیرد.

پیشگفتار کتاب مشتمل است بر وصف منابع پژوهش و سپس مختصری درباره خاستگاه شیعه، مذاهب شیعه دوازده امامی و اسماعیلیه. در بخش اول علاوه بر بحث پیرامون حدیث و فقه شیعی، به پیدایش آثار مکتوب شیعی و دانشمندانی چون نوبختیان، یعقوب کلینی (وفات ۳۲۹ق)، شیخ صدوق، ابن بابویه قمی (وفات ۳۸۱ق)، محمد

1. Imamology in Ismaili Gnosis

2. Diana Steigerwald.

النعمانی معروف به ابن ابی زینب (وفات ۳۶۰ ق)، شیخ مفید (وفات ۴۱۳ ق)، سید مرتضی علم الهدی (وفات ۴۳۶ ق)، شهاب الدین یحیی سهروردی (وفات ۵۸۷ ق)، محی الدین ابن عربی (وفات ۶۳۸ ق)، نصیرالدین طوسی (وفات ۶۷۲ ق)، علامه حلی (وفات ۷۲۶ ق)، حیدر آملی (وفات ۷۸۲ ق)؛ و همچنین مقایسه بین سنی و شیعه پرداخته است. مؤلف در ادامه این بخش مفاهیم کلیدی شیعه چون امامت، نبوت، عصمت، تمایز بین دو نوع نبوت (نبی التشریع، نبی التعریف)، تنزیل، تأویل، ظاهر و باطن، تقیه، شریعت را توضیح داده است.

بخش دوم بیشتر به وصف رویدادهای دوره‌های تاریخی که مکتب اسماعیلی را شکل داد پرداخته است: دوره پیشافاطمی و فاطمی، حوادثی چون جنبش بزرگ زنگیان و قرامطه، شکاف بین قرامطه و فاطمیان، عبیدالله المهدي (وفات ۳۲۲ ق)، افسانه میمون القداح، منابع دست اول اسماعیلیه در شجره‌نامه، فتنه داعی ابوعبدالله و برادرش، و نیز احوال خلافت‌های القایم بامرالله، المنصور بالله، المعز لدین الله، الحاکم بامرالله، پیدایش مذهب دروز و وصف شده‌اند.

دوره بعدی به بعضی از فرقه‌های اسماعیلی چون حافظیه، طیبیه، و متفکران وادیان بزرگ اسماعیلی عصر فاطمی مانند نسفی (وفات ۳۳۲ ق)، ابن هیصم، جعفر بن منصور الیمن (وفات ۳۰۲ ق)، ابوحاتم رازی (وفات ۳۲۲ ق)، محمد بن هانی اندلسی (وفات ۳۶۲ ق)، قاضی نعمان (وفات ۳۶۳ ق)، ابویعقوب سیستانی (وفات ۳۹۰ ق)، حمیدالدین کرمانی (وفات ۴۱۱ ق)، نیشابوری، المؤید فی الدین شیرازی (وفات ۴۷۰ ق)، ناصر خسرو (وفات پس از ۴۶۵ ق).

در این بخش از مفاهیم امامت، نبوت، در اندیشه‌های ابویعقوب سیستانی و ناصر خسرو و ابوحاتم رازی؛ و نیز کیهان‌شناسی از دیدگاه نسفی و ابویعقوب سیستانی، حمیدالدین کرمانی و ناصر خسرو سخن رانده است.

بخش سوم کتاب به اسماعیلیه نزاری اختصاص دارد. در این بخش درباره جدایی اسماعیلیه شرق و غرب، حسن صباح، پایان امپراطوری فاطمی، نظر

اجمالی تاریخی به دوره الموت، دور الکشف و اعلان رستاخیز بزرگ (۵۵۹ق)، دور الستر (تأکید بر شریعت) و هجوم مغول؛ و نیز مفاهیم امامت، حجت، نبوت، تعلیم، پیدایش و آفرینش؛ و آنگاه درباره متفکران بزرگ اسماعیلی دوره الموت چون حسن صباح (وفات ۵۱۸ق)، شهرستانی (وفات ۵۴۸ق)، نصیرالدین طوسی (وفات ۶۷۲ق)، حکیم سعدالدین نزاری قهستانی (وفات ۷۲۰ق)، امام مستنصر دوم، ابواسحاق قهستانی و خیرخواه هراتی بحث شده است.

بخش چهارم درباره تبلیغ مذهب اسماعیلیه در هندوستان است. سیری در تاریخ تبلیغ اسماعیلیه در هند، پیر شمس، پیر صدرالدین و اسماعیلیان خوجه، سید امام شاه، خداشناسی و مختصری از سببل های اصلی مذهبی، اخلاقیات و راه منتهی به رستگاری، پیدایش و آفرینش، زمان ادواری، نمودار مفهوم زمان از آغاز، نمایش الهی، افسانه هندی، نبی و پیر، نبی مظهر نور محمد (براهما)، پیر (حجت امام)، امام (تجلی الهی نارایانا) و اسم اعظم در این بخش مورد بررسی قرار گرفته است.

بخش پنجم به آقا خانها از ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۸م تا امروز اختصاص یافته است این بخش مشتمل بر این ابواب است: امام شاه خلیل الله و آقا خان اول، سرجون میر، خوجه، آقا خان دوم، آقا خان سوم، حاجی بی بی، شجره نامه آقا خان اول، دانشگاه علیگر، مرکز تحقیقات اسماعیلی در بمبئی و کراچی، آقا خان چهارم، فعالیت های بشردوستانه اولیه در شرق آفریقا، توسعه شبکه آقا خان، خدمات ارتقاء صنعتی، بنیاد آقا خان، مؤسسه مطالعات اسماعیلیه، معماری و توسعه، ساخت مراکز اسماعیلی، دانشگاه و بیمارستان آقا خان در کراچی، جشن ویژه اعلیحضرت (آقا خان)، پیر شهاب الدین شاه، فدا خراسانی، آقا خان سوم، علامه ناصر هونزای، اسماعیلی ادرا، آقا خان چهارم.

بخش ششم کتاب هم مشتمل بر نتیجه گیری از مباحث پیشین و نیز بحث درباره تقسیم بندی ها در اسلام، شجره نامه اوتارها، شجره نامه امام ها و پیرهادی نزاری است.

نامه ایران و اسلام



مکتوبات امام ربّانی

به کوشش عارف نوشاهی، استانبول
۲۰۱۸م، ۵ جلد

نامه‌های شیخ احمد سرهندی مجدّد الف ثانی (۱۴ شوال ۹۷۱ - ۲۸ صفر ۱۰۳۴ق) در جهان عرفان به مکتوبات امام ربّانی شهرت دارد و نیاز به معرفی ندارد. این نامه‌ها به زبان فارسی نوشته شده الاّ چند نامه که به عربی است. این نامه‌ها را

مریدان شیخ سرهندی در حین حیات او، زیر نظر خودش گرد آوردند چنانکه:

۱. دفتر اول موسوم به درّ المعرفت، به گردآوری یار محمد جدید بدخشی طالقانی، به سال ۱۰۲۵ق، شامل ۳۱۳ مکتوب.

۲. دفتر دوم موسوم به نور الخلاق، به گردآوری عبدالحیّ حصاری، به سال ۱۰۲۸ق، شامل ۹۹ مکتوب.

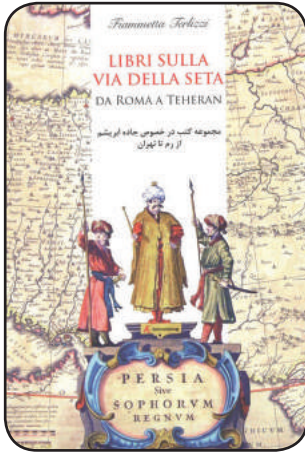
۳. دفتر سوم موسوم به معرفة الحقایق، به گردآوری محمد هاشم کشمی، به سال ۱۰۳۱ق، مشتمل بر ۱۱۴ مکتوب.

رونویسی تک تک نامه‌های شیخ در حین حیات او آغاز شده بود و پس از تدوین سه دفتر کامل، نسخه‌هایی از آن استنساخ شد که امروز تقریباً در تمام کتابخانه‌های معتبر جهان نگهداری می‌شود. پس از ورود صنعت چاپ در هندوستان، طبع و انتشار مکتوبات امام ربّانی آغاز شد، چنانکه اولین چاپ آن ۱۲۸۸ق / ۱۸۷۱م در مطبع احمدی، دهلی به اهتمام شیرمحمد خان بن غلام محمد خان جهجری مالک مطبع احمدی، در سه جلد انجام گرفت و سپس مکرر در چاپخانه‌های هند و پاکستان به طبع رسید. حتی در خارج نیز به چاپ رسیده است چنانکه در ۱۳۲۸ق / ۱۹۱۰م به اهتمام حاجی عبدالله بن حاجی اسدالله در تاشکند و در

۲۰۰۴م به تصحیح و تعلیق محمد ایوب گنجی در زاهدان ایران منتشر شد. تمام چاپ‌های مذکور معمولی و غیرانتقادی است. در این میان حدود صد سال پیشتر مولانا نوراحمد پسروری ثم امرتسری (وفات: ۱۳۴۸ق / ۱۹۳۰م) کار تصحیح و تنقیح مکتوبات امام ربّانی را به عهده گرفت و به کمک و مقابله نسخه‌های خطی، متن را تصحیح کرد و آیات و احادیث را تخریج نمود و پاره‌ای تعلیقات و فرهنگ الفاظ دشوار نوشت، کلمات عربی را اعراب‌گذاری کرد و عبارات عربی را به فارسی ترجمه نمود و چاپ کل کار را بخش بخش، در سال‌های ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ق / ۱۹۰۹ تا ۱۹۱۶ در مطبع مجدّی، امرتسر، هند به تکمیل رسانید. از کار نوراحمد بسیار استقبال شد که تا امروز اعتبار دارد. چاپ نوراحمد، تاکنون چندین بار در ترکیه و پاکستان تجدید چاپ شده است. ولی این چاپ به روش قدیم است. کتابت دستی دارد، تعلیقات و اختلاف نسخ در کنار متن خلط شده است، فرهنگ الفاظ زیرنویسی شده و به علائم سجاوندی توجه نشده است. خواننده امروزی که در عصر چاپ دیجیتالی زندگی می‌کند، به چاپ نوراحمد، ولو این که بسیار دقیق است، چندان رغبت نشان نمی‌دهد و این چاپ نیاز به یک تجدید چاپ به مقتضیات روزگار داشت که این کار به کوشش عارف نوشاهی انجام شد و نتیجه کار در ۱۳۹۷ شمسی / ۲۰۱۸م از سوی انتشارات ارقم^۱، استانبول، در ۵ جلد و در ۲۵۷۵ صفحه به صورتی شکیل و روشمند منتشر شده است. خود مکتوبات امام ربّانی در سه دفتر (جلد) گردآمده است. چون حجم دفتر اول زیاد بوده، در دو بخش تقسیم شده و بدین ترتیب متن مکتوبات در ۴ جلد و مقدمه مصحح، تعلیقات و نمایه‌ها در جلد جداگانه چاپ شده است و بدین ترتیب کل کار در ۵ جلد ارائه گردیده است.

همچنین برای بیان کردن اهمیت مکتوبات امام ربّانی، شرح حال نگارنده مکتوبات، شرح حال گردآورندگان مکتوبات و شرح حال برخی کسانی که مخاطب نامه‌ها بوده‌اند، پروفیسور محمد اقبال مجدّی محقق پاکستانی مقدمه‌ای مبسوط نوشته است.

نامه ایران و اسلام



مجموعه کتب در خصوص جاده ابریشم از رم تا تهران^۱

در جریان سی‌امین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، کشور ایتالیا به عنوان میهمان ویژه و اختصاصی حضور داشت. این حضور بهانه‌ای شد نمایشگاهی با عنوان «کتاب‌های راه ابریشم: از رم تا تهران» در اردیبهشت ماه ۱۳۹۶ در کتابخانه ملی ایران برگزار شود. به همین مناسبت انتشارات ادیتزیونی

سابینای^۲ کتابی دوزبانه به زبان‌های ایتالیایی و فارسی با عنوان «مجموعه کتب در خصوص جاده ابریشم از رم تا تهران» منتشر کرد. این کتاب شامل مجموعه‌هایی است که از کتابخانه آنجلیکای رم در نمایشگاه به نمایش درآمده است.

کتاب حاضر با مقدمه‌هایی به قلم «روسانا رومو» مدیرکل کتابخانه‌ها و نهادهای فرهنگی ایتالیا و «آنتیمو چزارو» معاون وزیر میراث و فعالیت‌هایی فرهنگی و گردشگری ایتالیا و ذکر سابقه گسترده ارتباطات فرهنگی میان ایتالیا و ایران آغاز می‌شود. در ادامه تاریخچه‌ای از کتابخانه آنجلیکا آمده که بر این اساس در سال ۱۶۰۴ در شهر رم افتتاح شده و اولین کتابخانه‌ای بوده که به روی عموم باز شده است. نام کتابخانه از نام بنیانگذار آن «آنجلوروکا» گرفته شده است. اداره کتابخانه پس از فوت روکا توسط پاپ کلمنت هشتم به کلیسای آگوستینی واگذار می‌شود. کلیسای آگوستینی و کتابخانه آنجلیکا به لطف اجازه ویژه پاپ، توانستند بسیاری از کتاب‌های ممیزی را در گنجینه خود نگاهداری کنند و از این

1. Liberi Sulla via Della Seta da Roma a Teheran

2. Edizioni Sabinae

حیث جایگاه ممتاز و ویژه‌ای یافتند. طی سال‌های بعد مجموعه‌های متعدد و متنوعی به کتابخانه اضافه شد که مهمترین آن را می‌توان مجموعه کاردینال دومنیکوپاسیونی دانست. مجموعه پاسیونی که ریاست کتابخانه واتیکان را برعهده داشت، پس از مرگش در سال ۱۷۶۲ به کتابخانه آنجلیکا منتقل شد و به غنای آن کمک شایانی کرد. پس از اتحاد ایتالیا در سال ۱۸۶۱، براساس قوانین جدید، گروه‌های دینی تحت فشار قرار گرفتند و در نهایت در سال ۱۸۸۶، کشیشان کلیسای آگوستینی مجبور به واگذاری کتابخانه شدند. از سال ۱۹۷۵ نیز کتابخانه آنجلیکا مستقیماً زیر وزارت میراث و فعالیت‌های فرهنگی و گردشگری ایتالیا اداره می‌شود.

در ادامه کتاب چگونگی آشنایی غرب و به ویژه ایتالیا با شرق و به ویژه ایران مطرح می‌شود. براساس ادعای کتاب در سال ۱۴۷۱، جمهوری ونیز، هیئتی را به ایران و دربار اوزون حسن، پادشاه آق‌قویونلوها گسیل داشت. پس از این سفر، تعدادی از صنعت‌گران و هنرمندان ایرانی، رهسپار ونیز شده و آوازه هنر ایرانی در اروپا منتشر شد. از طرف دیگر، در پی اختراع ماشین چاپ توجه نسبت به خطوط و حروف شرقی و به تبع آن فن ترجمه گسترش یافت. در چنین وضعیتی کتبی با مضامین دستور زبان، لغت‌نامه و ترجمه آثار ادبی فارسی به چاپ رسید. در این میان چاپ کتابی توسط لوینوس وارنر، شرق‌شناس آلمانی شامل اندرزهای گلستان سعدی به صورت دوزبانه، نقطه عطفی در تمایل به شرق‌شناسی به شمار می‌رود. توجه مغرب‌زمینیان نسبت به ایران، رفته رفته به سمت وجوه مذهبی نیز متمایل شد. با توجه به جایگاه میترائیسم در فرهنگ غرب، این موضوع، به بحثی جذاب در میان دین‌پژوهان تبدیل شد و مجرای نو در شناخت غرب از شرق گشوده شد. در ادامه، تصاویری از صفحات کتاب‌هایی از این دست در کتاب آمده است.

سپس نوبت به سفرنامه‌هایی می‌رسد که اروپایی‌ها در سفر به ایران نگاشته‌اند.

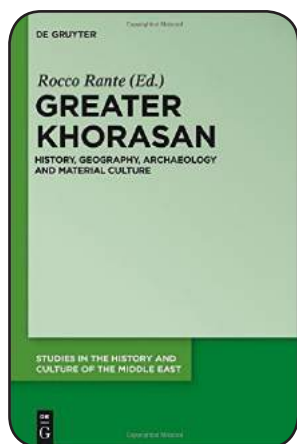
کتاب به معرفی سفرهای افرادی همچون آمبروجیو کنتارینی^۱، پیترولا واله^۲، ژان شاردن^۳، ژان باپتیست تاوارییه^۴ و آندره دولیه دسلانده^۵ می‌پردازد. ویژگی منحصر به فرد سفرنامه دسلانده، نگاره‌هایی است که وی از ایران کشیده و بعدتر با کمک طراحان ایتالیایی کامل کرده است. این نگاره‌ها شامل سی و سه پل، کاخ چهل ستون، شهر اصفهان، تخت جمشید و امثال آن می‌شود که گنجینه‌ای ارزشمند از تصویر ایران دوره صفوی به شمار می‌رود. در ادامه کتاب، تصاویر چشم‌گیری از این نگاره‌های از بناها و پوشش افراد به چاپ رسیده است.

بخش بعدی کتاب به نقشه‌هایی تعلق دارد که در طول سال‌ها در کتابخانه آنجلیکا گرد آمده است. در پایان کتاب نیز نمونه‌های ارزشمندی از کتاب‌های چاپی کتابخانه که عموماً در سال‌های اولیه اختراع ماشین چاپ منتشر شده‌اند به نمایش درآمده است.

کتاب مجموعه کتب در خصوص جاده ابریشم از رم تا تهران همانطور که پیشتر بیان شد، با هدف معرفی کتابخانه آنجلیکا و گنجینه ارزشمند آن به ویژه در رابطه با ایران به چاپ رسیده است. تصاویر متعدد به ویژه نگاره‌های جذاب مربوط به سفرنامه‌ها، کتاب حاضر را به اثر قابل توجه برای مخاطب عمومی تبدیل کرده است که می‌توان از دریچه آن به گوشه‌هایی از تاثیر و اهمیت فرهنگ و تمدن شرقی برای ساکنان مغرب زمین پی برد.

سید عمادالدین خاتمی

1. Ambrogio Contarini
2. Pietro Della Valle
3. Jean Chardin
4. Jean Baptiste Tavernier
5. Andre Daulier Deslandes



خراسان بزرگ؛ تاریخ جغرافیا، باستان‌شناسی
و اشیای تاریخی
روکورانته، برلین، ۲۰۱۵م، ۳۱۰ ص*

هر چند در جغرافیای سیاسی امروز، «خراسان» به استانی در شمال شرق ایران اشاره دارد، اما همین اصطلاح در سده‌های متقدم، به منطقه‌ای بس فراخ در ایران بزرگ یا ایران فرهنگی اطلاق می‌شد که از

شرق و غرب تا کرانه‌های آمودریا و دریای خزر و از جنوب، تا بخشی از حاشیه‌های بیابان‌های مرکزی ایران به سمت کوه‌های افغانستان گسترده‌گی داشت. این منطقه تاریخی که طی قرن‌های ششم تا چهارم قبل از میلاد، به منزله بخشی از امپراتوری هخامنشیان و از قرن سوم پیش از میلاد تا قرن سوم میلادی در قلمروی امپراتوری اشکانی به شمار می‌آمد، امروزه در پهنه جغرافیایی چهار کشور ایران، افغانستان، ترکمنستان و تاجیکستان قرار دارد. از این رو بسیاری از پژوهش‌گران معاصربه‌ویژه غربیان، از آن با نام «خراسان بزرگ» یاد می‌کنند.

این حوزه جغرافیایی- فرهنگی، در شمال شرق تمدن اسلامی همواره از اهمیتی بسزا برخوردار بوده است. برجستگی وجوه اعتنای این منطقه نظیر موقعیت جغرافیایی آن به منزله دروازه شرقی از حیث سیاسی، نظامی و بازرگانی، ربط پایان مصیبت‌بار امپراطوری ساسانی و مرگ یزدگرد سوم با این حوزه، سرب‌آوردن شورش‌ها و نهضت‌هایی متعدد از این گستره نظیر قیام عباسیان و نهضت

* Greater Khorasan; History, Geography, Archaeology and Material Culture, By: Rocco Rante, Berlin: De Gruyter, 2015, 310p.

سربداران، و نیز تنوع زیست محیطی این خطه، موجب شده بررسی جایگاه و نقش «سرزمین‌های شرقی» در هر دو دوره پیش از اسلام و سده‌های میانه اسلامی، در ابعاد مختلف سیاسی، جغرافیایی و فرهنگی، از ده‌ها سال پیش تاکنون، همچنان مورد اهتمام باشد.

خراسان بزرگ؛ تاریخ، جغرافیا، باستان‌شناسی و اشیای تاریخی یکی از آخرین دستاوردهای غریبان در حوزه تاریخ‌نگاری تمدن اسلامی در این گستره است که در سال ۲۰۱۵ به همت انتشارات دانشگاهی «دگرویترا»^۱ در برلین منتشر شد. هرچند این اثر حدوداً سه سال پیش روانه بازار شد، با توجه به آنکه هنوز در ایران بازتاب و نمودی از شناخت، نقد و ترجمه آن به چشم نمی‌خورد و نیز نظریه اهمیت محتوا، جستار پیش رو به معرفی مُجملی از آن اختصاص یافته است.

این مجموعه مقالات به سر ویراستاری دکتر روکورانته^۲ از باستان‌شناسان فعال در موزه لوور و رئیس هیئت باستان‌شناسی واحه بخارا در آسیای مرکزی با همکاری تعدادی از محققین، تاریخ‌نگاران و باستان‌شناسان از نقاط مختلف جهان فراهم آمده است. رانته، تحقیقات خود را بر ایران فرهنگی و به طور خاص، خراسان قدیم متمرکز کرده و علاوه بر مقالات متعدد، انتشار دو کتاب درباره ری و نیشابور را در کارنامه پژوهشی خود دارد.^۳

این مجموعه، چنانکه از پیشگفتار آن به قلم تیم ویلیامز^۴ استاد و پژوهشگر مؤسسه باستان‌شناسی لندن^۵ برمی‌آید، به آن امید تدارک دیده شده تا نقطه آغازی

1 . Walter de Gruyter GmbH (De Gruyter)

2 . Rante, Rocco

3. Rante, Rocco, Rayy: *From Its Origins to the Mongol Invasion: An Archaeological and Historiographical Study*, Brill, 2014
Rante, Rocco, *Nishapur Revisited: Stratigraphy and Ceramics of the Qohandez*, Oxbow Books, 2013

4 . Williams, Tim

5 . Institute of Archaeology, UCL

برای انتشار سلسله آثاری باشد که بررسی این حوزه تمدنی و کشف زوایایی تازه از تاریخ آن در ابعاد متنوع باستان‌شناسی، جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را در نظر دارند.

این کتاب شامل دوازده مقاله به زبان‌های انگلیسی و فرانسه است. مقاله اول که به قلم دیوید دوراند گودی^۱ با عنوان «مقدمه‌ای تاریخی بر خراسان قبل از مغول» نوشته شده، با مروری بر تاریخ خراسان در ادوار نخست و ذکری از برخی تلاش‌های صورت گرفته در شناخت این موضوع، به منزله طلیعه‌ای بر اثر به شمار می‌آید. گودی، این منطقه را مهد تمدن اسلامی قبل از حمله مغول خوانده و به جهت وجود بسیاری از مراکز علمی تاریخ اسلام و چهره‌های برجسته هنری و علمی، تالو «عصر طلایی» دوره پیشامغول را در این پهنه، مبرز دانسته است. او تاریخ خراسان را بین سده‌های هفتم تا سیزدهم میلادی، پرفراز و نشیب توصیف می‌کند. به طوری که این منطقه را در اوایل این دوره، خطه‌ای کم اهمیت می‌داند که در میانه این عصر، به اوج خود رسیده و مرکزیت یافته و سپس، مانند قبل به حاشیه می‌گراید. چراکه حمله چنگیزخان در قرن سیزده میلادی، با تلفات و ویرانی بی‌سابقه، نه تنها مرو، پایتخت اعراب و سپس سلجوقیان، بلکه نیشابور و بلخ را به تباهی می‌کشاند. نویسندگان در این نوشتار، به اختصار ضمن مروری بر تاریخ این منطقه و اشاره به مهم‌ترین دوره‌ها و رویدادهای مربوط بدان، از ساسانیان تا حمله مغول، به مهم‌ترین و اثرگذارترین پژوهش‌های غربی در این موضوع اشاره می‌کند. از این نظر، اهمیت مقاله کوتاه مذکور را جز محتوا، باید به اطلاعات کتاب‌شناختی مندرج در آن مربوط دانست.

روکورانته، ویراستار اثر در مقاله دوم با عنوان «خراسان متداول و خراسان بزرگ در یک چارچوب سیاسی- فرهنگی» با تأکید بر معنای لغوی «خراسان» به منزله «جایی که خورشید از آن سر بر می‌آورد» این حوزه را مشتمل بر قلمرویی گسترده در

1. Durand-Guedy, David

شرق می‌داند که شکل آن در طول قرن‌ها بعد تغییر یافت. بخش اول این مقاله، به مروری بر تاریخ خراسان با تأکید و تمرکز بر تنوع شهری بخصوص نیشابور و مرو توجه دارد. سپس با اشاره به لزوم بررسی دقیق ویژگی‌هایی از تاریخ فرهنگی این ناحیه در زمینه‌های متفاوت، نظیر معماری، فلزکاری، هنرهای نمادین و پیکرنگاری، تمرکز نوشتار بر هنر سرامیک و سفال قرار می‌گیرد.

مقاله سوم «بحران خشکسالی در پایان هزاره سوم قبل از میلاد؛ در زمینه ژئومورفولوژی از سه سایت در شرق ایران (بم، تپه دامغانی، جیرفت)» حاصل همکاری اریک فوایک^۱، هانری پل فرنکفورت^۲، کلود کوزاندی^۳ و شهریار عدل است که به زبان فرانسه ملاحظه می‌شود. تمرکز نویسندگان در این مقاله، بر مسئله خشکسالی و بحران کمبود آب در اواخر هزاره سوم پیش از میلاد در آسیای مرکزی است. آنها ضمن مروری بر پیامد این شرایط نامطلوب اقلیمی برای جوامع بشر و نحوه سازگاری مردم با بحران کم‌آبی، برآنند که نتایج بررسی‌های ژئومورفولوژیک منطقه سبزوار، بم و جیرفت در ایران در فلاتی همسان، نشان می‌دهد که بین عصر مس و آهن، منابع آب به شدت کاهش یافته و بشر در آن هنگام، با تغییر موقعیت همراه با تکنیک‌های نوین آبیاری- به طور خاص در این مورد، قنات- راه سازگاری با این پدیده به مثابه فاجعه اقلیمی و عبور از آن را در پیش گرفته است.

مقاله چهارم، «شهرنسا از اشکانیان تا ادوار اسلامی» از کارلو لپولیس^۴ و ویتو میسینا^۵ بر یکی از شهرهای باستانی ایران در خراسان متمرکز است. این شهر که پایگاه خاندان پارت و یکی از شهرهای مهم اشکانیان تلقی می‌شده، اکنون در ترکمنستان واقع است. شهرنسا از مهم‌ترین شهرهای ایران به شمار می‌رفت و به

-
- 1 . Fouache, Eric
 - 2 . Francfort, Henri-Paul
 - 3 . Cosandey, Claude
 - 4 . Lippolis, Carlo
 - 5 . Messina, Vito

نظر برخی مورخان، ارگ نسا، نخستین جایی بود که اشک اول، بنیانگذار سلسله اشکانی به عنوان مرکز فرمانروایی خود برگزید. اگرچه نسا پایتخت اشکانیان نبود اما پایگاه این خاندان به شمار می‌رفت و برخی شاهان اشکانی در این شهر دفن شده‌اند. پژوهش‌هایی که در قرون اخیر در حوزه نسا انجام شده، ردپایی از زندگی مربوط به دوره‌های اول اسلامی را به اثبات رسانده است. هر چند اکنون از نسای قدیم بیش از بقایایی از ارگ مذکور بجا نمانده - که البته در نوع خود از آثار باستانی منحصر به فرد جهانی به شمار می‌رود - به طور خاص شواهدی در آن یافت شده که نشان می‌دهد این شهر تا قبل از قرن هفده میلادی، به طور گسترده و متمرکز، ساکنانی داشته است. تمرکز این مقاله بر یافتن زمان و تعیین تاریخ‌هایی از دوره اسلامی است که طی سفر هیئتی ایتالیایی-ترکمنستانی در سال‌های اخیر به انجام رسیده است. هدف این گروه آن بوده تا نشان دهند که چطور بعضی چاره اندیشی‌های ساختمانی که در بناها و سازه‌های نسای پارسی را می‌توان به منزله الگو و نظایری پیشگامانه در سنت معماری اسلامی در آسیای مرکزی ردیابی کرده و باز شناخت.

«مسیرهای تجارت مرو در خراسان از قرن دهم تا سیزدهم میلادی» از پل وردز ورث^۱ عنوان مقاله پنجم این مجموعه است. از هزاره سوم قبل از میلاد که شهرنشینی به طرف دشت‌های آسیای مرکزی تغییر جهت می‌دهد، کم‌کم روستاییان واقع در این دشت که ساکنین مناطق کوهستانی بودند با مهاجرت به کناره رود مرغاب موجب شدند که مرو، یکی از هسته‌های مراکز فرهنگی پیش از تاریخ، شکل گیرد. شهر مرو که در دلتای مرغاب (ترکمنستان کنونی) به وجود آمد، در آبادی کوچکی واقع در صحرای کراکوم در کنار رودخانه مرغاب قرار دارد. این رودخانه با طول ۸۵۳ کیلومتر از شمال شرقی افغانستان سرچشمه گرفته و به سمت شمال شرقی ترکمنستان جریان دارد.

1. Wordsworth, Paul

چنانکه می‌دانیم پس از آنکه اشکانیان در تاریخ سیاسی ایران پا به عرصه وجود گذاشتند، شمال شرق این سرزمین، با تغییراتی مواجه شد. بعد از مرگ اوکراتید، شاه دولت یونانی باختر در اواخر حکومت مهرداد اول، این شاه اشکانی در ادامه توسعه قلمروی خود در شمال شرق، استان مرو را تسخیر و آن را به قلمروی خود افزود. حفاریات چند دهه اخیر نشان می‌دهد که مرو یکی از مراکز مهم فرهنگی غیر الهی ایرانی است که بعدها آیین زرتشتی در میان برخی آیین‌های دیگر، به بخشی از فرهنگ این شهر تبدیل شد. این مقاله با تأکید بر داده‌های باستان‌شناسان در سال‌های اخیر، به بحث درباره موقعیت جغرافیایی و فرهنگی این شهر در آن زمان می‌پردازد.

اوت فرانک^۱ در مقاله ششم، «اطلاعاتی جدید حاصل کار میدانی اخیر باستان‌شناسان با موضوع مروری بر هرات در عهد باستان» با بیان کوتاهی درباره اهمیت فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هرات، حداقل از دوره ساسانیان، و رقابت این شهر با شهرهایی نظیر نیشابور و سمرقند و مرور دوره‌هایی از تاریخ، به شکوه و مرکزیت این شهر در عصر امپراتوری تیموریان، تحت نظر شاهرخ و همسرش گوهرشاد، اشاره می‌کند. در کنار جلوه‌های پررنگ ادبی و هنری این شهر، نمی‌توان از کنار طبیعت و موقعیت اقلیمی مطلوب آن با ارتفاعات زیاد و حیوانات و پوشش گیاهی متنوع، و هری رود پُر خروش گذشت. موقعیت جغرافیایی این سرزمین نیز در تقاطع مسیر آسیا و مناطق عرب، هند، اروپا و نیز تاریخ تمدن طولانی آن از اواخر هزاره چهارم قبل میلاد، از دیگر نقاط برجسته این آبادی قلمداد شده است. همچنین در این مقاله، زوایایی از نقشه‌برداری یا مکان‌نگاری شهری و توسعه پیشاتیموری هرات، در سایه تحقیقات باستان‌شناسی بین ۲۰۰۴ و ۲۰۱۲ بیان می‌شود.

در مقاله هفتم با عنوان «بررسی باستان‌شناسانه سه مسجد در صدر اسلام در خراسان بزرگ: مسجد بسطام، مسجد نه گنبد یا حاجی پیاده بلخ و مسجد

ملک زوزن» شهریار عدل، نتایج تحقیقات باستان‌شناسی اخیر بر بقایا و آثاری از سه مسجد مربوط به سده‌های میانه اسلامی را به زبان فرانسه، ارائه می‌کند. بنای این سه مسجد، که اولی در شهرستان شاهرود فعلی، دومی در افغانستان و سومی در شهرستان خواف واقع شده، از سه طرح متفاوت برخوردار است که نویسنده، در پایان مقاله به تفاوت‌های آنها از منظر نوع شناسی نیز نظر دارد.

بررسی چشم‌انداز شهری ایران با مطالعه خراسان و شهرهایی در این منطقه، با تأکید بر نیشابور، موضوع مقاله بعد با نام «چشم‌اندازی از شهر نیشابور» است که با همکاری هاید لاله، ابوالفضل مکرمی فرو زهرا لرزاده فراهم آمده است. طبق نظر نویسندگان، با وجود بررسی‌های انجام شده در تاریخ‌شناسی در ایران، به دلیل نبود نشانه‌های شهری در دوره و منطقه‌هایی متعدد، فهم ما از چشم‌انداز شهری و ساخت و ساز و معماری بناها در ایران، با فقر بسیار مواجه است. به بیان دیگر، اطلاعات تاریخی ما برای تشخیص و شناخت در این زمینه کافی نیست و تنها می‌توان با توجه به برخی قرائن حاصل از حفاری‌های اخیر، به حدس‌هایی در این موضوع دست یافت که بخشی از آن مربوط به خراسان، موضوع این مقاله است.

«تحقیقات جدید دربارهٔ سرامیک نیشابور: ظروف سرامیکی کشف شده از این شهر» از آنابل کالینت^۱ نوشتار بعدی این مجموعه به زبان فرانسه است. چنانکه می‌دانیم سفال و سرامیک، به منزله یکی از هنرهای باستانی بشر، بخش بزرگی از میراث فرهنگی منطقه خراسان را تشکیل می‌دهد و بیشترین آثاری که در پی تلاش‌های باستان‌شناسان به دست آمده، از این نوع می‌باشد. در کنار حفاری و کاوش‌های ارگ نیشابور در طول ۲۰۰۷، هیئت باستان‌شناسی فرانسوی-ایرانی، به یک بررسی دقیق و نقشه برداری از منطقه‌ای در سایتی واقع در جنوب قهندز اقدام کرد. این بررسی‌ها بر بخشی متمرکز شد که در آنجا تراکم قابل توجهی از پاره سفال‌ها و سرامیک‌های متنوع وجود داشت که نمونه‌هایی از آن‌ها مورد بررسی و

1. Collinet, Annabelle

مقایسه قرار گرفت. هرچند در اینجا بقایایی از هرگونه عمارت یا سازه ساختمانی یافت نشد، وجود کارگاهی از شیشه و تولید سرامیک در محل این سایت، دور از حدس نیست. محتمل است این منطقه که قدیمی‌ترین قسمت نیشابور است، در حدود قرن دوازده میلادی به عنوان منطقه تولید و ساخت سفال و سرامیک بوده باشد. از نظر نویسندگان، مواد سرامیکی قهندز که در پی چینه‌شناسی مورد استفاده قرار گرفته، می‌تواند مهم‌ترین منبع برای شناخت تاریخ و دوره‌های پیشین این سرزمین باشد. همچنین، بهره‌مندی از آنها، تصویر ویژگی‌های اصلی مواد سفالی و سرامیک دوره‌های میانه نیشابور را روشن‌تر کرده و مشخصاتی بیشتر از اشیای باستانی خراسان به دست می‌دهد.

نوشته دهم با عنوان «مواد باستان‌شناسانه در موزه: موزه متروپولیتن^۱ در بخش حفاری‌های مواد هنری در نیشابور» نوشته ماریکا سردار^۲ به یکی از بزرگترین و معروف‌ترین موزه‌های جهان با نام موزه متروپولیتن در نیویورک می‌پردازد. این موزه که در ۱۸۷۲ گشایش یافته، در نزدیکی سنترال پارک قرار دارد. موزه متروپولیتن که حاوی مجموعه بی‌نظیری از اشیای تاریخی مربوط به ایران باستان و دوره اسلامی، مانند لباس رزم ایرانی، تخته شطرنج نیشابوری، تندیس سرشاهزاده‌ای سلجوقی و سرنای ایرانی خاتم‌کاری است، مورد استقبال و بازدید ایرانیان زیادی قرار دارد. این مقاله به معرفی مجموعه‌ای اختصاص دارد که در پی حفاری‌های جدید در نیشابور، در یکی از گالری‌ها به نمایش درآمده است. همچنین این مقاله نتایج تحقیقات نوینی در ارتباط با اشیای جدید و منطقه شهری حفاری شده، با تأکید بر توسعه شهری نیشابور را در بردارد. «ظروف سرامیک نیشابور در موزه هنر متروپولیتن: پس از به کارگیری هفتاد سال تکنیک‌های مرمت و ترمیم» از ویکی پری^۳، عنوان مقاله دیگری است که در این مجموعه، با موضوع موزه متروپولیتن

1 . The Metropolitan Museum of Art

2 . Sardar, Marika

3 . Parry, Vicki

فراهم آمده است. با گذشت مدتی از نوسازی و مرمت برخی از گالری‌ها در سال ۲۰۰۸، اشیایی که بین سال‌های ۱۹۳۵ تا ۱۹۴۰ از ایران و نیشابور به متروپولیتن رسیده بود، به بخشی از این موزه با نام «مرکز شرمن فرچایلد»^۱ تحویل داده شد. این بخش که به طور خلاصه با نام «فرچایلد» شناخته می‌شود، بسیاری از آزمایشگاه‌ها و دفاتر علوم زیستی کلمبیا را نیز در بر می‌گیرد. مرکز حفاظت از اشیاء فرچایلد، مسئول حفاظت و مطالعه تکنولوژیک آثار هنری سه بعدی، یعنی اشیایی از فلز، چوب، سنگ، سرامیک، شیشه، مجسمه و مبلمان است. در این بخش، اشیای شیشه‌ای، سنگی، سرامیک و فلزی زیادی از نیشابور نگهداری می‌شود که وصف آنها موضوع این مقاله است.

«خراسان بزرگ: آشنایی با روش‌های فیزیک-شیمیایی (کربن ۱۴ و لومینسانس)»، عنوان نوشتار پایانی این مجموعه است. هدف آنتوان زینک^۲، پاسکال ریچاردین^۳، ناتالی گاندولفو^۴ و روکورانته، در این مقاله آن است که با توجه به برخی نمونه‌ها و اشیای خراسانی، برخی روش‌های تعیین تاریخ شیمیایی-فیزیکی و نتایج تحلیل‌های فهم شده از سوی مرکز تحقیقات و ترمیم موزه‌های فرانسه^۵ را نشان دهند. چنانکه می‌دانیم وجود کربن ۱۴ در مواد ارگانیک، پایه و اساس روش تاریخ‌گذاری رادیوکربن است که جهت تعیین قدمت نمونه‌های باستان‌شناسی و زمین‌شناسی استفاده می‌شود. تحقیق مذکور در چارچوب پروژه خراسان در کشفیات باستان‌شناسی مربوط به این حوزه، به انجام رسیده و طی آن، برخی سایت‌های تاریخی در منطقه خراسان تحت بررسی قرار گرفته‌اند. هدف دیگر این مقاله، آن است تا نشان دهد تحلیل‌های شیمیایی-فیزیکی نه تنها می‌تواند آگاهی تاریخی را به دنبال داشته

1 . Sherman Fairchild Center

2 . Zink, Antoine

3 . Richardin, Pascale

4 . Gandolfo, Nathalie

5 . Centre for Research and Restoration of the Museums of France

باشد، بلکه می‌تواند فهم‌هایی در حوزه‌های دیگر نظیر زمین‌شناسی، ژئومورفولوژی و ژئوفیزیک را نیز به همراه آورد.

نیمه دوم کتاب به ارائه تصاویری زیاد و متنوع، با ذکر توضیحاتی روشن اختصاص یافته است. تصاویر نمودارهای متعدد، پلان‌های مناطق حفاری، نقشه‌های قدیمی و جدید و تصاویر ماهواره‌ای، نیز عکس‌های رنگی و جذاب از اقسام موزه‌ها، بناهای تاریخی و مواد هنری به‌ویژه ظروف قدیمی پُر نقش و نگار و همچنین ذکر جزئیاتی درباره آنها، از نقاط قوت این اثر به شمار می‌آید.

محبوبه شمشیرگرا

related to library and librarianship. For instance, mention can be made of the resolution made at the session 355 of the Council dated 14 September 1937 formally changing the name of the Ma'āref Public Library to National Library. Reference can also be made to the decision adopted at the session 366, 3rd of May 1938.

The appointment of Mohaddes Ormavi and Adib Bojnurdi to prepare a catalogue of Arabic manuscripts, and Mahdi Bayani for Cataloging the Persian manuscripts of the National Library followed the resolution made at the Council's meeting on 22 June 1946.

Resolutions dated 3 December 1949 are also noteworthy, part of which reads as: "It was decided that the Main Publishing Bureau be instructed that, from then on, the Ministry of Education shall every year appropriate from its royalty budget some funds to be expended on making microfilms and images of the old Persian manuscripts kept in the important libraries throughout the world, such as those in Istanbul and London. In the meantime, His Excellency Taqizadeh recommended Mr Mojtaba Minuvi as the best qualified for the job.

An examination of the documents related to the publications in question reveals a gap between 1949 up until 1955 indicating that either no meeting had been convened as to the press or no document about it is presented in Qasemi's book.

111. In the research I conducted into the documents related to Mohaddes Ormavi two years ago, it became apparent that the latter and his colleague (Seyyed Hoseyn Moosavi-e Nasl known as Adib-e Bojnurdi) had catalogued the Arabic manuscripts of the National Library and delivered the book-list to the then authorities, but unfortunately no sign of this catalogue has come to sight as yet.

Kerman, Shams al-Olama Abd al-Rabbabādi, Sayyed Nasrollah Taqavi, and Mohammad-Hoseyn Forooghi (Zokā' al-Molk Sr.), all renowned personalities in the first half of the 14th century A.H., participated in the organization.

The publication of the Ma'āref Magazine, the establishment of the National Library (different views existing as to its being Iran's first national library though), setting up the first modern schools under the auspices of Hasan Roshdiyeh, the creation of adult classes and suchlike, were amongst the enduring measures taken by the organization. In later years when the Society was renamed as Showrā-ye āli-e Ma'āref, several other distinguished men joined it including Malek al-Sho'ara Bahar, Sadr al-Afāzel, Firuz Mirza Nosrat al-dowleh, Mohtasham al-Saltaneh, Mohammad Ali Forooghi, A'lam al-Dowleh and Dehkhoda. Eventually, in 1317 Sh./1938 CE, following the Farhangestan's resolution, the Showrā-ye āli-e Ma'āref changed its name to Showrā-ye āli-e Farhang (High Council of Education/Culture).

The present book, compiled by Seyyed Farid Qasemi, the well-known scholar and researcher of the history of the press, besides the author's scholarly introduction, consists of two main parts:

The first part contains documents related to the press (periodical publications), and the second presents a selection of documents concerning books, librarianship, the National Library and the printing business, spanning 41 years from 1922 to 1963.

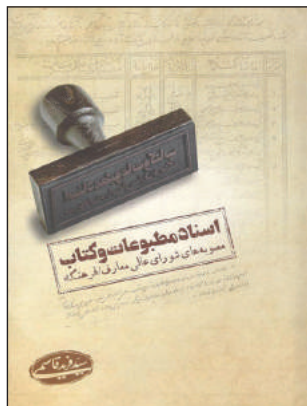
The concluding portion of the book, prior to the comprehensive useful indices of the book, is the reproduction of Qasemi's two articles entitled "A page of the history of the National Library" and "The first printing-publishing company in Iran", which had been published in the magazines Nashr-e Danesh and Soroush respectively.

Considering the time span of the published documents, it should be conceded that the book is an invaluable source for the researchers in the domain of the press, books, libraries and publishing during the Pahlavi dynasty. The politicians and men of cultural import mentioned in the book can be of significant help to those investigating the lives of various personalities. Further, there can be found some important first-hand information among the documents

The Constitution, the 4th Majlis, the International League, political parties, the press, Capitalization, and, finally, Islam. He recommends four cures for Iran, which he regards as sick: Islam and Islamic practice; reform and expansion of education; justice ministry and justice, economic growth...”

Volume III includes selections of the Orumiyeh documents under Esfandiari's governorship there. With respect to their substance, these documents, belonging to the years 1907-1910, can be grouped under the following topics:

Supporting the Orumiyeh administration for convening the Border Commission; attempts to establish a local powerful government for stopping atrocities and revolt of the Kurds; the interference of the Russian and Ottoman officials in the process of dealing with religious minorities; the Ottomans' obstructionary measures to impede the convocation of the Commission and their endeavor to attract the Iranian subjects by granting them Ottoman citizenship; the emphasis of the Head of the Commission on the timely payment of the Commission members, sending military force and money to Orumiyeh (quoted from Volume III, Preface, p 8-9).



Documents regarding the Press and books: Resolutions of the High Council of Ma'āref (Education/culture). Research and selection by: Seyyed Farid Qasemi, Tehran, Khaneh-ye Ketāb, 1397 Sh. /2017, 542 pp.

The creation of the Ma'āref Society (Anjoman-e Ma'āref) in the latter decades of the Qajar reign, is reckoned one of the significant and effective events in the process of cultural changes in Iran. The organization was initially a non-governmental body, but with the entry in it of some high-ranking figures such as the Ministers of Science and Publications, the organization gradually took a governmental trend and with this, such individuals as Ehtesham al-Saltaneh, Yahya Dowlatabādi, Hasan Roshdiyeh, Nāzem al-Atebbā of

Pahlavi era. It is a study of Mohtasham al-Saltaneh's life and efforts in various posts and positions, such as: Head of the Iran-Ottoman Border Commission, Ministry of Justice, Foreign Ministry, Speaker of the National Consultative Assembly and....

This portion of the book has a story-telling make-up. In his brief examination of Iran's political history of the late Qajar period, the author tries to give greater credit to Hasan Esfandiari's role in the history and politics of Iran. In fact, it should be admitted that this first volume is, in a sense, an account of the political history of Iran's governments and their grappling with internal difficulties and external threats. The book, though merely political, makes references to Esfandiari's own views and activities as well.

The association between the historical events of the contemporary Iran has shifted the author's mind to the remote past causing him to give certain information possibly not so connected with the main topics of the book; however, such occasional references to topics outside of the author's area of investigation adds to the fascination and readability of the book.

Table of contents of Vol. I: preface; views and ideas of Mohtasham al-Saltaneh in his works; family, youth years and commission to Germany and India; the Constitutional Movement, acting as Head of the Iran-Ottoman Border Commission; the second Majlis and Justice Ministry; World War I; Post-war time; from coup d'état to the change of the Qajar monarchy; Mohtasham al-Saltaneh in the beginning of Reza Shah's rule; social conditions during Reza Shah's reign; Esfandiari as Member of Parliament, as Majlis Speaker; end of speech and end of life; family expenses and private life...; notes and pictures....

The first printing of Mohtashami's *Causes of our misfortune and its cure* dates to 1920 and the first edition of *Akhlaq-e Mohtashami* [Mohtashami's *Book of Ethics*] to 1930.

Volume II contains the reprintings of Esfandiari's *Causes of our misfortune...*, and Mohtashami's *Book of Ethics*.

According to Ettehadiyeh, "Mohtasham al-Saltaneh paid little attention to dates and life records, being more concerned about political and cultural issues of topical interest expounded in the aforementioned books. These two books are, indeed, complementary to each other. In *The causes of misfortune...*, Mohtasham al-Saltaneh has mostly addressed Iran's political issues of the day:

the British political state and Browne's Iranian friends; A year amongst the Persians; teaching Farsi and Baha'i studies (pre-Constitution years, journey to Cypress and Akka; Baha'is' studies, publications and criticisms against them; the continuation of conflicts and the Constitutional Movement; a discussion on Sufism and Kasravi's criticisms; the Istanbul clique (Iranian residents of Istanbul and Browne, History of Ottoman poetry and Hoseyn Danesh and Reza Towfiq, Browne and Hoseyn Danesh and the Constitutional Movement; Browne and Blunt; the orientalism of Islam and the independence of the Eastern nations; the preparations for Constitution and Browne's interest in politics (the beginning of Browne's relations with Constitutionalists; Constitutionalists in Europe); after the occupation of Tehran; the Committee of Iran after the occupation of Tehran and the second round of Browne's activities); Gibb Endowments; three books (Persian Revolution, The press and poetry in Modern Iran, Letters from Tebriz); World War years; Browne and Curzon, Literary history of Iran, final years, appendices. Browne's friends and students (Sheikh Hasan of Tebriz, Isa sadiq, Zabih Behruz, Eqbal Lahori, Mirza Yahya Dowlat-abadi, Ali Akbar Dehkhoda and...).



Mohtasham al-Saltaneh

Vol. 1: Political Life story of Hasan Esfandiari

By: Mansureh Ettehadiye (Nezam Māfi)
697 pp. Price:

Vol. II: Works and thoughts of Hasan Esfandiari

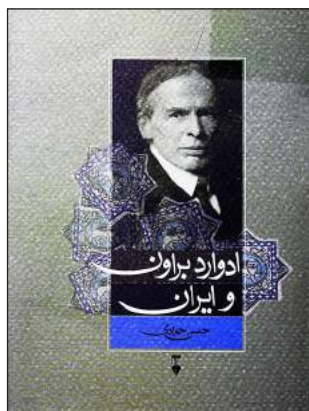
Ed. Mansureh Ettehadiye (Nezam Māfi)
232 pp.

Volume III: Selections of documents related to Orumiyye governorship of Hasan Esfandiari,

Ed. Mansureh Ettehadiye (Nezam Māfi) and Roqiyye Aqa Balazadeh
238 pp.

Tehran, Nashr-e Tarikh-e Iran.

The first volume represents a search in the Qajar and Pahlavi sources intended to depict a more vivid image of Hasan Esfandiari, nicknamed Mohtasham al-Saltaneh (1866-1945), a well-known, highly esteemed and conservative statesman in the final years of the Qajar rule and during the



Edward Browne va Iran

By: Hasan Javadi

Tehran, Farhang-e Nashr-e Nou,
1396/2017, 740 pp.

Edward Granville Browne (1862-1926) is well-known to the researchers in the field of the Persian language and literature as well as in Iran's contemporary history. His *Literary History of Iran*; *The Persian Revolution*; *Edward Browne's letters to Seyyed Hasan Taqizadeh*, and *Letters from Tebriz* (tr. Hasan Javadi) have always been very informative sources for the scholars. According to Javadi, Browne spent forty years teaching and studying Persian culture and literature as well as investigating Islamic, Persian and Turkish studies; he also translated several important works or had some important texts published, giving new life to Persian and Arabic scholarship. In addition to the significant works he wrote himself, with his activities and investigations, Browne caused an important movement in Iranology and encouraged several of his students and colleagues to undertake to study and publish Persian works. Reynold Nicholson was his student; and at his instance, Denison Ross, founder of the London Institute of Eastern and African Languages, was drawn to Orientalism. Thanks to the grant-in-aid programme set up by Browne and financed out of his own pocket, John Arberry embarked on Oriental studies and, years later when he launched *The Cambridge History of Iran* (8 volumes) in collaboration with several other scholars, he always admitted that this great work was the harvest of the seeds Browne had sown.

Edward Browne va Iran is the result of Dr Javadi's years of investigation in Browne's unpublished documents and letters in addition to first-hand Persian and English sources about the life, personality, thinking progression and scholarly development of this contemporary renown Iranologist.

Table of contents of the book is as follows: Introduction; school days;



Rishe-hā va andishe-hā

Articles on the history and ideas of Iranians

By: Dr Ali Naqi Monzavi

Edited by: Gholam Hoseyn Sadri Afshar

Tehran, Daftar-e nashr-e mehr-e vista,
1397/2018, 1st impression, 471 pp,

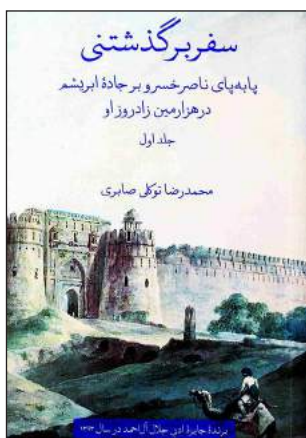
Ali Naqi Monzavi (1923-2019), son of Sheikh Aqa Bozorg Tehrani, one of the contemporary scholars, textologist, bibliographer, Islamist and scholar in mysticism, Islamic philosophy (Illuminationist philosophy and Gnocism) took interest in translating Western books on Islam, mysticism and Iran.

The Rishe-hā va andishe-hā constitutes part of Monzavi's published articles, which had been published earlier in various magazines and books. They have of late been edited and printed by the recently diseased Sadri Afshar.

The book begins with "Life and works of Dr Ali Naqi Monzavi", written by Nader Karimian Sardashti, presenting a thorough biography of Monzavi together with a comprehensive list of his books, articles and translations. The biography is followed by a list of "Articles written about Dr Monzavi".

The selected writings presented in the Rishe-hā va andishe-hā are as follows:

High relief and sculpture in Iran; Al-Fehres al-Vasfi, On the art of painting in Iran; the collection of Farsi works of Tāj al-Din Oshnavi; Arabic-Farsi dictionaries; Manuscript Sāqi-namehs [Cupbearer's Books]; history of bibliography compiling in Iran; The Kārkiā house in Guilan; Sufis with no spiritual chain and some of their characteristics; A commentary on the play 'See morgh and Seemorgh' [thirty birds and the Seemorgh; The Life of the Prophet or "Seerat al-Nbaviyyah"; Ābgāar book of law; The great Ghazali; Destiny and Fate in Persian literature; who were the Morji'ān and what they said?; Some of the Iranian scholars in the 3rd AH/9th century; The interaction of philosophical thoughts in the Islamic Iran; Farabi's Eutopia; Ebn-e Kammuna and the book of Al-Abhās an el-Melal el-Salās; Centralism in the formal religion of the Sasanid State; The Islamic gnocism of Iran from the Calif Motovakkel to Moktafi; The Khamsoon; Friday and Sunday; Observing Haftēh [the 7-day cycle] in Iran.



Safar-e bar gozashtani

In the company of Naser Khosrow on the Silk Road, on the occasion of the anniversary of his birth,

By: Mohammad Reza Tavakkoli,

Tehran, Entesharāt-e Elmi va farhangi,
1397/2018, first impression,

Volume I, 530 pp; Volume II, 536 pp.

Winner of Jalal Al-e Ahmad's literary Award,
2014.

In the chapter “Preparing for the Journey”, the author explains his reason for writing this book thus: “In March-April 2000, three years before setting out on the journey, when reading Naser Khosrow’s Divan, I realized that his next birthday would be in 383 S/1004. I told myself that in three years’ time it would be Naser Khosrow’s thousandth birthday, and that 44 years later it would be the millennium of his journey. What if one traveled the very road that he traversed, observing what changes have taken place during these one thousand years; what have remained, what have disappeared and have replaced them; what transformations the world has undergone and how people live now. As I had no hope that I would be alive at the beginning of the millennium of Naser Khosrow’s journey, I told myself why not travel this road at the time of his thousandth birthday and write down my observations?”

The detailed, fascinating and immensely readable account in Safar-e bar gozashtani is a response to this “why”.

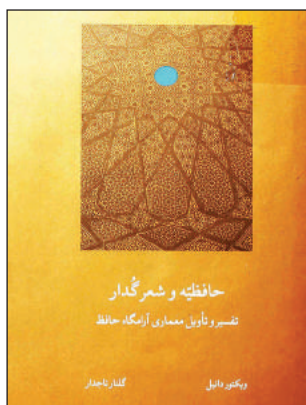
Table of contents: preparing for journey to Iran, Turkey, Syria, Lebanon, Saudi Arabia, Israel and Palestine; life stories of writers of books on their travels to Mecca, Iran, Egypt, Saudi Arabia, Turkmenistan, Saudi Arabia to Iran, Kuwait, Iran....

The Safar-e bar gozashtani makes a fluent and pleasantly prosed read, free of obfuscation, endowed with lucidity and exceedingly artistic and scholarly style. Amongst its fascinating features are its unique pictures of

Party and the National Front, the Nationalization Movement of Petroleum Industry, and the tumultuous time of Dr Mohammad Mosaddeq's premiership and the toppling of the national government and...

The gist of the 3-volume collection of the *Rah anjām-e Hekmat* can be summarized as follows:

1. Learning about the individual idiosyncrasies of the late Ali Asghar Hekmat;
2. The exposition of the cultural and socio-historical aspects of Hekmat's mentality; or the full display of "Hekmat as historiographer";
3. A description of how the modern Iran took shape and how she moved from tradition to modernity.



Hafeziyeh and Godard's poetry

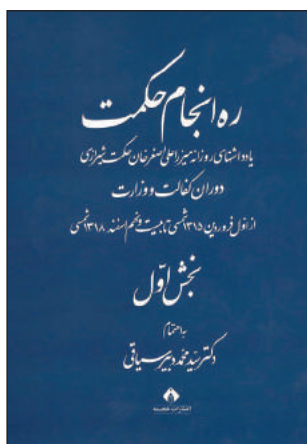
An interpretation of the architecture of Hafiz's Mausoleum

Victor Daniel and Golnar Tājdār

Tehran, 1395/2016, 136 pp.

Explaining their motive for writing this book, the authors maintain that: "The observation of some visible and hidden common elements between Hafiz'e tomb and his poetry caused us to start investigating the structure of Hafiz's mausoleum. In the initial stages, certain resemblances between the aspects and language of the mausoleum, on the one hand, and personalities and mythical elements in Hafiz's poetry drew the authors' attention. It occurred to them, then, that the mausoleum is an architectural copy of concepts and poetical meanings of Hafiz's poetry..."

In the authors' opinion, by comparing Hafiz's tomb with its architectural design created by Andre Godard, the French architect, working for the Education Ministry, with Hafiz's poetry, the relation between the two becomes much clear. Table of contents of the book is as follows: preface; Hafiz's mausoleum and Godard's poetry; history of the mausoleum (Notes, sources).



Rah anjām-e Hekmat

Daily memoirs of Ali Asghar Khan of Shiraz

Volume I: As Undersecretary and Secretary

From March–April 1936 to 20 March 1939

Volume II: His office time as Secretary

From 23 August 1940 to August 1955

Volume III: As Secretary and Ambassador

From 21 March 1337 to 21 March 1959

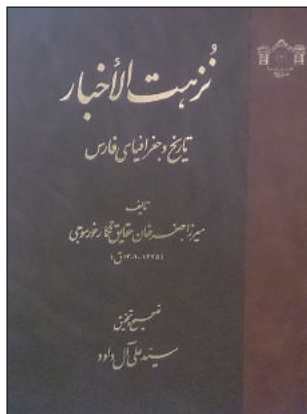
Edited by: Dr. Mohammad Dabir-Siāqi

Tehran, Khojasteh Publishers, 1397/2018

Price: 150,000 Tumans.

The Rah anjām-e hekmat is a continuation of other volumes of Ali Asghar Hekmat's daily notes that he had in earlier years published under the titles Rah āmuz-e Hekmat, Rah āghāz-e Hekmat, and Rah āvard-e Hekmat. At several places in his memoirs, Hekmat explicitly states his reasons for writing such notes, "I reflected", explains Hekmat, "that certain important things occur to a person that, unless recorded, will be forgotten, and regrettably so, because such occurrences may well prove useful to others. It is therefore, better that I record my life diary in such a way as benefit others after me. Disregarding trivial insignificant experiences, I decided to record the following important things which occurred in my lifetime: Important occurrences in one's life; scholarly, political or ethical dialogues, matters of scientific and literary benefit; fine witticisms; historical events concerning the state of general public; historical accounts of persons contemporaneous with you explicitly and implicitly; good actions observed in various persons; reporting actions taking place at the hands of this humble man thanks to the Almighty God's bounty; a short list of ordinary actions in general...". Elsewhere, the writer of the memoirs records: "Now I notice that, being preoccupied with the important problems of education, it is a pity that I disregard many issues of everyday life and fail to record them in black and white. So, I was determined to start recording the incidents and happenings of my life from the very beginning of the present year 1315 S./1936. Before Time crushes the book of life, one must seize upon the opportunity available, otherwise: 'we will suffer immense shame for not reaping from the days of our life'....".

The period covered by the Rah āvard-e Hekmat (from 1936 to 1958) constitutes one of the critical time intervals in the history of contemporary Iran. The occurrence of the Second World War, the deposition of Reza Shah Pahlavi, the accession of Mohammad Reza to the throne, the formation of the Tudeh



Nozhat al-Akhbār,
Geography and History of Fars,
By: Mirza Ja'far Haqāyeq-negār Khur Mouji
Edited by: Seyyes Ali Al-e Davud,
Tehran, Library of the Museum and the
Document Centre of the Islamic Consultative
Assembly, 1397/2018, 851 pp.

According to the editor, “The Nozhat al-Akhbar is an unknown historical and geographical book from the Qajar period not printed before, with little information published about it. The subject matter of this extensive book is history and geography of Fars and the description of the notable men of this province; in fact, it could be viewed as a Fars-nameh [Fook of Fars] that was compiled several years before Forsat al-Dowleh’s Āsar-e Ajam and Mirza Hasan-e Fasa’i’s Fars-nameh. However, having remained unpublished, Nozhat al-Akhbar has not enjoyed the fame of those two books...” (editor’s introduction, p. 27).

In his scholarly introduction, the editor has presented a detailed, useful and informative life story of Haqāyeq-negār: his birthplace, his ancestors, his sojourn in Shiraz, journey to Tehran, scholarly status, children, relatives, and works. The detailed description of Asia, Europe, Africa, Yengi Donya [USA], Ostorayshiye [Australia], description of cities, introducing Haqāyeq al-Akhbār-e Nāseri, Haqāyeq al-Mosibah, Tohfāt al-Mo’tamediya, Ā’ine-ye Mozaffari, the editing methodology of the Nozhat al-Akhbar and so on are amongst the significant topics dealt with in the editor’s introduction. This is followed by the text of the Nozhat al-Akhbar, which comprises the author’s introduction, geography of Fars, history of Fars from the advent in Iran of Islam to the Safavid times; Safavid dynasty, Afsharids; the administration of Fars under the Zand rulers; Fars during the Qajar period; Qajarids; lives of the viziers, learned men and notables of Fars; accounts of the esteemed sheikhs, mystics, poets and writers of Fars.

Among the important sections of the book are the seventh and eighth chapters, which include the biographies of the viziers, scientists and scholars as well as the life stories of such ministers as Mushir al-Molk-e Shirazi and Mirza Fath Ali Saheb Divan. The most extensive part of the book (Chapter 8) is devoted to the biographical accounts of the poets covering, in all, lives of 135 poets in alphabetical order (from Ahli of Shiraz to Homa-ye Shirazi).

Book Two: History of the Constitutional period; Sultan Ahmad Shah's reign; the state of Iran during the First World War; the coup d'état of the 3rd of Esfand 1299/22 February 1922;

Book Three: History of the Pahlavi Dynasty (from the coup d'état to World War II): Sardar Sepah, Reza Shah's accession to the throne; World War II;

Book Four: Iran in the 2nd World War; the accession of the Pahlavi Mohammad Reza; the first meeting with the new monarch; the first days of my office in the Finance Ministry; the first step towards reforms; hindrances on the way to success; the continuation of the third chapter regarding economic reforms; political activities of Foroughi's cabinet; the thirteenth Majlis; the reshuffling of Foroughi's cabinet,... and the removal of Foroughi's cabinet.

Volume II: Foreword...

Book Five: The spread of chaos in Iran; Foroughi's successors; short participation in Qavām's cabinet and Qavām's dismissal from office; Soheili's second cabinet; my differences with Soheili; my journey to Cairo; the continuation of events in Soheili's cabinet; fourteenth Majlis and...

Book Six: Iran after World War II; Iran's position in the year 1943; the fate of Azerbaijan; my sojourn in the United States; the 7-year Plan; Sā'ed's second cabinet...; the turn of the tide; dismissal of Sā'ed; Mansour's premiership; Razmarā's term in office; his murder...;

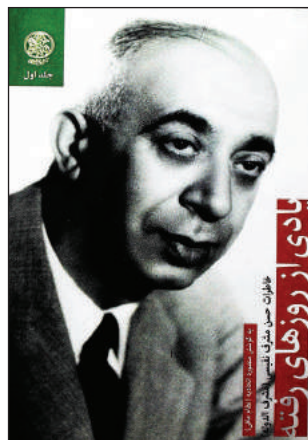
Volume III: Preface,

Book Seven: Dr Mosaddeq's premiership; introducing Mosaddeq to my readers; Mosaddeq's first cabinet; appointment and downfall of Qavām; my conversation with Dr Mosaddeq;

Book Eight: Iran as a protectorate of America and Britain; the Shah's return to Iran; Zahedi's cabinet; new petroleum pact; the establishment of the Sepand Company and the failure of the blind, deaf and dumb prime ministers; the Shah's third marriage; ...

Book Nine; the emergence of the Aryamehr; the removal of Ali Amini and the appointment of Asadollah Alam; the last government career; the Shah Abbasi Hotel in Esfahan; Kooy-e Farahzād;...

Book Ten: pompous display of the Aryamehr; the Iranians brimming with joy and merriment; the White Revolution; the Aryamehr's socio-economic policies...



Yādi az ruzhā-ye rafteh

Memoirs of Hasan Mosharraf Nafisi
(Mosharraf al-Dowleh, 3 volumes,

Edited by Mansoureh Ettehadiye (Nezam-mafi),

Tehran, nashr-e Tarikh-e Iran, 1397/2018.

Yādi az ruzhā-ye rafteh is an account of the

bygone days of Hasan Mosharraf Nafisi (1897-1968?), one of the cultural and political statesmen in the Pahlavi era.

The book relates history of the contemporary Iran, with all its ups and downs, from Sultan Ahmad Shah's reign to the final days of the Pahlavi dynasty. In the meantime, the author gives a detailed description of his conflicts and concerns during his serving in executive and ministerial positions: as Head of Tehran's Finance Office; Court chief of the Tehran Trade ; Director of the Insurance Company of Iran; legal consultant of the Oil Company; Finance Ministry; Director of the seven-year plan of the Plan Organization; Director-General of the Plan Organization and other responsibilities.

According to the compiler of these memoirs, "Nafisi explains that the reason for writing his reminiscences was that it was against manliness to remain silent in the face of calamities befalling him. Of course, Nafisi's reminiscences are not merely his personal interpretations of the events in which he played a role or simply observed; rather his ultimate goal was to record the contemporary history of Iran. He analyses the downward drift of Iran and is determined to understand the reasons for her decline and to figure out what factors have hampered his personal success in his career..." (vol. I, p. 10).

Nafisi's tone is dry, bitter, vividly explicit and mainly pessimistic. Rarely can one find throughout his memoirs instances where he has described happenings and individuals optimistically or free of pungent judgement.

The contents of The Yadi az ruzhā-ye rafteh are as follows:

Volume I: Introduction, final word, notes of the Introduction, Foreword;

Book One: After seven years, the 2nd introduction to his reminiscences;

Book Reviews



Farhang-e āsār, Persian-Islami

Introducing the written works from early ages to the present time

Under the editorial board: Seyyed Ali Al-e Davud and Ahmad Sami'i Guilani

Fourth Volume: Divan-e Ātash-e Esfahani to letter sin (S)

Soroush, Tehran, 1396/2017*

This is the fourth in a series of the precious multi-volume collection of Farhang-e āsār.

Volumes I, II, and III containing the entries on ab-e zendegi to divār were published in the course of 2007-2011.

Volume IV includes 650 entries authored by a number of experts and encyclopedia writers in the fields of literature, gnosis, history, etc. and on such subjects as mystical matters, literary sources, collections of poetry, the press, fiction, Sufism and mysticism, books from the Qajar period, modern Persian poetry, ancient Persian texts, sources on Islamic learning, collections of Arabic poetry, theological and philosophical texts, travel books of both Iranians and foreigners and some other areas that have been written and published.

The editor-in-chief and the editorial board of the Farhang-e āsār have endeavored to present the articles in a coherent manner and fine language by editing their structure and language. The articles in this volume are generally profound and full of substantial information for researchers, such that one can hope that scholars would no longer need to arduously delve in scattered and, sometimes, remotely out of their reach. In terms of contents, this volume addresses more than 200 topics on collections (Divans) of Persian as well as Arabic poetry painstakingly written by their authors: Divans most probably not dealt with so thoroughly and comprehensively in other literary histories of Persia.

of trades) or *Shahraashoobor Shahrangiz* (literally, town-disturber). The creation of such works, highly valuable with respect to their comprising some idioms and the special terminology of every craft and occupation and familiarity with various trades and jobs, dwindled in the Qajar period and fewer poets cared to write such poems.

One of the unpublished *Shahraashoobs* from the Qajar time is the *Majma' al-asnaaf* composed by Mirza Abbas Bakhtyari, with the *nom de plum* "Khorram", the full text of which is printed in this article.

Keywords: *Shahraashoob*; *Majma' al-asnaaf*; occupations and trades during the Qajar period.

* * *

Several letters by Aaref-e Qazvini

Ja'far Shoja' Keyhani

Late in life, Aaref of Qazvin (1889-1933-), when infirm and sick, travelled to Hamadan hopeful of protection from Mirza Mahdi Badi' al-Hokama' Hamadani (d. 1958). From those days, seven letters from Aaref addressed to Badi' al-Hokama' have reached us six of which have not been published yet. In this article, following an introduction explaining the importance of these letters and their subjects, the texts of the letters together with a few images of Aaref's handwriting are printed.

Keywords: Aaref-e Qazvini; Mahdi Khan Badi' al-Hokama' of Hamadan; correspondence.

concerning these texts, a range of issues have been investigated, including the question of books transcribed, reasons for this transcription, authors of these books, various places in the *Rab'-Rashidi*, namely the Khaneqah, the school and hospital there where these texts were copied, as well as the geographical origin of the copyists, and the honorific titles used for Khwaja Rashid al-Din Fazlollah.

Keywords: Khwaja Rashid al-Din Fazlollah Hamadani, *Rab'-e Rashidi*; copying in the Ilkhanid period.

* * *

A newly-found manuscript of the Shahnameh in the National Library

Abu al-Fazl Khatibi

A copy of the *Shahnameh* has recently been added to the National Library's collection, the transcription date of which goes as far back in time as the 8th/14th century (ش 40001). This manuscript together with the Sa'dlu MS in the library of the Great Islamic Encyclopaedia represent the oldest existing manuscripts of the *Shahnameh* in Iran.

This article examines four aspects of the manuscript: its outward physical state, its affinity with other copies of the *Shahnameh*, recordings, pronunciations and handwriting.

Keywords: Manuscripts of the *Shahnameh*; National Library of Iran.

* * *

Trades and occupations during the Qajar time

Seyyed Ali Aledavoud

A kind of poetry that gained remarkable currency, especially, in the Safavid era was concerned with different jobs and trades. The composers of such poetry often called their collection of poems *Majma' al-asnaaf* (a collection

تألیفات
شعرا

the *Daqā'iq al-^ʿAš^ʿār* (Bodelian Library Ms. Elliott 37, ff. 233r – 234v, and 236r) together with those of four other disputations (*munāẓarāt*), were edited and published by Professor Khaleghi-Motlagh in 1979. Dr. Firuza Abdullaeva has also published a study and an English translation of this poem in 2009. The present paper suggests several alternative readings and corrections to Professor Khaleghi-Motlagh's edition and also argues that if this poem can actually be attributed to the famous Asadī of Ṭūs, then Asadī, whom some authorities have claimed belonged to the Shiite sect of Islam, could not have been a Shiite. This is because in one of the verses of the poem he implies that the father of Imām^ʿ Alī ibn Abī Ṭālib had not converted to Islam, and was condemned to punishment in hell. This position is strongly rejected by Shiite theologians. Therefore, if the attribution of this disputatious poem between an Arab and a Persian to Asadī of Ṭūs is accurate, then Asadī could not have been a Shiite.

Keywords: Abu Mansur Ali Ibn-e Ahmad Asadi of Tus; literary debate; 11th -century poems; the Arab-Ajam debate.

* * *

Books scribed at the Rab'-e Rashidi (Rashidi tomb complex)

Seyyed Mohammad Hoseyn Hakim

The most well-known manuscripts belonging to the *Rab'-e Rashidi* are those copied and illuminated, at Khwaja Rashin al-Din Fazlollah Hamadani (1250-1318)'s instruction, from his own works. In addition to these manuscripts, however, other manuscript books have remained to this day, about which no adequate study has been made. These manuscripts include books transcribed by scholars stationed at the *Rab'-e Rashidi* and Sufi cloisters, or physicians of the hospital and students of the *Rab'-e Rashidi*'s school there as required by their needs and personal condition. They demonstrate the type of activities and scholarly atmosphere at the *Rab'-e Rashidi*.

In the present article, 11 texts of such manuscripts are addressed. Then,

Abstract

References to Roos and Roosiyeh (Russia) in the sources of early Hijra centuries

Ali Bahramian

Relationship between Russians and Muslims has a history of nearly twelve centuries. At least, from the latter half of the 2nd/9th century, especially through commercial activities, Muslim merchants had acquired some acquaintance with Russians and their country. Amongst the early geographers, such individuals as Eṣṭakhri, Ibn-e Khordadbeh, Ibn-e Roṣṭeh and Masoudi have mentioned *Roos* in their books, at times providing some important information.

The most interesting part of all this information can be found in Ibn-e Fazlan's travelogue. Having set out, in 309 AH/921 CE, on a journey to northern parts of the Islamic territories and the Volga region in the company of a delegation from Baghdad, he prepared an accurate account of his observations including a description of the ritual cremation of human corpses and the burning of their waiting maids.

Keywords: Iran; Russia; Iran-Russia relations in the early *Hijra* centuries.

* * *

On the Arab–Ajam literary debate (Monazereh), and Asadi of Tus

Mahmood Omid-Salar

This is a study of a debate (*munāzara*) between a Persian and an Arab, that is attributed to Asadī of Ṭūs, namely, the author of the *Garšāsp Nāma*. The text of this poem, which is preserved solely in a unique manuscript, entitled

نامۀ گرشاسپ

Nāmeḥ Irān & Islām

The Quarterly Journal of Iranian & Islamic Studies,
National Library & Archives of Iran

Vol. 3, No. 9, Spring 2019

Director in Charge: Gholamreza Amirkhani

Editor in Chief: Seyyed Sadegh Sadjjadi

Editorial Board:

Seyyed Ali Al-e Dawoud (Great Islamic Encyclopedia)
Mahmoud OmidSalar (University of California, Irvine)
Gholamreza Amirkhani (National Library & Archives of Iran)
Seyyed Abdullah Anwar (National Library & Archives of Iran)
Ali Owjabi (National Library & Archives of Iran)
Mostafa Boroujerdi (Faculty of Foreign Affairs)
Ali Bahramian (Academy of Persian language & Literature)
Seyyed Mohammad Hussein Hakim (National Library & Archives of Iran)
Kamran Fani (National Library & Archives of Iran)
Hussein Masoumi Hamedani (Institute for the History of Science)
Seyyed Sadegh Sadjjadi (National Library & Archives of Iran)
John E. Woods (University of Chicago)

Executive Director: Seyyed Mohammad Hussein Hakim

Persian Editor: Farhad Taheri

English Editor: Majd-al-Din Keyvani

Phone: (+9821)88644141

Email: iranislam@nlai.ir

P.O. Box: 15875-3693

Price: 15\$
